



مسئول این فاجعه مشخص است

درشامگاه پنجشنبه چهارم دی ماه، هنگامی که دهها هزار تن از مردم بم باهزاران امید و آرزو، سر بر بالین نهادند، نمی دانستند که دیگر هیچگاه چشم بر جهان نخواهند گشود که حتی شهر ویران شده خود را ببینند.

درنخستین ساعات بامداد جمعه ۵ دی ماه که هنوز سیاهی شب جای خود را به روشنایی روز نداده بود تا شیپور بیدار باش نواخته شود، زلزله ای ویرانگر، شهر بم و روستاهای اطراف آن را با خاک یکسان کرده بود. این زلزله البته بی خبر هم رخ نداد. از نیمه های شب چندین پیش زلزله را به عنوان زنگ خطر فرستاده بود، تا در این کشور بی حساب و کتاب که جان انسان ها، بی ارزش است، کسی حتی یک هشدار به مردم نداد. تا ساعتها پس از وقوع فاجعه، به جز کسانی که در خود بم از این زلزله ویرانگر جان سالم به در برده بودند، کسی از آن خبر نداشت تا چه رسد به نجات انسانهایی که زیرآوار مانده اند. تازه پس از گذشت چندین ساعت از این زلزله است که دستگاه های به اصطلاح مسئول از آن با خیر می شوند و ساعتها به طول می انجامد که نخستین اکیپ های چند نفره با امکانات محدود و هنوز نا آگاه از ابعاد فاجعه، خود را به بم می رسانند. نخستین اخباری که از سوی رژیم انتشار یافت، حاکی از آن بود که زلزله ای در بم رخ داده است و یحتمل ۵

صفحه ۲

گزارش سیاسی

کمیته اجرایی

سازمان

به کنفرانس نهم

صفحه ۵

نهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت) برگزار شد

کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) در روزهای ۴ تا ۷ دی ماه ۱۳۸۲ برگزار شد. پیش از برگزاری کنفرانس، به روال معمول گزارش سیاسی و تشکیلاتی و پیشنهادات کمیته اجرایی برای بحث و بررسی، در اختیار تشکیلات قرار گرفته بود. واحدها و بخش های مختلف تشکیلات این اسناد را به بحث گذاشته بودند و درجلسات پیش

صفحه ۱۶

پیام شرکت کنندگان کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت)

به:

۴

طبقه کارگر ایران

۱۱

خانواده های جان باختگان فدایی، زندانیان سیاسی و تمام خانواده های جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم

۱۵

جوانان و دانشجویان آگاه و مبارز

۳

زنان مبارز و انقلابی

پیام های رسیده به سازمان :

- ۱۴ اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران
- ۱۴ حزب کمونیست ایران
- ۱۰ حزب رنجبران ایران
- ۱۳ سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران
- ۱۰ کمیته هماهنگی هسته اقلیت
- ۱۲ حزب سوسیالیست هلند
- ۱۲ حزب مارکسیست - لنینیست (انقلابی) - سوئد
- ۱۲ فدراسیون ملی انجمن های بازسازی کمونیستی

قطعنامه در باره

اتحاد انقلابی نیروهای

کمونیست و چپ ایران

صفحه ۱۱

پیام همدردی حزب کار بلژیک ۱۰

ضمیمه نشریه کار:

مسئله ملی در پرتو تحولات جهانی (توکل)

مسئول این فاجعه مشخص است



هزار تن از مردم جان خود را از دست داده‌اند. حقیقت، اما پوشیده مانده‌است. شاید حتی بر حکومت بیگانه از مردم و بی خبر از آنها، ابعاد فاجعه هنوز روشن نیست. چگونه ممکن است شهری با مردمی اکثراً فقیر که خانه‌ها -یشان با خشت و گل ساخته شده است، در حالی که هنوز مردم در خوابند، زلزله‌ای با قدرت ۶/۵ ریشتر رخ دهد، تمام شهر ویران شود، اما تعداد تلفات به ۵ هزار محدود شود. خبرگزاری‌های جهانی، در همان نخستین اخبار مخابره شده خود، تعداد کشته‌ها را ۲۰۰۰۰ اعلام نمودند. به حقیقت نزدیک تر بود. در نخستین روز می شود گفت که لااقل ۲۰۰۰۰ تن از مردم جان باخته اند و دهها هزار در زیر آوار مانده اند.

یک روز می گذرد، اما هنوز امکانی برای حداقل نجات انسان‌هایی که مردم آنها را از زیر آوار بیرون کشیده اند وجود ندارد. صدها تن از مجروحین، از سرما و عدم مداوی فوری در خیابان‌ها و حتا در سالن فرودگاه جان می‌بازند. مردم شهرهای اطراف به یاری هم نوعان خود می‌شتابند تا جان هزاران انسان را که در زیر آوار مانده‌اند نجات دهند و مصدومین را مداوا کنند. اما هرج و مرج حکم فرماست. رژیم واحدهای نظامی به منطقه گسیل می‌دارد که نه تنها کاری از پیش نمی‌برند بلکه مانع کار دیگران می‌شوند که کار و تخصص شان نجات زلزله زدگان است. آنها برای نجات مردم نیامده‌اند، بلکه کارشان بیشتر کنترل اوضاع است. از امدادگران خارجی کار چندانی ساخته نیست. کسی اطلاع لازم را از محل به آنها نمی‌دهد. نمی‌دانند کجا را باید کاوش کنند. کجا کاوش شده است. کجا باید به مداوی مصدومین بپردازند. اینان پس از چند روزی با نارضایتی کامل از این هرج و مرج ایران را ترک می‌گویند. تعداد واقعی تلفات، پس از گذشت یک هفته هنوز هم روشن نیست. رقمی بین ۳۰ تا ۵۰ هزار کشته و چند ده هزار مجروح و مصدوم اعلام شده است. این در حالی‌ست که هنوز صحبت از شهر بم است و تعداد تلفات ۵۰ روستای اطراف بم که برخی یک سره نابود شده‌اند، در این ارقام به حساب نیامده است. هفته‌ها باید بگذرد تا تمام ابعاد فاجعه برملا گردد.

مسئول این فاجعه دهشتناک کیست؟ که را باید سرزنش کرد؟

اگر سران حکومت اسلامی از خشم توده مردم نمی‌ترسیدند و جرات می‌کردند حرفشان را صریح بزنند، قطعاً می‌گفتند که به دنبال مسئول بودن و محکوم کردن، کفر است. این یک خواست و مشیت الهی‌ست که همواره باید

پیشاپیش جلو فاجعه را گرفت. آن نظامی‌ست که اجازه نمی‌دهد، ثمرات دسترنج توده‌های کارگر و زحمتکش، حتا صرف حفاظت از جان آنها شود. لااقل مسکن مناسبی داشته باشند که در برابر زلزله از استحکام لازم برخوردار باشد. خاتمی لاف می‌زند و گزاف می‌گوید، که بم را چند ماهه از نو خواهیم ساخت. اما گیریم که همین باشد. اگر چنین است چرامی‌بایستی اول ۵۰ هزار انسان نابود شوند، چندین هزار انسان معلول شوند و هستی و زندگی توده مردم بریاد رود، آنگاه شهر بم را با خانه‌هایی که در برابر زلزله مقاومتند ساخت؟ آیا نمی‌شد این کار را از قبل کرد؟ اگر امروز امکان آن هست که شهر بم را از نو ساخت، پس پیش از وقوع زلزله نیز این امکان بوده‌است. قطعاً جامعه ایران، آنقدر امکانات دارد که بتواند بم‌ها را بسازد. پیش از وقوع فاجعه باید بسازد. پیش از مرگ ۵۰ هزار انسان بسازد. مگر نمی‌بینیم که هر ماه و هر سال میلیاردها دلار بر حجم ثروت و سرمایه -ای که در دست گروهی انگل به نام سرمایه دار متمرکز شده است، افزوده می‌گردد. این سود و ثروتی که در دست گروهی معدود متمرکز می‌گردد، حاصل دسترنج کارگران است که به جای این که صرف رفاه و خوشبختی و سعادت خود مردم زحمتکش شود، در نظام سرمایه داری به جیب مفت خوران انگل سرازیر می‌شود.

در ایران، سالانه چندین میلیارد دلار صرف هزینه‌های دستگاه نظامی و بورکراتیک دولتی می‌شود، تا توده مردم را در انقیاد و اسارت نگهدارند. اگر نظم ارتجاعی و نا عادلانه موجود نباشد، با این حجم بزرگ هزینه‌ها چه‌ها که نمی‌توان به نفع توده مردم و رفاه آنها کرد. با این پول می‌توان جان میلیون‌ها انسان را نجات داد.

سپاسگزار آن بود. شاید هم در خفا بگویند، که این خشم و غضب الهی‌ست که بر این مردم نازل شده است و لابد مستحق آن بوده‌اند. خودشان که صد البته مسئولیتی ندارند. پس برای حفظ ظاهر قضیه هم که شده باید به دنبال مسئول دیگری برای این فاجعه گشت و آن را بر کرسی اتهام نشانند و محکوم کرد. طبیعت فاقد شعوری که قدرت دفاع از خود را هم ندارد. حسن این قضیه در آن است که رژیم در این جا تنها نیست. بخش بزرگی از مدافعین نظم اقتصادی - اجتماعی موجود و حتا گروهی از ناآگاه‌ترین مردم نیز می‌توانند با رژیم هم عقیده باشند.

در این جاست که ما به عنوان انسان‌های آگاه باید به دفاع از طبیعت برخیزیم. متهم واقعی را رسوا و بر کرسی اتهام بنشانیم. باید بگوییم که اگر انسان با شعور، هنوز قوانین طبیعت را نمی‌شناخت و یا هنوز نمی‌شناسد، اگر انسان هنوز قادر به مهار نیروهای طبیعت نبود، می‌بایستی ناآگاهی -مان را به عنوان جزئی از همین طبیعت، جزء آگاه آن، سرزنش کنیم. چرا که تفاوت انسان ذی شعور با طبیعت فاقد شعور در این است که می‌تواند قوانین طبیعت را بشناسد، بر آنها تسلط یابد. نیروی کور طبیعت را مهار و حتا به خدمت خود درآورد. اما هنگامی که امروز دانشمندان ما، دستگاه -های ساخته فکر و شعور ما، از قبل به ما می‌گویند زلزله در کجا و چرخ خواهد داد و چیزی نمانده است که حتا لحظه وقوع آن را نیز پیش بینی کنیم، دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفتنی نیست. دیگر نمی‌توان مسئول و متهم واقعی فاجعه را پنهان کرد. اگر زلزله رخ می‌دهد و این زلزله همراه یک فاجعه انسانی‌ست، متهم آن پیشاپیش مشخص است. این متهم، آن نظم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ست که مانع از آن شده است

پیام شرکت کنندگان کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) به زنان مبارز و انقلابی

ما شرکت کنندگان درنهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت) با دروهای گرم به زنان مبارز و آگاه، مبارزات انقلابی شان علیه تبعیض و نابرابری را ارج می نهیم. مبارزاتی که از بدو روی کار آمدن جمهوری اسلامی به اشکال گوناگون، در سرتاسر ایران، در خانه و کارخانه، مدرسه و دانشگاه و . . . در جریان بوده است. قریب یک ربع قرن است که زن ستیزی تام و تمام توسط جمهوری اسلامی رسمیت یافته است. خشونت علیه زنان، بی حقوقی و تبعیض و تحقیر و سرکوب قانونی شده و دین و دولت دست در مخالفت علیه این بی حقوق ها، گرچه در اشکال متعدد در جریان بوده، اما هنوز به یک مبارزه متشکل و سراسری تبدیل نشده که بتواند نقش قاطع و تاثیر گذار داشته باشد و به سرانجام خوبی برسد. این مبارزات زمانی به ثمر خواهند نشست که مبارزه ای متشکل، توده ای، هدفمند و در پیوند با سایر مبارزات انقلابی جاری باشد و کلیت جمهوری اسلامی رابه چالش طلبد. خواستها و مطالبات فوری زنان از جمله جدائی دین از دولت، لغو کلیه قوانین زن ستیز، تامین برابری حقوقی زنان بامردان و به رسمیت شناختن کلیه حقوق فردی زنان، تنها با سرنگونی رژیم حاکم قابل تحقق است. تحقق این خواست ها گرچه لازم است اما کافی نیست. برافتادن ریشه های تبعیض و ستم بر زنان مستلزم از بین

رفتن استثمار و بردگی و از بین رفتن سلطه طبقات و مبارزه پیگیر و مداوم با فرهنگ عمیق مرد سالاری است. از همین رو وجود تشکل های توده ای زنان که مستقل از دولت وارد صحنه مبارزات شوند و به کسب و پیاسداری حقوق خود همت گمارند، ضروری و کلید رمز پیروزی است. زنان در این مبارزه برحق تنها نخواهند بود و از اتحاد و همبستگی کارگران و روشنفکران انقلابی برخوردار خواهند بود. از همین روست که تشکل، بسیج و مبارزه هدفمند توده ای زنان وجه ممیزه آنها از اقلیت و نیروهای است که دل به تغییرات میکروسکوپی و از بالا بسته اند. زنان انقلابی و آگاه همواره در تاریخ ثابت کرده اند که با اتکاء به نیروهای میلیونی زنان قادرند همگام با طبقات و اقشار ستم دیده، چرخ تاریخ را به جلو ببرند.

ما شرکت کنندگان در نهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت) خود را در مبارزات انقلابی شما سهیم می دانیم و به سهم خود در تقویت آن می کوشیم. تشکیل و تقویت تشکل های واقعا غیر دولتی زنان و ایجاد پیوند مبارزاتی با طبقه کارگر و اقشار انقلابی، مبارزه برحق زنان را تسریع و تقویت خواهد نمود.

شرکت کنندگان در نهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت) دی ماه ۱۳۸۲

نهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت) برگزار شد

از صفحه ۱۶

ارائه دادند:

"کنفرانس نهم یک کمیسیون ۳ تا ۵ نفره را برای تدوین اساسنامه تشکیلات فعلی سازمان- در خارج کشور- تدوین نماید تا در کنفرانس بعدی به بحث و رای گذاشته شود و به عنوان متمم اساسنامه فعلی سازمان تصویب شود." این پیشنهاد توسط کنفرانس رد شد. پیشنهاد دیگری در این زمینه به کنفرانس ارائه شد که به تصویب رسید. متن پیشنهاد مصوبه به این شرح است: " کمیته اجرایی منتخب کنفرانس نهم بحث حول ضرورت افزودن متممی به اساسنامه سازمان را از طریق بولتن مباحثات درونی برای ارائه به کنفرانس بعدی سازماندهی کند."

- یکی دیگر از مصوبات کنفرانس در زمینه مسائل تشکیلاتی و اساسنامه ای، کاهش دادن دوران کاندیداتوری عضویت از یک سال به ۶ ماه بود.

مبحث بعدی ارزیابی و جمع بندی از حرکت سازمان در " اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" بود. اتفاق آرای رفقای شرکت کننده در کنفرانس بر این بود که تلاش های سازمان در این زمینه چه در مرحله تدارک و شکل دهی آن و چه اکنون که این اتحاد به سیمای سیاسی مشخصی دست یافته و قطبی چپ در مقابل جریانات راست و میانه را تعیین بخشیده است، به نفع جنبش انقلابی چپ و مثبت بوده است. کنفرانس با تأیید سیاست تاکتونی سازمان، کمیته اجرایی آینده را موظف ساخت در جهت

مبحث بعدی، گزارش تشکیلاتی بود. در این قسمت گزارش تشکیلاتی قرائت و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. کمیته اجرایی در گزارش تشکیلاتی، عملکرد خود را در مورد سازمان -دهی تشکیلات طی دو سال گذشته مورد انتقاد قرار داده بود. در قسمت بررسی عملکرد تشکیلاتی سازمان از کنفرانس هشتم تا نهم، طرح های مختلفی توسط رفقای شرکت کننده در کنفرانس برای ارتقاء کیفیت فعالیت و سازماندهی دوره آتی به هیئت رئیسه ارائه شد. طرحی نیز از پیش توسط کمیته اجرایی منتخب کنفرانس هشتم به کنفرانس ارائه شده بود. از آنجا که به بحث گذاشتن تک تک این طرح ها در چهار چوب زمانی کنفرانس عملی نبود، و مضافاً در طرح های ارائه شده، نقاط اشتراک زیادی وجود داشت، هیئت رئیسه کنفرانس نقاط اشتراک طرح ها را به رای گیری جلسه گذاشت و بر سر سایر موارد موجود در طرح ها، تک تک نظر خواهی کرد. از جمله موارد تصویب شده می توان به طرح سازمان دهی تشکیلاتی، افزایش تعداد اعضای کمیته اجرایی و سازماندهی کاراتر آموزش و بحث ایدئولوژیک در درون سازمان اشاره کرد.

در بحث امور تشکیلاتی و سازماندهی، برخی از رفقا با عزمیت از این نقطه که اساسنامه سازمان تعریف دقیقی از وضعیت تشکیلات در خارج کشور نمی دهد، پیشنهاد افزودن متممی به اساسنامه سازمان داشتند و پیشنهادی به این شرح به کنفرانس

بیشتر مصوبات کنفرانس نهم یکی از عرصه های فعالیت خود را متناسب با اجرای وظایف سیاسی و تشکیلاتی خویش، تقویت "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" و انجام وظایف آن قرار دهد.

کنفرانس همچنین صدور قطعنامه ای در ارتباط با "اتحاد انقلاب. . ." رابه تصویب رساند. در حین برگزاری کنفرانس، با وقوع زمین لرزه بم که به کشته شدن دهها هزار تن، و زخمی شدن و آوارگی تعداد کثیری منجر شد، پیامی در این رابطه نیز صادر و انتشار یافت.

همچنین کنفرانس صدور پیام هایی خطاب به طبقه کارگر ایران، زنان، جوانان و دانش جویان، و زندانیان سیاسی و خانواده های جان باختگان راتصویب کرد.

آخرین دستور کار کنفرانس، انتخاب کمیته اجرایی جدید بود که تا کنفرانس دهم هدایت سیاسی و تشکیلاتی سازمان و اجرای مصوبات کنفرانس نهم را برعهده خواهد داشت.

به مناسبت برگزاری کنفرانس نهم سازمان، پیام هایی از سوی جریانات کمونیست ایرانی و خارجی برای سازمان ارسال شده بود. تعدادی از این پیام ها که تا برگزاری کنفرانس به دست سازمان رسیده بودند، در فواصل کنفرانس قرائت شدند. شرکت کنندگان در کنفرانس، سپاس خود را از سازمان های پیام دهنده ابراز داشتند.

اجرای دستجمعی سرود انترناسیونال پایان بخش کنفرانس نهم سازمان بود.

هرگونه ستم و تبعیض برپایه جنسیت باید فوراً ملغا گردد

پیام شرکت کنندگان کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) به طبقه کارگر ایران

رفقای کارگر!

ما شرکت کنندگان در کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) که در اوایل دی ماه سال جاری برگزار گردید، صمیمانه ترین درودهای خود را به شما تقدیم می کنیم. سازمان فدائیان (اقلیت) به عنوان یک سازمان کمونیست، از منافع و آرمان‌های سوسیالیستی طبقه کارگر دفاع می کند و هدفی جز دگرگونی ریشه ای نظم موجود، یعنی بر انداختن نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه ای آزاد و انسانی ندارد. جامعه ای که در آن هرگونه ستم و استثمار برافزوده است و اثری از تبعیض و نابرابری در آن دیده نشود. رسالت این پیکار عظیم طبقاتی و دگرگونی بنیان های نظم موجود را، تاریخ بر دوش طبقه کارگر نهاده است. در این پیکار طبقاتی، ما همدوش شمایم و خود را جزئی از شما می دانیم.

رفقای کارگر!

کنفرانس نهم سازمان ما در شریطی برگزار گردید، که جمهوری اسلامی همچنان با یک بحران حاد سیاسی و اقتصادی روبروست. سرمایه داران و دولت پاسدار منافع آنها، بار این بحران را بر دوش طبقه کارگر انداخته اند و با اجرای سیاست های به اصطلاح نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و تعرض پی در پی به حقوق کارگران و سطح معیشت کارگری، بیشترین لطمات و آسیب‌ها و فشارهای اقتصادی را بر طبقه کارگر تحمیل نموده‌اند. این سیاست ها اگر چه تماما با شکست و ناکامی روبرو شده است، اما همچنان ادامه دارد و عواقب و نتایج بس وخامت باری را برای طبقه کارگر به دنبال داشته است.

زنان و مردان کارگر!

همان طور که خود شما می دانید و در زندگی روزمره با گوشت و پوست آن را لمس می کنید، تعرض سرمایه داران و دولت آنها به حقوق و معیشت کارگری پیگیرانه ادامه دارد.

روند واگذاری واحدهای تولیدی به بخش خصوصی، تعطیل و توقف پی در پی کارخانه ها، اخراج ها و بیکارسازی های وسیع بلاوقفه ادامه یافته است. حدود شش میلیون کارگری بیکارند. صدها هزار کارگر در معرض اخراج و بیکاری و نگران آینده شغلی خود هستند. دستمزد ماهانه آنقدر ناچیز و پائین است که برای مخارج و هزینه های حتی ده روز یک خانوار کارگری هم کافی نیست. با این همه همین دستمزد - های ناچیز هم به موقع پرداخت نمی شود و گاه تا بیش از یک سال به تعویق می افتد. کارگران روز به روز فقیرتر شده و سطح زندگی و معیشت آنها به میزان وحشتناکی تنزل نموده است. اکثریت قریب به اتفاق کارگران زیر خط فقر قرار دارند. مجلس، دولت، کارفرمایان و سرمایه داران، در تحمیل بی رحمانه ترین مناسبات ضد انسانی و استثمار وحشیانه کارگران و پایمال نمودن حق و حقوق کارگران، همگی دست به دست هم داده اند و با اجرای قراردادهای موقت، دشوارترین شرایط ممکن را بر طبقه کارگر تحمیل نموده اند. آخرین مصوبه مجلس ارتجاع از سلسله مصوبات ضد کارگری آن از قبیل قانون خروج کارگاههای زیر ۵ نفر از شمول قانون کار و لایحه خروج کلیه کارگران قالبیاب از شمول قانون کار و تأمین اجتماعی، تصویب ماده ۹۴ لایحه نظام صنفی یعنی حذف بازرسی بازرسان تأمین

اجتماعی از واحدهای کوچک صنفی است که به این ترتیب بیش از یک میلیون کارگر دیگر، که در واحدهای کوچک شاغلند، رسماً از مزایای بیمه محروم می شوند. این درحالیست که طبقه کارگر ایران از آزادیهای سیاسی و از ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک خود، از حق تحزب و ایجاد تشکل های مستقل کارگری، حق تجمع و اعتصاب و از حق اعتراض محروم است و رژیم ارتجاعی حاکم هرگونه اعتراض و اعتصابی را با سر نیزه و سرکوب پاسخ می دهد.

رفقای کارگر!

نیاز به گفتن نیست که به رغم اجرای این سیاست های ضد کارگری، رژیم جمهوری اسلامی نتوانسته است خود را از چنگال بحران نجات دهد. بالعکس، بحران سیاسی و اقتصادی، بیش از پیش تشدید شده است. این بحران که بازتاب دهنده تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و برخاسته از نیازهای جامعه برای تحولات رادیکال و انقلابی است، بعد از تحولات خاورمیانه و اشغال نظامی عراق، ژرفتر و عمیق تر شده است و به رغم بده بستان های دول امپریالیستی با جمهوری اسلامی، وضعیت رژیم همچنان رو به وخامت می رود. در عین حال سیاست تشدید سرکوب و خفقان نیز نتوانسته است جلو مبارزات کارگری و اعتراضات توده ای را سد کند. اعتصابات، اعتراضات و تظاهرات مکرر دانشجویان و جوانان، اعتراضات و تظاهرات توده ای در محلات و شهرها، اعتصابات و مبارزات معلمان، زنان، پرستاران، و افزون بر این ها اعتصابات کارگری در سراسر ایران بلاوقفه ادامه داشته است. دهها اعتصاب و تجمع کارگری در دو ماهه اخیر، شاهد این مدعاست که در این رابطه می توان به اعتصابات و تجمعات اعتراضی و مکرر کارگران در کاشان و یزد، اعتصاب کارگران نختاز رشت، پارس ایران و ابریشم گیلان، اعتصاب کارگران هرمز، نخ، قند یاسوج، اعتصاب مکرر کارگران نختاب فیروزان تبریز، اعتصاب موتورسازان تراکتورسازی تبریز، اعتصاب و تجمع کارگران شرکت خدمات نفت در تهران، اعتصاب کارگران ترانسفور ماتور شهر ری و از همه مهم تر، اعتصابات هماهنگ و تجمعات اعتراضی مکرر و پی در پی کارگران و کارکنان پتروشیمی های اراک، اصفهان، بخارک و آبادان که بعضاً هنوز ادامه دارد، اشاره نمود. این اعتصابات و تجمعات اعتراضی و هماهنگ شده کارگری، به روشنی نشان دهنده رشد آگاهی و تقویت بیش از پیش اتحاد و همبستگی در صفوف کارگران است. اعتصابات و اقدامات مشترک کارگران، گویای این واقعیت است که کارگران به این مسئله پی برده اند که تنها با اتحاد و مبارزه مشترک است که می توانند سرمایه داران و دولت پاسدار منافع آنها را عقب برانند و حق و حقوق خویش را بگیرند. این اعتصابات و اجتماعات اعتراضی توده ای، در عین حال چشم انداز اعتلاء هرچه بیشتر جنبش انقلابی را ترسیم می کند.

رفقای کارگر!

تجربه یک ربع قرن حاکمیت ضد کارگری جمهوری اسلامی نشان داده است که این رژیم از برآورده ساختن حتی ابتدایی ترین خواست های کارگران ناتوان است و با وجود این رژیم، هیچگونه

گزارش سیاسی کمیته اجرایی سازمان به کنفرانس نهم

رفقا!

نمود. آمار سازمان بین المللی کار حاکی ست که تعداد بیکاران در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه‌داری، متجاوز از ۵۰ میلیون نفر است. در آمریکا، زندگی میلیون‌ها انسان کارگر و زحمتکش، که نظام سرمایه داری آنها را به فقر و گرسنگی محکوم کرده‌است، با اعانات موسسات خیریه و کلیسایی می‌گذرد. در اروپا ۵۰ میلیون انسانی که زیر خط فقر قرار دارند، زندگی فلاکت باری را می‌گذرانند و پیوسته، بر تعداد بی خانمان ها افزوده می‌شود.

کارگران شاغل که هر لحظه خطر اخراج آنها را تهدید می‌کند، شرایط کار و زندگی شان وخیم تر شده است. دستمزد واقعی کارگران دایما تنزل کرده است. در اروپا در پی متداول شدن یورو، قدرت خرید کارگران دست کم یک چهارم کاهش یافته است. در بسیاری موارد، کارگران از ترس اخراج ناگزیرند وظایف کارگران اخراجی را نیز بر عهده گیرند و فشار کار طاقت فرسایی را تحمل کنند. امکانات تامین اجتماعی کارگران مدام محدودتر و محدود تر شده است.

با وجود انتقال این بار سنگین به دوش کارگران، بحران همچنان به جای خود باقی ست. سیاست های مالی و پولی دولت های بورژوازی نیز کارساز نبوده است. سیاست‌هایی که شکست خود را در طول یک‌دهه گذشته در ژاپن نشان دادند، از جمله کاهش مدام نرخ بهره و کاهش قابل مشاهده مالیات سرمایه داران، در ایالات متحده نیز عدم کارایی خود را برای فایق آمدن بر بحران نشان داده اند.

تداوم و ژرفتر شدن این بحران، نشانگر این حقیقت است که تضادهای ذاتی شیوه تولید سرمایه داری به آن درجه از ستیز و حدت رسیده‌اند که حتی از طریق بحران نیز نمی‌توانند راه حلی موقتی پیدا کنند. نظام سرمایه‌داری جهانی تنها با معضل بحران دوره‌های لحظه کنونی روبرو نیست. اکنون یک ربع قرن است که پس از بازسازی دوران پس از جنگ و ابداعات نوین تکنولوژیک دوره رونق، پیوسته با کاهش مداوم نرخ رشد و بحران مزمن دست به گریبان بوده است.

جهانی شدن هر چه بیشتر سرمایه و تولید، به همزمانی وقوع بحران در تمام کشورهای جهان انجامیده است. بحران دوره ای کنونی نیز بحرانی جهانی‌ست که عموم کشورهای را فراگرفته است. این بحران در کشورهای عقب مانده تر جهان سرمایه داری، نتایج فاجعه بارتی برای توده کارگر و زحمتکش به بار خواهد آورد. مسئله صرفا به این خلاصه نمی‌شود که در نتیجه بحران جهانی، اغلب این کشورها که بخش قابل مشاهده ای از درآمد خود را که متکی به فروش مواد خام است و ۱۸ درصد صادرات جهانی را تشکیل می‌دهد، از دست داده‌اند؛ بلکه اقتصاد این کشورها در نتیجه سیاست نئولیبرالی که از مدت ها پیش با بحران و از هم گسیختگی روبرو شده بود، با از هم گسیختگی بیشتری روبرو خواهد شد. کره جنوبی نمونه خوشبخت‌تر این کشور-هاست و آرژانتین نمونه منحصر به فرد از هم گسیختگی اقتصادی و فلاکت بارتی این کشورها نیست. اغلب کشورهای آمریکای لاتین وضعیتی مشابه آرژانتین و پاره ای وخیم تر از آن را دارند. این بحران واز هم گسیختگی اقتصادی که نتیجه نظام ستم گرانه سرمایه داری و سیاست‌ها اقتصادی انحصارات بزرگ جهانی‌ست، میلیون‌ها انسان رادر سراسر آمریکای لاتین با فقر و گرسنگی روبرو ساخته‌است.

تنها در آمریکای لاتین ۲۲۱ میلیون انسان کارگر و زحمتکش که معادل ۴۴ درصد جمعیت تمام این کشورهاست، زیر خط فقر قرار دارند. بر طبق گزارش سازمان بین المللی کار، بیش از یک سوم جمعیت جهان که در سن اشتغال قرار دارند، یابه کلی بیکارند یا با کار پاره وقت، زندگی را می‌گذرانند. اکثریت بسیار عظیم این بیکاران در کشورهای عقب مانده تر جهان سرمایه داری قرار دارند. سازمان خوار و بار کشاورزی ملل متحد در گزارش سال ۲۰۰۳ خود اعلام نمود که شمار گرسنگان جهان با افزایشی معادل ۱۸ میلیون به ۸۴۲ میلیون رسید. بر طبق این گزارش، هر سال متجاوز از ۹ میلیون انسان بر اثر گرسنگی می‌میرند که ۶ میلیون آن را کودکان زیر ۵ سال تشکیل می‌دهند. بانک جهانی که مجری و پیش برنده سیاست‌های انحصارات بین‌المللی‌ست،

منطقه خاور میانه به یکی از کانون های عمده بحران و جنگ در جهان تبدیل شده است. در مدتی کمتر از دو سال، قدرت‌های امپریالیست جهان با توسل به جنگ، افغانستان و عراق را به اشغال خود در آورده اند. این تحولات نه تنها تاثیر خود را بر اوضاع سیاسی دیگر کشورهای منطقه خاور میانه از جمله ایران بر جای نهاده، بلکه کل اوضاع جهان و سیاست‌های بین‌المللی را نیز تحت تاثیر قرار داده است. معاهدات جنگ و بحرانی که منطقه خاورمیانه با آن روبروست، چیزی جدا و منفک از تضادهای بحران های نظام سرمایه داری جهانی در کلیت آن نیست. بالعکس آنچه که در خاور میانه می‌گذرد، انعکاس تضادهای و بحران -هایی ست که این نظام در عرصه جهانی با آن روبروست.

لذا ضروری ست که برای درک درست آنچه که در خاورمیانه می‌گذرد و چشم انداز روند آتی تحولات سیاسی در این منطقه و ایران، نظری کوتاه به اوضاع جهان سرمایه داری در کلیت آن بیان‌دازیم. واقعیت انکار ناپذیری که امروزه همگان به آن اذعان دارند، این است که جهان سرمایه داری با یکی از وخیم‌ترین بحران های خود در عرصه اقتصادی روبروست. از سال ۲۰۰۰ که مرحله بحران در سیکل جدید آغاز گردید، نرخ های رشد در مهم ترین کشورهای سرمایه داری پی در پی کاهش یافته و هم اکنون نیز در حول و حوش صفر یا پایین تر از آن در نوسانند.

در طول دو سال گذشته، دهها هزار موسسه کوچک و متوسط سرمایه‌داری و حتی تعدادی از موسسات بزرگ ورشکست شده اند. نرخ های سود پی در پی کاهش یافته اند و حجم سود بزرگترین انحصارات جهانی به مقیاس کم سابقه ای کاهش یافته است.

در سال ۲۰۰۲، تعداد زیادی از موسسات انحصاری جهانی با تراز نامه‌های منفی چند میلیارد دلاری روبرو بودند. از حجم سود بزرگترین ۵۰۰ انحصار جهان، در مقایسه با سال ۲۰۰۱، ۲۸۱ میلیارد دلار کاسته شد و به ۱۳۳/۴۷ میلیارد دلار رسید. حجم سود این بزرگترین انحصارات در سال ۲۰۰۰، ۶۶۷/۲۱۰ میلیارد دلار بود.

نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا از ۴/۱٪ در سال ۲۰۰۰ به ۰/۵٪ در پایان سال ۲۰۰۲ کاهش یافت. در منطقه یورو این کاهش نرخ از ۳٪ به ۰/۵-٪ و در ژاپن به ۱/۶-٪ کاهش یافت. کاهش مطلق نرخ رشد در کشورهای منطقه یورو و ژاپن به وضوح عمق بحران رادراین کشورها نشان می‌دهد. ژاپن که اکنون با بیشترین کاهش نرخ رشد روبروست، متجاوز از یک دهه است که با رکود و بحران روبرو می‌باشد. در ایالات متحده آمریکا که ظاهرا بر طبق آمار رسمی موسسات بین المللی، با کاهش مطلق نرخ رشد روبرو نشده است، معهدا سیر نزولی نرخ رشد، چنان زیاد است که در طول چندین سال گذشته کم‌سابقه بوده‌است. در نتیجه بحران و رکود، انحصارات آمریکا در طول یک سال، ۴۶۱ میلیارد دلار از سود خود را در مقایسه با سال ۲۰۰۱ از دست دادند و حجم سود آنها در سال ۲۰۰۲ به ۹۶/۵ میلیارد کاهش یافت.

باتشدید وخامت اوضاع اقتصادی، تراز بازرگانی خارجی آمریکا بیش از پیش منفی شد و از ۲۶۴/۹ میلیارد دلار به حدود ۵۰۰ میلیارد دلار تا اوایل سال ۲۰۰۳ رسید. پیش بینی می‌شود که تا پایان سال ۲۰۰۳ مجموع بدهی های خارجی آمریکا به رقم ۳/۷ تریلیون دلار برسد. در طول تمام مدتی که از فرا رسیدن مرحله بحران در سیکل صنعتی جدید می‌گذرد، بورژوازی جهانی به ابزارها و سیاست های اقتصادی متعددی متوسل شده است که این بحران را پشت سر بگذارد، معهدا مرحله رکود و بحران طولانی تر شده اند.

بورژوازی در وهله نخست، تاجایی که توانسته است بار این بحران را بردوش طبقه کارگر جهان قرار داده است. در این فاصله میلیون ها تن از کارگران، اخراج و به اردوی بیکاران پیوسته اند. تنها در سال ۲۰۰۲، بزرگترین انحصارات جهان، ۱/۳ میلیون از کارگران و کارمندان خود را اخراج کردند.

در ایالات متحده آمریکا تعداد کارگرانی که از اوایل سال ۲۰۰۱ تا پایان سال ۲۰۰۲ کار خود را از دست دادند، از ۱/۵ میلیون تجاوز

ساخت. کسری بودجه دولت آمریکا، در نتیجه افزایش مخارج نظامی، هم اکنون به رقمی بین ۴۵۵ تا ۴۵۷ میلیارد دلار رسیده است. اشغال نظامی عراق منجر به تشدید تضادها و بحران های سیاسی جهان سرمایه داری شده است. ساختارهای سیاسی که امپریالیسم در افغانستان و عراق به آنها شکل داده یا در حال شکل دادن است، خود تجسم بحران هستند. آمریکا برای این که بتواند سلطه درازمدت خود را بر این کشورها حفظ کند، به قدرت های محلی وابسته به خود، بر مبنای تمایزات قومی و ملی و مذهبی شکل داده است که هر یک در محدوده جغرافیایی خود، با تکیه بر حمایت آمریکا، فرمانروایی می کنند. این قدرت های محلی و منطقه ای که با یکدیگر شدیداً تضاد دارند، به یک قدرت ظاهر مرکزی شکل می دهند که فاقد قدرت است. قدرت واقعی در دست دولت آمریکا و قدرت های قومی و مذهبی است. همین الگو به نحوی در عراق نیز در حال پیاده شدن است. امپریالیسم آمریکا برای فریب مردم آمریکا و جهان، ادعا می کرد که می خواهد با قدرت نظامی بنیاد گرایی مذهبی رادر خاورمیانه درهم بکوبد و با شکل دادن به ساختارهای سیاسی دمکراتیک، بقایای قرون وسطایی را از این منطقه جاروب کند. حتی برخی از سران دولت آمریکا گزافه گویی را به آنجا رساندند که از انقلابی دمکراتیک در خاورمیانه سخن به میان آوردند. اما مورد افغانستان که در آن مرتجع ترین اسلامگرایان، سران قبایل و گروه های قومی و ملی با حمایت آمریکادر راس قدرت قرار گرفتند، به تنهایی کافی بود تا ماهیت این ادعاها را بر ملا کند. این ماجرا در عراق، عریان تر از افغانستان تکرار شده است. در رژیم تحت الحمایه آمریکا در عراق، حکومت موقت آن، بر مبنای تعلقات مذهبی و ملی شکل گرفته است. سهمی نصیب گروه های شیعه، سهمی نصیب سنی ها و مسیحیان و سهمی نیز به گروه های کرد تعلق گرفت. البته سهم عمده آن نصیب بنیاد گرایان اسلامی طرف دار جمهوری اسلامی ایران شده است که از مرتجع ترین گروه های اسلامگراست. این واقعیت به خوبی نشان می دهد که چگونه آمریکا با دخالت نظامی خود در عراق، بنیادگرایی اسلامی را تقویت کرده است و آنها را در کشوری که در حاکمیت نیز قرار نداشتند، در قدرت سیاسی سهیم کرده است.

تنهادر کشورهای تحت اشغال امپریالیست ها نیست که بحران سیاسی تشدید شده است. تحت تاثیر این تحولات سیاسی و نظامی، بحران های تمام منطقه خاورمیانه تشدید شده اند. نزاع فلسطین و اسرائیل بیش از هر زمان دیگر لاینحل به نظر می رسد. تمام رژیم های منطقه با بحران روبرو هستند و نارضایتی و اعتراض توده های گسترده تر می شود. اشغال نظامی عراق توسط آمریکا که به معنای از دست رفتن بازار انحصارات اروپایی است، تضاد میان قدرت های امپریالیست اروپایی و آمریکایی را تشدید کرده است. این تضادها در درون قدرت های اروپایی نیز شکاف انداخته است. تشدید این مجموعه تضاد های جهان سرمایه داری، نه تنها به تشدید بحران اقتصادی در مقیاس جهانی، بلکه به تشدید بحران های سیاسی دنیای سرمایه داری خواهد انجامید. در این جامعال نیست که به همه نمود های این تشدید تضادها پرداخته شود. تنها به این اشاره می کنیم که قاره آفریقا نیز هم اکنون عرصه رقابت قدرت های امپریالیستی و لشکرکشی نظامی به ویژه از سوی آمریکا و فرانسه است.

بورژوازی جهانی جز از طریق ویران گری راه حلی برای بحران های موجود ندارد. اگر با وجود انتقال بار اصلی بحران اقتصادی بر دوش طبقه کارگر جهانی، معضل بورژوازی همچنان پابرجا مانده است. اگر فقر و گرسنگی میلیاردها انسان کارگر و زحمتکش در بخش عقب مانده تر جهان سرمایه داری، گرهی از بحران های نظام سرمایه داری نگشود و بالعکس بحران را تشدید نمود، فاشیسم، جنگ و کشتار آخرین راه حل های انحصارات امپریالیستی جهان هستند.

اگر تا همین چند سال پیش، نظریه پردازان و تبلیغات چی های بورژوازی ادعا می کردند که امپریالیسم، توسعه طلبی، جنگ های امپریالیستی، گرایش به ارتجاع سیاسی و غیره به تاریخ پیوسته اند، اکنون وقتی که در دمکراسی های پارلمانی جهان، راست ترین جناح های بورژوازی در راس قدرت قرار گرفته اند، حقوق دمکراتیک و

اعتراف می کند که ۱/۲ میلیارد نفر از مردم زحمتکش این کشورها با کمتر از ۱ دلار در روز زندگی می کنند و می افزاید که این تعداد در سال ۱۹۹۰، ۹۱۶ میلیون نفر بود. اما نمی گوید که این تشدید فقر در جهان نتیجه سیاست های امپریالیستی انحصارات بین المللی و خود بانک جهانی است. اگر این تشدید فقر و گرسنگی، بیکاری، ازهم گسیختگی اقتصادی نتیجه نظام سرمایه داری نیست، پس چیست؟ گویا قرار بود از طریق نولیبرالیسم اقتصادی، بازارهای نوینی برای سرمایه گشوده شود و این راه حلی برای بحران لاینحل نظام سرمایه داری باشد. گرچه، این سیاست در کوتاه مدت، هم در کشورهای پیشرفته و هم عقب مانده جهان سرمایه داری، سودهای کلانی عاید بورژوازی کرد، اما راه حلی برای بحران نبود. بالعکس بحران را تشدید نمود. اکنون آشکار است که ابزارهای اقتصادی بورژوازی برای مهار تضادها و بحران اقتصادی نظام سرمایه داری فاقد کارایی است. از این رو بورژوازی جهانی از طریق ابزارهای سیاسی در پی راه حلی برای این معضل نظام سرمایه داری است. گرایش روز افزون به ارتجاع سیاسی، تشدید میلیتاریسم و جنگ طلبی و توسعه ارضی، بیانگر همین واقعیت است. تنها برای اساس باید تحولات خاور میانه را مورد ارزیابی قرار داد تا متوجه شد که چرا در فاصله کمتر از دو سال دو جنگ در این منطقه رخ داده است؟ چرا امپریالیسم آمریکا به نحو روز افزونی نیروهای نظامی خود را در این منطقه مستقر می سازد؟ چرا این تحولات همراه با تشدید تضاد های انحصارات جهانی و قدرت های جهانی است و تاثیر این تحولات سیاسی و نظامی بر اوضاع سیاسی ایران چیست؟ امپریالیسم آمریکا برای حل بحرانی که با آن روبروست، سریع تر از رقبا خود دست به کار شده و در تلاش است با بهره گیری از برتری قدرت اقتصادی و نظامی خود، بازارهای بیشتری را به انحصار مطلق خود در آورد. خاورمیانه در این میان از موقعیت ویژه ای برخوردار است. خاورمیانه منبع عمده تامین انرژی جهان سرمایه داری و اقتصاد آن است. علاوه بر این که نفت یکی از منابع پر درآمد انحصارات جهانی است، سلطه بر آن در منازعات آتی قدرت های امپریالیست جهان دارای نقشی اساسی است. مزید بر این، کشورهای که دارای منابع سرشار نفتی هستند، بازار مناسبی برای صدور سرمایه و کالا محسوب می شوند. در یک کلام، خاور میانه و منطقه خلیج فارس یکی از مناطقی است که می تواند به عنوان یک بازار پر درآمد، در خدمت انحصارات آمریکایی قرار گیرد و به حل بحران آنها یاری رساند. این است انگیزه واقعی آمریکا از لشکر کشی به منطقه خاور میانه، برافروختن جنگ ها، سرنگونی طالبان و صدام در افغانستان و عراق، و نه ادعاهای پوشالی سران دولت آمریکا در مورد دمکراسی و مبارزه با بنیادگرایی اسلامی. بنابراین، آنچه که تا کنون در این منطقه رخ داده است، تنها مقدمه ای است بر طرح و برنامه های درازمدت تر امپریالیسم آمریکا. از این رو، خواست زمامداران آمریکا، همان گونه که خود می گویند، دگرگونی تمام منطقه به نفع خویش و سیاست های خودشان است. اما این که در عمل این برنامه به چه نحوی پیش برود، تنها به اراده آمریکا وابسته نیست.

معضلاتی که دولت آمریکا و نیروی نظامی آن هم اکنون در عراق با آنها روبرو هستند، در عمل نشان داد که بیش از آن که جنگ و اشغال نظامی کشورهای عقب مانده تر جهان سرمایه داری بتواند راه حلی بر بحران اقتصادی جهان وین بست سرمایه باشد، این بحران و همراه با آن، بحران های سیاسی جهان سرمایه داری را تشدید کرده است. چرا که در شرایط امروز جهان، اوضاع به روال چند قرن پیش نیست که قدرت های استعماری به راحتی بتوانند کشورهای جهان را اشغال کنند و مردم این کشورها را به بند بکشند. اکنون اشغال نظامی یک کشور، مقاومت توده مردم این کشور را در پی خواهد داشت. این مقاومت، امنیتی را که سرمایه خواهان آن است، از بین می برد و به جای بسط بازاری که سرمایه در پی آن بود، این بازار محدودتر می شود. اوضاع کنونی افغانستان و عراق به وضوح این واقعیت را نشان می دهد. علاوه بر این، قدرت های امپریالیست ناگزیرند در هر ماه، میلیاردها دلار صرف هزینه های نظامی اشغال و رژیم های تحت-الحمایه خود کنند که اوضاع اقتصادی و مالی آنها را وخیم تر خواهد

آزادی های سیاسی و مدنی مردم را پیوسته محدودتر می کنند، دست آوردهای طبقه کارگر را که حاصل چند قرن مبارزه است، پس می گیرند، کشورهای دیگر را اشغال نظامی می کنند، باید گفت که این اقدامات می توانند مقدمه ای بر فاشیسم و جنگ امپریالیستی جهانی جدید باشند. بورژوازی مکرر در تاریخ به ویژه در قرن بیستم نشان داده است که برای ادامه حیات خود و نظام اش از هیچ ویرانگری و جنایتی فروگذار نخواهد کرد.

تنها طبقه کارگر جهان است که می تواند از طریق یک انقلاب سوسیالیستی، راه را بر این وحشی گری و ویرانگری بورژوازی سد کند و بشریت ستمدیده را از شر بحرانها و تمام فجایع نظام سرمایه داری نجات دهد.

تشدید بحران های نظام سرمایه داری، در عین حال به معنای تشدید تضاد کار و سرمایه و تشدید مبارزه طبقه کارگر علیه نظم سرمایه داری است. توأم با تشدید بحران، مبارزه طبقه کارگر در سال های اخیر پیوسته رشد و اعتلاء یافته است. جنبش جهانی ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی و سرعت روزافزونی به خود گرفته است. جنبش های اعتراضی توده ای علیه جنگ های امپریالیستی و اشغال گرایانه در مقیاس وسیعی رشد کرده اند. توده های فقیر و زحمتکش مردم کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیایلیه نظم ضد انسانی سرمایه داری همدوش طبقه کارگر به پا خاسته اند. این میلیارد ها انسان، قادرند با سرنگونی نظام سرمایه داری راه حلی انسانی برای حل بحران های موجود جهان ارائه دهند و راه تعالی بشریت را هموار کنند.

این وظیفه در برابر طبقه کارگر ایران نیز به عنوان گردانی از طبقه کارگر جهانی قرار گرفته است. در منطقه خاور میانه، ایران، آماده ترین و مستعدترین کشور، برای یک انقلاب است.

تشدید تضاد ها و تعمیق بحران جهانی به ویژه در منطقه خاور میانه، تاثیرات خود را بر ژرف تر شدن بحران هایی که جمهوری اسلامی در ایران با آن روبروست، نیز برجای نهاده است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران از مدت ها پیش از تحولات اخیر خاور میانه و دخالت نظامی قدرت های امپریالیست، با یک بحران سیاسی روبرو بوده است که برخاسته از نیازهای جامعه ایران برای تحولات انقلابی و رادیکال است. تحولات خاور میانه، این بحران را عمیق تر نموده و موقعیت جمهوری اسلامی را وخیم تر کرده است. در این میان، تضادهای دولت آمریکا با جمهوری اسلامی و حضور نظامی آن در اطراف مرزهای ایران، یکی از چالش های مهم جمهوری اسلامی است. دولت آمریکا از دو جهت با رژیم حاکم بر ایران در تضاد قرار دارد. اولاً - همان گونه که اشاره شد، امپریالیسم آمریکا که در پی تجدید تقسیم بازارهای جهان است، خواهان سلطه انحصاری بر بازارهای این منطقه است. اما تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، بازار ایران در انحصار رقبای امپریالیسم آمریکا، به ویژه امپریالیست های اروپایی - ست. آمریکا در تلاش است که به هر شکل ممکن این بازار را از چنگ قدرت های رقیب درآورد. لازمه تحقق این امر، لااقل یک تحول سیاسی در هیئت حاکمه کنونی و قدرت گیری جناح های طرفدار انحصارات آمریکایی است. لذا امپریالیسم آمریکا در همان حال که در پی تقویت گروه هایی از بورژوازی اپوزیسیون به ویژه سلطنت طلبان در برابر جمهوری اسلامی است، به تحولات و فعل و انفعالات سیاسی درون رژیم نیز چشم دوخته است. چرا که در درون خود هیئت حاکمه، گروه هایی از جناح موسوم به ۲ خرداد، طرفدار امپریالیسم آمریکا و سیاست های آن هستند. اینان به همراه برخی سازمان های بورژوازی نیمه قانونی نظیر نهضت آزادی، نقطه اتکاء امپریالیسم آمریکا در داخل ایران هستند.

مادام که آمریکا نتوانسته است، این بازار را به چنگ آورد، تضاد و کشمکش آن با جمهوری اسلامی ادامه خواهد یافت. ثانیاً - جمهوری اسلامی، داعیه رهبری جنبش های اسلامگرای منطقه را دارد و سازمان های پان اسلامیت منطقه به ویژه گروه های ترور - بیست اسلامی از حمایت و پشتیبانی مادی، تسلیحاتی و سیاسی و تبلیغاتی آن برخوردارند. نفوذ جمهوری اسلامی در این سازمان ها،

مانع از آن می گردد، که در برخی موارد، آمریکا سیاست مورد نظر خود را پیش ببرد. این مسئله باعث می شود که مدام بر سر سیاست های منطقه ای، تضاد میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا تشدید شود. لذا تا زمانی که جمهوری اسلامی از ادعاهای پان اسلامیتی خود دست برنداشته و همچنان به کمک و حمایت خود از گروه های تروریست و اسلامگرایی که ظاهراً ضد آمریکایی هستند، ادامه می دهد، این تضاد به قوت خود باقی ست و آمریکا می کوشد از همین تضاد برای تسویه حساب با جمهوری اسلامی استفاده کند. بر همین اساس نیز بود که آمریکا جمهوری اسلامی را در محور دولت های شورور قرارداد و آشکارا خواهان برافتادن آن شد.

این واقعیت بدین معناست که موقعیت منطقه ای و بین المللی رژیم جمهوری اسلامی وخیم تر شده است و بالنتیجه بر تشدید بحران های درونی آن تاثیر گذارده است. این واقعیت، خود را در جریان تظاهرات توده ای که از ۲۰ خرداد ماه سال جاری آغاز و تا اوائل تیرماه ادامه یافت، نشان داد.

این تظاهرات، بیانگر مرحله ای جدید در رشد بحران سیاسی و ارتقاء سطح مبارزات توده مردم بود. چرا که این تظاهرات، بر خلاف تظاهرات های پیشین، مختص یک یا چند شهر نبود، بلکه به سراسر ایران گسترش یافت. علاوه بر این، برغم این که دانشجویان کوی دانشگاه تهران، آغازگر این جنبش بودند، اما تظاهراتی صرفاً دانشجویی نبود، بلکه از همان آغاز با پیوستن اقشار مختلفی از مردم به آن، به تظاهراتی توده ای تبدیل گردید. به خاطر همین خصلت توده ای جنبش بود که توانست، با وجود سرکوب های شدید و دستگیری هزاران تن از مردم، ده روز دوام آورد. نکته مهم دیگر این که در این تظاهرات، شعار سرنگونی به یک شعار عمل مستقیم توده ای تبدیل شده بود. معهذ این تظاهرات به رغم این که بیانگر مرحله ای عالی تر از رشد و ارتقا جنبش توده ای علیه رژیم بود، اما نتوانست از این مرحله فراتر رود و فرونشست. دلایل آن نیز روشن است.

اولاً - این جنبش هرچند که در مقایسه با جنبش های توده ای پیشین، از وسعت توده ای بیشتری برخوردار بود، اما هنوز اکثریت عظیم توده مردم را دربر نمی گرفت. گرچه کارگران به صورت عناصر منفرد در این تظاهرات شرکت نمودند، اما طبقه کارگر در این جنبش حضور نداشت. بدیهی ست که بدون حضور طبقه کارگر هیچ جنبشی یاری مقابله و رویارویی با رژیم را نخواهد داشت.

ثانیاً - این جنبش فاقد رهبری بود و هیچ جنبشی بدون رهبری و سازمان یافتگی نمی تواند به پیروزی برسد. ثالثاً - تظاهرات به عنوان یکی از اشکال مبارزه توده ای، هر آنچه هم که گسترده باشد، به تنهایی ابزار کافی برای رویارویی با رژیم نیست. تظاهرات هنگامی از کارائی لازم برخوردار خواهد بود که با اشکال عالی تری از مبارزه، همچون اعتصابات توده ای عمومی و سیاسی همراه باشد.

با تمام این اوصاف، تظاهرات توده ای خردادماه، نقش خود را به عنوان مرحله ای پیشرفته تر در سیر مبارزه توده ای علیه رژیم ایفا نمود و توده های مردم درس های مهمی از آن آموختند. بدیهی ست که سرکوب این تظاهرات توسط رژیم در بطن بحران سیاسی موجود، مطلقاً نمی تواند رشد و اعتلا جنبش را سد کند، بلکه همانگونه که تجربیات چندسال اخیر نشان داده است، با هر سرکوبی، توده های وسیع تری از مردم به میدان خواهند آمد و جنبش خصلت تعرضی ترورادیکال تری به خود خواهد گرفت. هم اکنون نیز شاهدیم که به رغم سرکوب تظاهرات و بازداشت و محکوم کردن هزاران تن از مردم ایران به حبس، مبارزات کارگران به روال گذشته ادامه دارد. اعتصابات کارگران الکتروموتور، سیمان شمال، هواکش، اعتصاب، تظاهرات و راهپیمایی های کارگران معادن فاریاب، معادن بافق، تجمعات، راهپیمایی ها و تظاهرات کارگران ایران برک، سیانو، بافکار، شرکت ملی گاز، کابل باختر، نختاب تبریز، هرمزخ، ایران ترانسفو، موتور سازان تبریز، پتروشیمی های اصفهان، خارک و اراک تنها چند نمونه از دهها

از صفحه ۷

دربرمی گیرند. اینان به دوگروه اصلی تقسیم می شوند. گروهی از آنها هنوز هم در تلاشند که به هر شکل ممکن، جمهوری اسلامی را از طریق برخی رفرم های محدود نجات دهند و مانع سرنگونی آن شوند. این گروه شامل بخشی از هیئت حاکمه در جبهه دوم خرداد، اپوزیسیون نیمه قانونی رژیم در داخل کشور، جمهوری خواهان ملی، حزب توده، اکثریت است. گروه دیگر جمهوری خواهان که در مقایسه با گروه نخست محدودتر و نامتشکل تراند، خواهان برخی تحولات بورژوا-دمکراتیک و استقرار یک جمهوری لائیک در ایران اند. از این رو تحقق خواسته های خود را با وجود جمهوری اسلامی ممکن نمی دانند.

با بحرانی تر شدن اوضاع، این دوگروه جمهوری خواه به یکدیگر نزدیک تر می شوند. در همین حال دوجریان سلطنت طلب و جمهوری خواه در برابر مردم و انقلاب صف واحدی را تشکیل خواهند داد. این بدان معنا نیست که این دو جریان بورژوائی الزاما وارد یک ائتلاف رسمی با یکدیگر شوند، هرچند که بخشی از این به اصطلاح جمهوری خواهان هم اکنون نیز در پی یک ائتلاف سیاسی با سلطنت طلبان هستند. این واقعیت که آنها صف واحدی را در مقابل انقلاب و توده های کارگر و زحمتکش تشکیل می دهند، به خوبی خود را در شعارها و تاکتیک های شان نشان می دهد. در جریان تظاهرات خردادماه دیدیم که آنها همگی از چپ و راست شان یک شعار واحد داشتند: رفراندم. طبیعی ست که با رشد و اعتلا جنبش توده ای و هنگامی که سرنگونی جمهوری اسلامی توسط توده های مردم به واقعیت تبدیل شود، بازهم، شعار همه آنها از سلطنت طلب گرفته تا جمهوری خواه یکی باشد: مجلس موسسان.

اینان همچنین بسته به مرحله ای که جنبش در آن قرار دارد و نیز توازن قوا میان دو طبقه اصلی جامعه، می توانند از حمایت و پشتیبانی برخی سازمان های که گرایشات خرده بورژوازی را نمایندگی می کنند، برخوردار باشند. نمونه یک چنین سازمان های راه کارگر است. نه تنها شعار اصلی این سازمان، همان شعارهای رفراندم و مجلس موسسان احزاب و سازمان های سلطنت طلب و جمهوری خواه بورژواست، بلکه این آمادگی را نیز دارد که همدوش آنها در برابر انقلاب و توده های کارگر و زحمتکش قرار گیرد. دیدیم که همین چند ماه قبل عملا وارد اتحاد عمل با سلطنت طلبان و جمهوری خواهان شد و در آکسیون های مشترک با آنها شرکت نمود. این امری اتفاقی نبود. در سرشت طبقاتی این سازمانهاست که در مقاطع حساس، در ادوای بورژوازی پناه بگیرند. سازمان راه کارگر نمونه تیییک چنین سازمانهایی ست، اما تنها سازمانی نیست که از چنین سرشت طبقاتی برخوردار است. با تشدید مبارزه طبقاتی و تعمیق بحران سیاسی در ایران، تمام یک چنین سازمانهایی ماهیت طبقاتی خود را برملا خواهند کرد. در همین جا باید به صف بندی سیاسی دیگری نیز اشاره کرد که اساسا از سازمانها و محافل کمونیست ایران تشکیل شده و از موضعی رادیکال و انقلابی به تحولات ایران می نگرند. این نیروی چپ رادیکال که از منافع طبقه کارگر ایران و از موضع این طبقه از منافع و مطالبات عموم توده های زحمتکش و ستمدیده دفاع می کند، از یک انقلاب ژرف در ایران و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و توده های زحمتکش و ستمدیده دفاع می کند. این نیرو هرچند در لحظه کنونی ضعیف است و هنوز به صورت یک نیروی تاثیرگذار برجسته ظاهر نشده است، اما با اعتلا بیشتر جنبش و نقشی که طبقه کارگر در این جنبش ایفا خواهد نمود، از قدرت و نفوذ روزافزونی برخوردار خواهد شد. همزمان با رشد و اعتلا جنبش توده ای و نقشی که طبقه کارگر در آن ایفا خواهد نمود، جنبش توده ای رادیکال ترمی شود و گرایش به شعارها و برنامه چپ بیشتر می گردد. بنابراین هرچه جنبش رادیکال تر می شود، بر نقش و قدرت جریانات سیاسی چپ و کمونیست افزوده خواهد شد. صف بندی های سیاسی که به آن اشاره شد، در واقع انعکاسی از صف بندی طبقاتی در جامعه ایران و موضع اصلی ترین طبقات و نیز ا فشار میانی نسبت به تحولات آتی در ایران است.

اعتراض کارگری ست که در همین مدت کوتاه با آن روبرو بوده ایم. در همین فاصله، تظاهرات توده ای در برخی شهرهای ایران رخ داده است. در سمیرم تظاهرات به درگیری مسلحانه میان مردم و نیروهای سرکوب حکومت انجامید و در سراوان، تظاهرات توده ای به درگیری وسیع میان توده مردم بلوچ و نیروی سرکوب منجر شد. تمام واقعیت های موجود، تشدید تضادها، عمیق تر شدن بحران سیاسی و چشم انداز گسترش و اعتلا هرچه بیشتر جنبش را نشان می دهد. در اینجا باید به این واقعیت نیز توجه داشت که نه تنها هیچ بهبودی بروضعیت مادی و معیشتی توده های کارگر و زحمتکش در چارچوب نظم موجود متصور نیست، بلکه با تداوم سیاستهای ارتجاعی رژیم، مدام وخیم تر خواهد شد. دور جدید افزایش جهش و آرزوی کالاهای خدمات مورد نیاز توده مردم که در سال جاری آغاز شده است منجر به تنزل بیشتر سطح معیشت کارگران خواهد شد. اخراج کارگران همچنان ادامه خواهد یافت و بر تعداد بیکاران و گرسنگان افزوده خواهد شد. شکاف میان فقر و ثروت باز هم عمیق تر خواهد شد. نمایندگان مجلس ارتجاع نیز اذعان دارند که تعداد بیکاران در ایران رقمی بین ۵ تا ۶ میلیون نفر است. هم اکنون این شکاف تابان حد عمیق و چشم گیر شده است که اخیرا سازمان های بین المللی نیز به رژیم هشدار داده اند. آنها اعلام کرده اند که در ایران ۲۰٪ جمعیت، مصرف کننده متجاوز از ۵۰ درصد کالاهای مصرفی روزمره و ۸۰ درصد کالاهای بادوام صنعتی هستند، در حالی که ۸۰ درصد جمعیت کشور، مصرف کننده کمتر از ۵۰ درصد کل کالاهای مصرفی روزمره و ۲۰ درصد کالاهای بادوام صنعتی هستند. این ارقام به زبان دیگر بیانگر این واقعیت است که ۸۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند. با این اوضاع، بدیهی ست که تضادهای طبقاتی تشدید شوند و مبارزه کارگران و توده های زحمتکش فقیر علیه طبقه حاکم و نظم موجود گسترش یابد.

نیاز مبرم جامعه ایران به تحقق آزادی های مدنی و سیاسی و حقوق دمکراتیک توده مردم، تضاد میان توده های وسیع مردم و رژیم حاکم را باز هم تشدید خواهد کرد. مقاومت هیئت حاکمه و روبنای سیاسی موجود، در برابر این نیاز مبرم جامعه، منجر به گسترش اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان علیه رژیم حاکم خواهد شد.

این تشدید تضادها و مبارزات در پائین، به تشدید تضادها و تعمیق هرچه بیشتر شکاف در درون هیئت حاکمه خواهد انجامید. شکست گروههای موسوم به اصلاح طلب حکومت، منجر به کنار زده شدن برخی از گروههای آن از هیئت حاکمه خواهد شد که این خود منجر به محدود تر شدن پایه طبقاتی رژیم و پیوستن آنها به اپوزیسیون بورژوائی خواهد شد. نتیجتا قدرت سیاسی در دست لایه بسیار محدودی از طبقه حاکم قرار خواهد گرفت که می باید قدرت را بیش از پیش با تکیه بر سرنیزه حفظ کند.

تمام واقعیت های جامعه ایران، اوضاع منطقه ای و بین المللی، همگی نشان می دهند که جمهوری اسلامی هیچ چشم اندازی برای بقا ندارد.

این حقایق چنان آشکارند که حتی بخش هایی از بورژوازی اپوزیسیون، که پیش از این امید خود را به تحولات درونی رژیم برای مقابله با بحران سیاسی موجود بسته بودند، اکنون با شعارها و تاکتیک های جدید، خود را برای اوضاع بحرانی تر آماده می کنند. اینان که در دودسته سلطنت طلب و جمهوری خواه متشکل شده اند، اکنون خواهان برافتادن جمهوری اسلامی هستند. گروههای سلطنت طلب که از حمایت و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا برخوردارند، در مقایسه با گروههای جمهوری خواه منسجم تر عمل می کنند و با استفاده از امکانات مادی و تبلیغاتی وسیع، در تلاش اند، خود را به عنوان نیروی جایگزین جمهوری اسلامی به مردم معرفی کنند.

گروههای جمهوری خواه بورژوا، طیف وسیعی را تشکیل می دهند که از درون هیئت حاکمه تا جمهوری خواهان لائیک اپوزیسیون را

مسئله ملی در پرتو تحولات جهانی

رفقا!

پیش از این، من درجای دیگری به این مساله پرداخته‌ام و توضیح داده‌ام که گرچه تاریخ بشریت، در مجموع روندی پیشرونده، مرفعی و متعالی را طی می‌کند، اما این تکامل، ساده و خطی به پیش نمی‌رود بلکه گاه با عقب‌گردهائی محسوس همراه است که ولو در مقیاسی تاریخی، لحظه‌ای کوتاه به حساب آیند، اما به هر حال یک عقب‌گرد تاریخی محسوب می‌شوند. انقلاب سوسیالیستی اکتبر در اوائل قرن بیستم، نوید بخش تلاش جمعی انسان برای گسست قطعی از پیش‌تاریخی بود که هنوز ریشه در توحش و بربریت دارد. طبقه کارگری که حامل عالی‌ترین خصائل انسانی است، برای تکامل تاریخی بشریت، به چنان مرتبه‌ای عالی برخاسته بود که تاریخ واقعی انسان را بگشاید. انسانی که برای همیشه با پس‌مانده‌های توحش، تسویه حساب کرده باشد. دیگر فرد و گروه و طبقه‌ای پیدا نشود که انسان‌ها را اجیر کند. تحت انقیاد و ستم درآورد. استثمار کند. برده و بنده خودسازد. گروهی فرمانروا و ارباب انسانها گردند. گروهی فقیر و گرسنه، و گروهی ثروتمند و بی‌نیاز باشند. دیگر ستم و تبعیض از هر نوع آن، طبقاتی، جنسی، ملی، نژادی، جائی در میان انسان‌ها نداشته باشد. این تلاش بزرگ انسانی نتوانست به اهداف خود دست یابد. اما مستثنی از این که هرکس چه مقطعی را برای شکست این انقلاب اجتماعی قائل شود، چنان تاثیرات عظیمی در سراسر جهان بر جای گذاشت که هیچکس را یارای انکار آن نیست. شور و اشتیاقی که این انقلاب، به دگرگونی در میان توده‌های کارگر و توده‌های تحت ستم در تمام کشورهای جهان پدید آورد، قرن بیستم را به قرن انقلاب‌ها تبدیل نمود. جنبش‌های کارگری - کمونیستی چنان نیرومندی شکل گرفت که پیش از این نمونه‌هایی از آن وجود نداشت. جنبش‌های رهائی زنان و جنبش‌های رهائی بخش‌ملی، در ابعادی بی‌سابقه‌ای شکل گرفتند. در برابر این موج تعرض انقلابی، به نظم ستمگرانه سرمایه‌داری، بورژوازی بین‌المللی راهی جز عقب‌نشینی مداوم نداشت. طبقه کارگر به دست آورد - های مهمی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و رفاهی نائل آمد. زنان در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان حتی در بسیاری از کشورهای عقب‌مانده‌تر، به دست آورده‌های مهمی از جمله در زمینه برابری حقوق زن و مرد دست یافتند. نظام مستعمراتی که بیانی عربیان از به بند کشیدن و اسارت ملل ضعیف‌تر توسط کشورهای قوی‌تر و امپریالیست‌دنیای سرمایه‌داری بود فروپاشید. شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های پی در پی بورژوازی جهانی، چنان توازن سیاسی در عرصه جهانی پدید آورده بود که کشوری بسیار کوچک به نام کوبا در یک‌قدمی بزرگترین کشور جهان سرمایه‌داری، نیز می‌توانست به انقلاب برخیزد و سوسیالیسم را وظیفه خود قرار دهد.

و این همه را مقایسه کنید با وضعیتی که امروز در اوائل قرن بیست و یکم با آن روبرو هستیم. وقایعی که در چند سال اخیر در جهان رخ داده است و من به عنوان یک عقب‌گرد در تاریخ بشریت از آن یاد می‌کنم. اگر بخواهیم یک مقطع تقریبی هم از وقتی که این عقب‌گرد آغاز شد، در نظر بگیریم، می‌توان به شکست انقلاب در ایران و به قدرت رسیدن مرتجع‌ترین نیروی واپسگرایی تاریخی در ایران اشاره کرد. این یک روی داد واپسگرایانه استثنائی و منفرد نبود، بلکه از این پس، به جز در موارد استثنائی نادر، ما شاهد

بیکرشته از روی داده‌های واپسگرایانه در کل جهان هستیم. این روی داد در ایران، هم زمان می‌شود با قدرت‌گیری راست‌ترین و هارترین جناح‌های بورژوازی امپریالیستی در آمریکا و انگلیس که تعرضات پی‌درپی و متمرکزی را به جنبش طبقه کارگر در سراسر جهان آغاز می‌کنند. عقب‌نشینی‌های مداوم طبقه کارگر، برجیده شدن دولتهای موسوم به "رفاه عامه" از اروپا و به قدرت رسیدن محافظه‌کاران به جای آنها، ادامه‌پیدامی‌کند تافروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق، برجیده شدن آخرین بقایائی که هنوز از انقلابات پرولتری قرن بیستم و دست آورد آنها باقی مانده بود، و برهم خوردن توازن قوای جهانی یکسره به نفع ارتجاع جهانی. از دست رفتن بسیاری از دست آوردهای طبقه کارگر، حقوق و دست آوردهای زنان، حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی مردم حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان سرمایه‌داری. احیا مجدد لشکرکشی‌های نظامی به منظور اشغال و برده‌سازی کشورهای ضعیف‌تر. بازگشت سلاطین به قدرت در برخی از کشورها. رشد و گسترش قارچ و ار جنبش‌های اسلامگرا در بخش‌های وسیعی از قاره آسیا و آفریقا که به یکباره از اعماق قرون وسطا به پا خاسته‌اند و خواهان بازگشت بشریت به دوران سیاه سلطه مذهب و روحانیت و تمام رسم و رسومات قرون وسطائی هستند. نیروهائی که چنان با تمام مظاهر پیشرفت بشریت دشمنی دارند که حتی مرتجع‌ترین پاسداران نظام سرمایه‌داری را که خود در نگهداری، تغذیه و رشد آنها به منظور مقابله با پیشرفت تاریخی بشریت، نقش اصلی را برعهده داشتند، به وحشت انداخته‌اند. تاجائی که اکنون فریاد سومی دهند که اینان می‌خواهند تمدن ما را نابود کنند. حقیقتی درگفتار آنها هست. همانقدر که درگفتار امپراطوران رم باستان بود که با حملات بربرها به تمدن عظیم رم باستان روبرو شده بودند. امپراطوری رم باستان نه در اوج شکوفائی بلکه در اوج گزندگی، خود را در برابر یورش‌های پی‌درپی بربرها ناتوان می‌بیند. حملات بربرهای امروز به تمدن سرمایه‌داری نیز بیان چیز دیگری جز گزندگی و پوسیدگی نظامی نیست که هنوز نتوانسته است به نظام عالی تری فرا رود، و جای خود را به نظامی بالاتر در مراتب تکامل تاریخی بشریت بدهد. برده‌داران نوین که دستگاهی کامل برای سرکوب و در بند نگاه داشتن بردگان داخلی برپا کرده‌اند، تا سیر تاریخ را متوقف سازند و مانع پیشرفت بشریت گردند، سیستم دفاعی در برابر بربرهائی که از خارج به تمدن آنها یورش می‌آورند، ندارند. درست مثل امپراطوری رم باستان، مرزهایشان را می‌بندند اما بازهم خود را بی‌دفاع احساس می‌کنند. نظامی که در برابر بربرهای امروزی که با یک برنامه سیاسی صریح خواهان بازگشت به تمدنی حتی پست‌تر از نظام سرمایه‌داری هستند، اینچنین خود را عاجز و ناتوان می‌بیند، بیش از آن پوسیده است که بخواهد آن را کتمان کند. جنگ‌های مذهبی نیز که در این چند سال اخیر در برخی از کشورهای جهان رخ داده است و به کشتارهای وحشیانه انجامیده است، نمونه دیگری از این واپسگرایی است. رشد و گسترش ناسیونالیسم ارتجاعی و گرایش ضدتاریخی به پراکندگی و ایجاد واحدهای جغرافیائی حتی چندصد هزار نفره به نام کشور و دولت مستقل ملی که اغلب نیز با جنگ‌های وحشیانه و کشتارهای دستجمعی همراه بوده است

مشخص داد و این که چگونه باید به این همه مسائل مشخص و مسائل مشخصی که هنوز پیش نیامده است و در جریان مبارزه پیش خواهد آمد، پاسخ داد، باید متکی به یک اسلوب و روش معینی باشد که بتواند پاسخگوی تمام این مسائل باشد.

بنابراین باید پاسخ مان را به مساله ملی، متکی به یک متدولوژی سازیم. متدولوژی ما، مارکسیستی است. این متدولوژی آن روش برخورد به مساله ملی است که توسط مارکس، انگلس و لنین به کار گرفته شده است. گرچه ابعاد مساله ملی در دوران لنین و جایگاهی که این مساله در آثار و نظرات لنین پیدا می کند، بسیار وسیع تر از آن چیزی است که مارکس به آن می دهد و این البته ناشی از شرایط متفاوتی است که در آن قرار دارند، اما روش برخورد یکی است. از این رو باید پیش از آنکه وارد بحث مشخص امروز شویم، این متدولوژی را بشناسیم.

روش برخورد به مسئله ملی

مارکس در برخورد به مساله ملی، همواره شرایط تاریخی مشخص را مدنظر قرار می دهد، و از موضعی طبقاتی در مورد یک مساله مشخص ملی نظر می دهد. از نظر مارکس منافع جنبش طبقاتی کارگران تحت هر شرایطی برجسته های ملی تقدم دارد و بنابراین هیچگونه جنبه مطلق برای جنبش های ملی قائل نیست. مارکس با عزیمت از جهت تاریخی تکامل و منافع طبقاتی کارگران، نگاه می کند که ببیند آیا جنبش ملی و استقلال طلبانه فلان ملت تحت ستم با جهت تحول تاریخی منطبق است و از این جهت در خدمت امر پرولتاریا قرار دارد یا نه؟ آیا این جنبش به تقویت دموکراسی در مقیاس اروپائی می انجامد یا نه؟ آیا در صف بندی های انقلاب و ضدانقلاب جهانی در صف انقلاب قرار گرفته است یا ضد انقلاب؟ و بالاخره آیا طبقه کارگر ملت ستمگر باید به ستمگری ملی پایان بخشد یا نه؟ بر مبنای این روش برخورد به مساله ملی است که مارکس و نیز انگلس در مورد یک مساله مشخص ملی نظر می دهند. از همین روست که نمی توان در آثار مارکس یک برخورد واحد و یکسان را به همه جنبش های ملی علی العموم پیدا کرد بلکه بالعکس از یک جنبش ملی و استقلال طلبانه، پیگیرانه حمایت می کند، اما در همان حال از جنبش ملی، دیگری حمایت نمی کند. در یک مقطع زمانی معین از جنبش استقلال طلبانه مثلا ایرلند حمایت نمی کند، در مقطع زمانی دیگر، پیگیرانه به حمایت از استقلال ایرلند برمی خیزد.

رفقا، از نمونه های آن آگاهند و می دانند که این مساله پس از مارکس به یکی از مجادله انگیزترین مسائل در جنبش سوسیالیستی تبدیل گردید و علت آنهم بی اعتنائی به متدولوژی مارکس و توجه صرف به نقل قول ها و موضع گیری هائی که ظاهرا ضد و نقیض به نظر می رسند از سوی برخی از مارکسیست ها بود.

لنین در زمره آن گروه از مارکسیست هائی بود که به جای برخورد سطحی به این یا آن نقل قول یا موضع گیری مارکس، در پی متدولوژی وی بود. آن را فهمیده و درک نمود و تلاش وافر برای توضیح این متدولوژی و کاربرد عملی آن از خود نشان داد. از این رو به جاست که در اینجا روی همین مساله درنگ کنیم. گر چه روشن است، رفقا به دفعات آنچه را می خواهیم تکرار کنیم، خوانده اند و از بحث های لنین در این مورد آگاهی دارند.

لنین در کاربرد نظری و استنتاج عملی از این متدولوژی، قبل از

و البته مستقل و ملی بودنشان تا بدان حد بوده است که پاسخگوی تجدید تقسیم بازارهای جهان باشند و به راحتی طعمه این یا آن قدرت بزرگ امپریالیستی شوند، جلوه دیگری از همین واپسگرایی است. از همین نقطه نیز من می خواهم در این کنفرانس سازمان وارد بحثی شوم که برخلاف موارد متعدد فوق الذکر که در چند سال گذشته مفصلا در هر نوشته و فرصتی به آنها پرداخته شده است، کمتر مورد بحث قرار گرفته است و اگر هم موضعی در مورد آن، لااقل در برخورد به یک مساله جهانی اتخاذ شده است، صرفا برای مینا قرار گرفته است که در صف انقلاب و ضدانقلاب جهانی در کجا قرار گرفته است. اما پایه های نظری این مساله، مورد بحث و بررسی جدی قرار نگرفته است. این بحث، در مورد مساله ملی به طور کلی و عام در پرتو تحولاتی جهانی که به آن اشاره شد، نقشی که در گذشته جنبش کمونیستی برای جنبش های ملی قائل بود، مساله مطالبه حق تعیین سرنوشت ملل در برنامه کمونیست ها، و جایگاه کنونی جنبش های ملی گرا در صف بندی های انقلاب و ضد انقلاب جهانی است.

همانگونه که اشاره شد، این مسئله گرچه بخشا به جامعه ایران نیز ربط پیدا می کند، اما مسئله ای مختص ایران نیست بلکه مسئله ای است در ابعاد جهانی که باید مورد بررسی و بازبینی مجدد قرار گیرد.

مقدم بر هر چیز باید اشاره کنم که کمونیست ها از همان دوران مارکس تا به امروز به رغم هر موضعی که نسبت به مساله ملی و جنبش های ملی گرا و استقلال طلبانه داشته اند، همواره انترناسیونالیست بوده اند که در تقابل آشکار با ناسیونالیسم قرار دارد. ما کمونیستیم و انترناسیونالیست. ما با ناسیونالیسم و ملی گرایی در هر شکل و شمایل آن مخالفیم. ما کمونیستیم و از وحدت جهانی پرولتاریا دفاع می کنیم. لذا بدیهی است که با ناسیونالیسم که جز لاینفک ایدئولوژی بورژوازیست و به هر شکل که باشد می خواهد در صفوف کارگران جدائی ایجاد کند و به دشمنی دامن بزند مخالفت آشتی ناپذیر داریم. طبیعتا ما به عنوان کمونیست با اسارت، ستمگری و تبعیض در میان مردم، در هر شکل آن، ملی، قومی، جنسی، نژادی نیز دشمنی آشتی ناپذیر داریم. ما کمونیستها با اسارت یک ملت توسط ملت دیگر مخالفیم و تکرار می کنیم کلام قصار مارکس را که می گفت، ملتی که ملت دیگری را تحت ستم و انقیاد درآورد، هرگز نمی تواند خود ملتی آزاد باشد.

اینها همه به جای خود درست. اما هنوز به مسائل مشخص پاسخ نگفته ایم. چرا ما کمونیستها که هرگونه تجلیات ناسیونالیسم را در صفوف خود به عنوان تجلی و نفوذ ایدئولوژی بورژوازی طرد و نفی می کنیم، چرا ما کمونیستها که با ناسیونالیسم در هر شکل آن آشتی ناپذیریم و می دانیم که ناسیونالیسم در هر شکل آن به جدائی، شکاف و دشمنی در صفوف کارگران دامن می زند، از یک جنبش ملی گرا در شرایطی خاص حمایت می کنیم، در شرایطی دیگر حمایت نمی کنیم؟ گاه آن را نیروی ذخیره و متحد انقلاب پرولتاریائی می دانیم و در وضعیت دیگر نمی دانیم؟ آیا رهائی یک ملت صرفا از طریق به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدائی و تشکیل دولت جداگانه میسر است؟ نقش انقلاب پرولتاری که می خواهد رهائی همه جانبه ای را برای بشریت به ارمغان آورد، در این رهائی یک ملیت از قید ستم چیست؟ وقتی که یک ملت تحت ستم با دشمن طبقاتی ما علیه ما متحد می شود چه باید کرد؟ اینها مسائل مشخصی است که باید به آنها پاسخ

هیچگونه مطلقیتی قائل نمی شود. زیرا می داند که آزادی کامل ملت ها فقط منوط به پیروزی طبقه کارگر است. . . ولی جریان اوضاع طوری می شود که طبقه کارگر انگلستان برای مدت نسبتا طولانی تحت نفوذ لیبرالها می افتد. . . جنبش آزادی بخش بورژوازی در ایرلند شدت می یابد و شکل های انقلابی به خود می گیرد. مارکس در عقیده خود تجدید نظرمی کند و آن را تصحیح می نماید. "بدبختی دامن گیر مردمی است که مردم دیگر را به اسارت خود درآورده باشند." مادامکه ایرلند از قید ظلم و ستم انگلستان خلاص نشده است، طبقه کارگر انگلستان آزاد نخواهد شد. اسارت ایرلند، ارتجاع را در انگلستان تقویت می کند و به آن نیرو می بخشد. سپس یک بار دیگر گفتار مارکس را تکرار می کند. "سابقا من جدائی ایرلند را از انگلستان غیر ممکن می دانستم ولی حالا آن را ناگزیر می دانم ولو این که پس از جدائی کار به فدراسیون بکشد."

لنین ادامه می دهد و می گوید: "علل تئوریک این استنتاج مارکس چیست؟ در انگلستان به طور کلی، انقلاب بورژوازی مدتها است به پایان رسیده ولی در ایرلند هنوز به پایان نرسیده است. این انقلاب را رفرم های لیبرال های انگلیسی فقط امروز پس از نیم قرن به پایان می رساند. اگر سرمایه داری در انگلستان به آن زودی که ابتدا مارکس انتظار داشت، سرنگون می شد، آن وقت دیگر در ایرلند، جائی برای جنبش بورژوازی دمکراتیک یعنی جنبش عمومی ملی باقی نمی ماند. ولی وقتی این جنبش به وجود می آید، مارکس به کارگران انگلیس توصیه می کند از آن پشتیبانی کنند و به آن تکان انقلابی بدهند و آن را به نفع آزادی خویش به پایان رسانند. . . با این که مارکس دشمن اصولی فدرالیسم است، در این مورد فدراسیون را هم جایز می شمارد؛ فقط همین فدرالیسم است که آزادی ایرلند از طریق رفرم انجام نگرفته بلکه از طریق انقلابی و به نیروی جنبش توده های مردم در ایرلند و ضمن پشتیبانی طبقه کارگر انگلستان از آنان انجام گیرد." (درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش - ترجمه فارسی)

حال ببینیم با مساله لهستان، چکسلواکی و اسلاوهای جنوبی چگونه برخورد می شود. همانگونه که می دانیم در اواسط قرن نوزدهم این ملتها زیر یوغ و تحت ستم تزاریسیم بودند. در این ایام مردم لهستان به قیام علیه سلطه تزاریسیم برپا داشتند و خواهان استقلال شدند. رهبری این جنبش در دست اشراف بود.

با این وجود پیشروترین کارگران جهان، از جمله کارگران فرانسوی و انگلیسی حمایت خود را از جنبش استقلال طلبانه لهستان اعلام نمودند و با برپائی متینگ های سرکوب قیام را توسط تزاریسیم محکوم کردند. مارکس و انگلس نیز به عنوان برجسته ترین رهبران جنبش کارگری، وظیفه همگان را دفاع و حمایت از جنبش استقلال طلبانه ملی لهستان می دانستند. چرا در حالی که رهبری جنبش استقلال طلبانه لهستان در دست اشراف بود، با این وجود کارگران و مارکس سوسیالیست و انترناسیونالیست و دیگر رهبران جنبش کارگری از آن حمایت کردند؟ به این علت که در مقیاس اروپائی منازعه ای میان اروپای پیشرو و متمدنی با اروپای عقب مانده، میان دمکراسی بورژوائی و نیروهای بالنده و متمدنی با دژ عقب ماندگی فئودالیسم و ارتجاع اروپائی یعنی روسیه تزاری که نقش مهمی در سیاستهای بین المللی ارتجاعی آن دوران داشت، در جریان بود. ضربه وارد آوردن بر پیکر این ارتجاع در اروپا، مساله مهمی در دفاع از دمکراسی اروپائی و فروپاشی استبداد تزاری

هرچیز به این مساله می پردازد که از دیدگاه مارکسیستی هر مساله اجتماعی را باید در چارچوب تاریخی معین و در زمان و مکان مشخص مورد بررسی قرار داد. مساله ملی را نیز مثل هر مساله اجتماعی دیگر، باید بر زمینه تاریخی مشخص آن مورد بحث و بررسی قرار داد، و جایگاه جنبش های ملی را با توجه به این شرایط تاریخی و مشخص، معین نمود و در قبال آن برخورد داشت.

براین اساس توضیح می دهد که در تمام جهان، دوران فروپاشی فئودالیسم و پیروزی های سرمایه داری، همراه با جنبش های ملی بوده است. دلایل و شالوده های اقتصادی، اجتماعی آن را نیز همانگونه که در مانیفست حزب کمونیست به اختصار آمده است، برمی شمارد. نیاز به بسط و گسترش تولید کالائی تا اقصا نقاط، نیاز به یک بازار دائم التوسعه و شکل گیری بازار ملی، نیاز به تمرکز سیاسی، اتحاد سرزمین های که مردم آن به زبان واحد سخن می گویند، نقش این زبان واحد در تکامل مبادله و بزرگانی و ایجاد رابطه ای محکم میان تولید کننده، فروشنده و خریدار، تمایل جنبش ملی به دوات ملی، آن چیزی است که دوره تسلط سرمایه داری متمدنی را از دوران ماقبل آن متمایز می سازد.

وی از همین زاویه به تحولات بورژوازی دمکراتیک و متمدنی و مساله حق و حقوق برابر بورژوائی می پردازد، و حق تعیین سرنوشت را برای ملت هایی که هنوز این مرحله بورژوازی دمکراتیک را پشت سر نگذاشته، تحت ستم قرار دارند و از نابرابری حقوقی که خود مانعی بر سر راه تحول و پیشرفت آنها و نیز بسط و توسعه مبارزه طبقاتی و رشد پرولتاریاست، مطرح می کند، که معنای مشخص آن به رسمیت شناختن حق جدائی و تشکیل یک دولت جداگانه است. براین مساله نیز تاکید می کند که این یک حق بورژوائی است و نه یک سیاست عملی از جانب پرولتاریا و یا حتی خود یک ملت تحت ستم.

لنین سپس به این مساله می پردازد که باید در هر یک از مراحل تکامل سرمایه داری و در هر مرحله ای مورد مشخص مساله ملی و جنبش ملی را بررسی کرد. وی سپس می گوید که باید تمایز قائل شد، میان مراحل مختلف رشد سرمایه داری، از نقطه نظر برخورد به جنبش های ملی، میان دوره فروپاشی فئودالیسم و جنبش های بورژوازی دمکراتیک، با حضور وسیع دهقانان، و دوره ای که دولت های سرمایه داری استقرار یافته اند، مساله ارضی حل شده است، جنبش های توده ای بورژوازی دمکراتیک دیگر صفت مشخصه این دوران نیست و تضاد آشتی ناپذیر میان سرمایه بین المللی و جنبش بین المللی کارگری در درجه اول اهمیت قرار گرفته است. وی سپس به برخورد مشخص تر در مورد متمدن و مارکسیستی به مساله ملی، در هر مورد مشخص می پردازد تا به منتقدین خود نشان دهد که چرا مارکس بر مساله ملی و جنبش های استقلال طلبانه ایرلند، لهستان، چکسلواکی و اسلاوهای جنوبی مواضع متفاوتی اتخاذ نمود.

وی در توضیح این مساله که چرا مارکس تا مقطع تاریخی معینی از جنبش استقلال طلبانه ملی ایرلند حمایت نکرد، اما در شرایط دیگر به حمایت از آن برخاست. با نقل نامه ۱۸ نوامبر سال ۱۸۶۹ مارکس به انگلس، در اثر معروف خود "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" نتیجه می گیرد: "ابتدا مارکس تصور می کرد که آزاد کننده ایرلند، جنبش ملی ملت ستمکش نبوده، بلکه جنبش کارگری در داخل ملت ستمگر است. مارکس برای جنبش های ملی

محسوب می‌شد. لذا مساله استقلال لهستان به عنوان مساله ای صرفا لهستانی مرتبط با مساله ملی بلکه مساله ای حائز اهمیت برای تمام دموکراسی اروپا بود. لنین ضمن توضیح این مساله، می‌گوید اما مارکس در همین زمان از ملت‌های چکسلواکی و اسلاوهای جنوبی حمایت نکرد، به دلیل این که آنها همدست تزاریسم این سنگارتجاع جهانی بودند و مساله دموکراسی اروپائی و شکست ارتجاع، مساله ای بسی فراتر از آن بود که آیا مردم چکسلواکی و غیره ملت‌های تحت ستم هستند یا نه.

لنین بازم در اثر دیگر خود "بحثی پیرامون ترازنامه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در برخورد به کسانی که اسلوب برخورد مارکس را به مساله ملی درک نمی‌کردند، به بررسی متدلوژی مارکس می‌پردازد و بر سر همین مساله می‌گوید که مارکس تحلیل مشخص داشت و بنابراین تحلیل، برخورد متفاوت نسبت به جنبش‌های مشخص داشت.

"مارکس تمایز قائل بود بین ملت‌های انقلابی یعنی آلمانها و لهستانی‌ها با کل ملت‌های ارتجاعی. ملت‌های انقلابی چه کسانی بودند؟" در ۱۸۴۸ ملت‌های انقلابی برای آزادی می‌جنگیدند که دشمن اصلی آنها تزاریسم بود. در حالی که چک‌ها و غیره، در واقع ملت‌های ارتجاعی پاسدار تزاریسم بودند.

لنین مساله را بسط می‌دهد و می‌گوید: "اگر وضعیت مشخصی که مارکس هنگام سلطه تزاریسم در سیاست بین‌المللی با آن روبرو بود تکرار شود، مثلا بدین طریق که چند ملت، انقلاب سوسیالیستی را آغاز کنند (همانگونه که انقلاب بورژوا-دمکراتیک در اروپا در ۱۸۴۸ آغاز شد) و ملت‌های دیگر به سد عمده ارتجاع بورژوائی تبدیل گردند، در این حالت مانیز باید به نفع یک جنگ انقلابی علیه این دومی و به نفع "درهم کوبیدن" آنها و تخریب تمام مواضع پیشقراولان آنها، بی‌توجه به این که چه جنبش‌های ملی کوچکی در آنها پدید آمده است، باشیم." (بحثی پیرامون ترازنامه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)

اکنون به سوالاتی که در آغاز این گفتگو در ارتباط با شیوه برخورد مارکسیستی-لنینیستی نسبت به مساله ملی، مطرح گردید، پاسخ داده شده است.

یک شیوه برخورد عام و واحد و یک راه حل واحد نسبت به مساله ملی و ستم ملی، نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه با توجه به شرایط تاریخی و مشخص باید با این مساله برخورد مشخص و راه حل مشخص داشت.

تحت هر شرایطی، منافع جنبش طبقاتی کارگران برجانبش‌های ملی تقدم دارد. بنابراین مارکسیست‌ها هیچگونه جنبه مطلق برای جنبش‌های ملی قائل نیستند.

جنبش‌های ملی مادام می‌توانند مورد حمایت قرار گیرند که با جهت تحول تاریخ انطباق داشته باشند و از خصلت‌های انقلابی-دمکراتیک که مختص دوران شکل‌گیری ملت-دولت است برخوردار باشند.

رهائی یک ملیت تحت ستم، الزاما به معنای جدائی و تشکیل دولت مستقل نیست. انقلاب پرولتری در یک کشور و سرنگونی سرمایه داری، می‌تواند به ستم و اسارت ملی پایان بخشد.

تحت شرایط خاص دیگری، ممکن است حتی این معادله وارونه شود و استقلال یک ملت انقلابی در خدمت منافع طبقه کارگر قرار گیرد و به رهائی آن یاری رساند. در اینجا مارکسیست‌ها ملزم هستند که از آن حمایت کنند.

در منازعه میان انقلاب و ضد انقلاب، دموکراسی و استبداد،

سرمایه داری و سوسیالیسم، نه فقط در یک کشور، بلکه در مقیاس بین‌المللی، این که جنبش ملی در کدام صف بندی قرار خواهد گرفت، دوبرخورد کاملاً متفاوت را می‌طلبد. یک جنبش ملی، ولو ستم‌دیده ترین آن باشد، چنانچه در عرصه بین‌المللی متحد ارتجاع و ضد انقلاب جهانی باشد، شایسته هیچگونه حمایتی نخواهد بود و باید به عنوان یک جریان ارتجاعی با آن برخورد نمود. با همین متدلوژی ست که لنین در شرایط تاریخی مشخص دوران خود، به مساله ملی پاسخ می‌گوید.

جنبش‌های ملی گرا از نیروی ذخیره و متحد انقلاب سوسیالیستی تا ذخائر ارتجاع امپریالیستی

اوضاع جهان پس از شکست حکومت کارگری کمون پاریس و انحلال انترناسیونال اول تا تشکیل انترناسیونال دوم تغییر کرد. سرمایه داری دوران رقابت آزاد جای خود را به سرمایه داری انحصاری و ارتجاعی داد. تضادهای نظام سرمایه‌داری به درجه‌ای از رشد و ستیز رسیدند که انقلاب پرولتری در مقیاس تمام اروپا به امری فوری و میرم تبدیل گردید. جنبش‌های پرولتری به رشد و تکامل بی‌سابقه‌ای رسیدند. احزاب پرولتری قدرتمند مارکسیست در سراسر اروپا شکل گرفتند. در این مرحله از رشد و تکامل سرمایه داری، میلیون‌ها تن از مردم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و تحت ستم بیدار می‌شوند و جنبش‌های ملی و استقلال طلبانه با یک تاخیر تاریخی، تازه در بخش وسیعی از جهان، آغاز به پیدایش می‌نهند و به ستیز با ستمگران استعمارگر و امپریالیست برمی‌خیزند تا به رهائی ملی نائل آیند و تحولات بورژوا-دمکراتیک را از سر بگذرانند.

اوضاع سیاسی و بین‌المللی نوین، برخورد مشخص نوینی را به مساله ملی و جنبش‌های استقلال طلبانه می‌طلبد.

انترناسیونال دوم می‌بایستی به این مساله مهم نیز پاسخی روشن بدهد. همانگونه که پیش از این اشاره شد، مساله ملی به یکی از پرمجاده ترین مباحث در دوران انترناسیونال دوم تبدیل گردید. جناح رادیکال انترناسیونال سوسیالیستی خواهان به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای ملت‌های تحت ستم در قطعنامه‌های سیاسی انترناسیونال شد. گروهی از سوسیالیست‌ها که نه چرخش در اوضاع سیاسی جهان را دریافته بودند و نه درکی درست از متدلوژی مارکسیستی داشتند، از موضعی اپورتونیستی به مخالفت با تصویب آن برخاستند. به موضعی شوونیستی در غلطیدند و کار به جایی رسید که برخی رسماً و علناً از موضع بورژوازی خودی، از اسارت ملل عقب مانده با ادعای رسالت تمدن بخش استعمار دفاع کردند. سرانجام، زیر فشار جناح چپ و رادیکال، حق تعیین سرنوشت به عنوان یک مساله عام برای ملل تحت ستم و استعمار به رسمیت شناخته شد.

اما همانگونه که می‌دانیم، در درون جناح چپ مارکسیست و انترناسیونالیست بین الملل دوم که خواهان پایان دادن به هر گونه ستم طبقاتی، جنسی، نژادی و ملی بود، نیز بر سر مساله چگونگی و راه حل پایان دادن به ستم ملی، مساله حق تعیین سرنوشت، معنا و مضمون آن، ناسیونالیسم ملت تحت ستم، جایگاه جنبش‌های ملی به لحاظ تاریخی و در دوران انقلابات پرولتری اختلاف نظر وجود داشت. در اینجا نه مجال پرداختن به

این مسائل است و نه موضوع بحث من. تنها به این مساله اشاره می‌کنم که در درون جناح چپ انترناسیونال دوم، بلشویک‌ها به رهبری لنین، بیش از همه می‌بایستی به این مسائل پاسخ روشن و مشخص دهند. چرا که اولاً حل مساله ملی در روسیه که ملتهای متعددی یوغ اسارت و ستم را بردوش می‌کشیدند، برای پرولتاریائی که آماده کسب قدرت سیاسی می‌شد، حائز اهمیت جدی و فوری بود. ثانیاً بلشویک‌ها به درستی چرخش اوضاع سیاسی جهان را با آغاز قرن بیستم و نقشی که بیداری ملتهای تحت ستم از یوغ امپریالیسم و استعمار می‌توانستند به نفع انقلابات پرولتری به عنوان نیروی ذخیره آن ایفا کنند، دریافته بودند.

لنین می‌گفت: "مساله عمده امروز، مقابله با جبهه متحد قدرت‌های امپریالیست، بورژوازی امپریالیستی و سوسیال _ امپریالیست با استفاده از تمام جنبش‌های ملی علیه امپریالیسم به منظور انقلاب سوسیالیستی ست." (بحثی پیرامون ترانزنامه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)

در اینجا دیگر هم جنبش‌های ملی و هم شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، اهمیت جدیدی در مجموع استراتژی حزب بلشویک به منظور انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیسم کسب می‌کنند و این مساله مادام اعتبار خود را در جنبش جهانی کمونیستی حفظ می‌کند که این جنبش‌ها به طور عینی، علیه امپریالیسم می‌جنگند، و متحد و نیروی ذخیره انقلاب‌های پرولتری محسوب می‌شدند. اما آیا اکنون در اوائل قرن بیست و یکم نیز وضع بر همین منوال است؟ بدیهی ست که نه. انقلابات پرولتری قرن بیستم که جنبش‌های رهائی بخش وضد امپریالیستی متحد آن بودند، خود باشکست‌ر و پربودند. سیستم مستعمراتی امپریالیسم از هم پاشیده است. دیگر از جنبش‌های استقلال طلبانه میلیون‌ها انسانی که در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به پا خاسته بودند خبری نیست. روند بیداری ملی و شکل‌گیری دولت‌های به اصطلاح ملی به پایان رسیده است. کمتر کشوری را می‌توان پیدا کرد که مناسبات و شیوه تولید فئودالی بر آن حاکم باشد، و مساله ارضی و دهقانی همچون دوران شکل‌گیری ملتها مطرح باشد. شیوه تولید سرمایه‌داری، در تمام کشورهای جهان به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است. نه ویژگی‌های سرمایه‌داری و نه وابستگی‌های اقتصادی، هیچیک در واقعیت‌های فوق‌الذکر تغییری ایجاد نمی‌کند. در تمام این کشورها قطعاً بقایای نظامات ماقبل سرمایه‌داری به درجات مختلف وجود دارد. گاهی می‌تواند در برخی از این کشورها این بقایا چنان قابل ملاحظه باشند واز جمله نابرابری و تبعیض و ستم جنسی، ملی، مذهبی و نبود آزادی‌های سیاسی به چنان مانعی در تکامل جامعه تبدیل شوند که همراه با یک جنبش وسیع دمکراتیک باشد و حل تضادهای حاصل از آن بر تضاد کار و سرمایه تقدم داشته باشد. اما نه در این مورد خاص و نه در مقیاس جهانی، می‌توان از "وظائف ملی جامعی از نقطه نظر تکامل سرمایه‌داری سخن به میان آورد. از همین روست که در یک چنین کشوری نیز نمی‌توان از نیاز به یک مرحله جداگانه انقلاب بورژوازی دمکراتیک سخن به میان آورد. استثنائات در اینجا مورد بحث ما نیست. نیازی به تکرار این واقعیت هم نیست که اولاً در قرن بیست و یکم نیز می‌توان بقایای نظامات و موسسات فئودالی قرون وسطائی را حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که سه قرن پیش، انقلابات بورژوائی را به فرجام رساندند، یافت. ثانیاً این بقایا الزاماً در کشورهای که در

دوران ارتجاعی شدن و پوسیدگی نظام سرمایه‌داری جهانی، شیوه تولید سرمایه‌داری در آنها مسلط شده است، بیشتر و سخت‌تر است.

لذا بدیهی‌ست، آنچه که در یک مقطع از تاریخ بشریت وجود داشت، امروز دیگر اساساً وجود ندارد و بحث لنین و بلشویک‌ها در مورد "استفاده از تمام جنبش‌های ملی علیه امپریالیسم به منظور انقلاب سوسیالیستی" که در دوران خود کاملاً درست بود، حالا دیگر مدت‌هاست که اصلاً طرح آن موضوعیت خود را از دست داده است. مسئله اکنون این است که آنچه امروز به نام جنبش‌های ملی و استقلال طلبانه مطرح‌اند، دروجه عمده یا آشکارا، صرفاً ابزاردسیسه‌های دیپلماسی قدرتهای بزرگ جهانی، برای تقسیم مجدد بازارهای جهان و خردکردن رقبای خود هستند و یا اگر واقعاً جنبش‌های ملی با مطالبات معوقه بورژوازی دمکراتیک‌اند، عموماً متحد و نیروی ذخیره ارتجاع امپریالیستی هستند. برمساله عموماً تاکید می‌کنم، تا حمل بر مطلق‌گرائی نشود و استثنائات نفی نشوند، چرا که استثنائاتی هنوز وجود دارند و می‌توانند وجود داشته باشند، که رهائی خود را در اتحاد با طبقه کارگر و در انقلاب کارگری بدانند. اما روند عمومی چیز دیگری ست. به وقایعی که در این چندسال در اروپای شرقی، کشورهای بالکان، آسیای مرکزی رخ داد و دولت‌هایی که به نام ملتهای جداگانه با خونین‌ترین کشتارها شکل گرفت نگاه کنید. آیا آنچه که به نام جنبش‌های ملی شکل گرفت، واقعاً ناشی از روند شکل‌گیری ملت و دولت از اعماق قرون وسطا و ستم ملی بود؟ روشن است که نه. تمام آنها لااقل یک قرن پیش، این روند را پشت سر گذاشته بودند. در میان آنها حتی کشورهایی همچون اوکراین را می‌توان یافت که لنین در مورد آنها می‌گفت، آنها به مراتب پیشرفته‌تر از ماروس‌ها هستند. آیا کشورهای بالکان که آن فجایع بزرگ انسانی را به بار آوردند، روندی مترقی و تاریخی را طی کردند؟ روشن است که نه. روندی که در تمام این کشورها به نام استقلال ملی طی شد، یک روند پارتیکولاریسم قرون وسطائی، گاه حتی آغشته به کلریکالیسم، خلاف جهت تاریخ و برخلاف جهت تکامل حتی سرمایه‌داری بود. مستثنی از این که ما مخالف سرمایه‌داری و انحصارباشیم یا نباشیم. روند طبیعی و منطقی تکامل نظام سرمایه‌داری تمرکز و انحصار است. مستثنی از این که ما اتحاد اروپا را، وحدت، اتحاد و نزدیکی سرمایه‌داران برای استثمار فزون‌تر و به بند کشیدن بیشتر کارگران بدانیم یا ندانیم، در بطن تضادهای موجود، گرایش به ایجاد دولت‌های بزرگ، اتحاد اروپا، گرایش تاریخی نظام سرمایه‌داری ست.

آنچه که در بخش دیگر اروپا در خلاف جهت آن صورت گرفت، چیزی نبود جز یک بازی دیپلماسی قدرت‌های بزرگ، برای از پای در آوردن رقیب اصلی خود روسیه و تقسیم غنائم به نحوی که بهتر بتوانند آنها را ببلعند.

حالا به موارد عقب مانده‌تر جهان سرمایه‌داری نگاه کنیم. افغانستان را ببینید. جنبش ملی تاجیک‌ها و ازبک‌ها سالهاست که متحد ارتجاع مذهبی و ارتجاع امپریالیستی هستند. به عراق نظری بیافکنید و جنبش ملی تحت ستم کرد را ببینید. حالا یک دست‌اش در دست ارتجاع اسلامی و دست دیگرش در دست ارتجاع امپریالیستی است.

وقتی که حزب دمکرات کردستان ایران هم دست یاری به سوی دژ ارتجاع جهانی دراز کرد، تصور نمی‌کنم که تعجب کسی را برانگیزد. حزب دمکرات کردستان ایران هم می‌تواند و این استعداد را دارد که

نام حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، از این جنبش که ارتجاعی است ولو این که ضرباتی به امپریالیسم بزند، حمایت کنیم. مورد دیگر جنبش ملی مردم کردستان عراق است. این جنبش تا قبل از آغاز لشکرکشی امپریالیستها به عراق و متحد شدن اش با اشغالگران، همواره به عنوان جنبش یک ملت تحت ستم از پشتیبانی و حمایت کارگران، کمونیستها و همه نیروهای مترقی برخوردار بود. همه هم به ماهیت بورژوائی رهبری این جنبش واقف بودند. اما از آن پس نه تنها از این حمایت و پشتیبانی بین المللی برخوردار نیست، بلکه در همه جا نیروهای مترقی جهان، رودرویی آن قرار گرفته اند. آیا تا به امروز تغییری در این واقعیت صورت گرفته است، که این ملت هنوز تحت ستم، اسارت و انقیاد است؟ آیا کسی می تواند ادعا کند که این جنبش به رهائی ملی مردم کردستان عراق انجامید؟ قطعاً نه. پس چه چیزی تغییر کرد که کارگران، کمونیستها و همه نیروهای مترقی جهان به آن پشت کنند. یک چیز. درجهب ارتجاع بین المللی قرار گرفت. با ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع مذهبی متحد شد و این اتحاد از دیدگاه نیروی مترقی و انقلابی جهان، معنای دیگری جز اتحاد با ارتجاع برای سرکوب توده های کارگر و زحمتکش همان ملت و ملل دیگر ساکن عراق، اسارت ملتهای دیگر و تحکیم ارتجاع بین المللی نداشت. لذا بدیهی بود که با آن همچون یک جنبش ارتجاعی بر خورد کنند و لوازمی که جنبش یک ملت هنوز تحت ستم باشد. مادر مقابل از جنبشی ولو بورژوائی حمایت کنند که علیه امپریالیسم و اسلامگرایی در عراق مبارزه می کند. ناگفته این واقعیت نیز روشن است که همین امروز پیشروترین نیروهای مترقی جهان از کارگران، سازمانهای کمونیست و آنهایی که واقعا برای تحقق مطالبات دمکراتیک توده های زحمتکش مردم کردستان عراق مبارزه می کنند، حمایت می نمایند. اما به نام حق تعیین سرنوشت هیچگونه حمایتی از جنبشی که با ارتجاع متحد شده است، صورت نمی گیرد. حالا من به جنبه دیگری از عواقب طرح این شعار و مطالبه حق تعیین سرنوشت بدون تحلیل مشخص در خود ایران می پردازم.

سازمان ما در برنامه خود حق ملل تحت ستم ساکن ایران را در تعیین سرنوشت خویش به عنوان یک اصل برای رفع ستم و تبعیض ملی پذیرفته است. البته توضیح داده است که این حق است و نه برنامه عملی ما برای حل مساله ملی و این حق به این معنا نیست که طرفدار جدائی ملل ساکن ایران هستیم، گفته است ما خواهان اتحاد کارگران و توده های ستمدیده تمام ملتهای ساکن ایران برای سرنگونی بورژوازی حاکم بر ایران و اتحاد داوطلبانه و آزادانه ملل ساکن ایران هستیم. با تمام این اوصاف، پذیرش این حق بدان معناست که هر ملت ساکن ایران مستثنی از هر شرایطی به رغم توصیه و نظر سازمان ما، هر لحظه از این حق برخوردار است که جدا شود و دولت مستقل خود را تشکیل دهد. اکنون ببینیم عواقب این مساله بدون این که ربط و پیوندی با شرایط مشخص داشته باشد، در مورد دوتا از ملتهای تحت ستم ساکن ایران، بلوچ و آذری که اولی در میان ملتهای ساکن ایران از کمترین ادغام و درهم آمیزی و دومی بیشترین ادغام را در ساخت و بافت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران دارد، در سرنوشت خود این ملیت ها و ملیت های دیگر چه خواهد بود؟ اگر بخواهند از این حق به نفع جدائی استفاده کنند؟ در بلوچستان، اگر در همین لحظه مردم بلوچ به پا خاستند و خواهان جدائی شدند و رهبری آنها ولودر دست یک جریان ارتجاعی

همان سیاست اتحادیه میهنی کردستان عراق و حزب دمکرات کردستان عراق را اتخاذ کند. تنها باید امیدوار بود که اگر چنین وضعیتی پیش آمد، جنبش مردم کردستان ایران بنا به سنت های دمکراتیک، رادیکال و چپ، در این جنبش، سرنوشت خود را با سیاستهای حزب دمکرات کردستان ایران گره نزند. خوب، حالا که وضع بر این منوال است و در مقیاس جهانی دیگر نمی توان گفت که جنبش های ملی، عموماً نیروی ذخیره انقلابات کارگری هستند و اگر در میان آنها استثنائاً جنبشی پیدا شود که به تحکیم امپریالیسم و ارتجاع باری رساند، کارگران و کمونیستهای جهان هیچگونه حمایتی از آن نخواهند کرد ولو یک جنبش ملت تحت ستم باشد، بلکه باید گفت اگر استثنائاً در این میان جنبشهای ملی وجود دارند که علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی مبارزه می کنند، باید از آنها حمایت کرد، تکلیف حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم، که به عنوان یک مطالبه اصولی در برنامه کمونیستهای جهان قرار داشت چه می شود؟ آیا باید آنرا همچنان به عنوان یک مطالبه اصولی در برنامه حفظ کرد؟ آیا باید آنرا به کلی کنار گذاشت؟ آیا باید مورد مشخص کاربرد آنرا مدنظر قرار داد؟

واقعیت این است که بنا به دلایلی که فوقاً اشاره شد، امروزه بیش از آنکه مطالبه حق ملل تحت ستم در تعیین سرنوشت خویش، در خدمت حل مساله ملی ملل ستمدیده، الغا امتیازات، تبعیضات و اسارت ملی باشد و در خدمت انقلاب کارگری و مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار داشته باشد، تبدیل به وسیله ای در دست ناسیونالیسم ارتجاعی، بنیادگرایی مذهبی، امپریالیسم و ارتجاع جهانی، برای تحکیم ستمگری، ارتجاع و واپس گرایی شده است. از این رو بدیهی ست که کمونیست ها دیگر نمی توانند با این مطالبه و شعار همان برخوردی را داشته باشند که یک قرن پیش داشتند. هر کمونیستی خواهان نابودی ستمگری ملی و الغا هرگونه امتیاز، نابرابری و تبعیض ملی ست، اگر جز این باشد، چیزی جز یک شوونیست مرتجع نیست. اما لازمه این امر نه قرار دادن مطالبه حق تعیین سرنوشت در برنامه است و نه الزاماً طرح آن در هر شرایطی. بحث متدلوزی مارکسیستی که در آغاز این گفتار مطرح شد، پاسخ این مساله را داده است. اما کنار گذاشتن مطالبه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش از برنامه، به معنای نفی مطلق آن نیست و نمی تواند باشد. مادام که امپریالیسم وجود دارد، مادام که اشغال نظامی کشورهای ضعیف تر به قصد برده سازی ملل آنها وجود دارد. مادام که الحاق و انضمام اجباری وجود دارد، مادام که ستم ملی وجود دارد، مطالبه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش هنوز کارائی دارد. لذا کمونیستها نمی توانند آن را یک سره به دور اندازند. بلکه باید همانگونه که روش برخورد مارکس بود، مورد مشخص کاربرد آن با تحلیل مشخص همراه باشد.

برای روشن شدن این مساله به چند مورد مشخص اشاره می کنم. افغانستان امروز، کشوری ست که هم اشغال نظامی شده است و هم رژیم ارتجاعی، مذهبی تحت الحمایه امپریالیسم بر سر کار است. مرتجعین اسلامگرایی نظیر طالبان ها و حکمیتارها خود را نیروی مخالف اشغالگران امپریالیست و رژیم تحت الحمایه آنها می دانند. جنبش ارتجاعی، مذهبی خود را یک جنبش رهائی ملی افغانستان هم می دانند و می گویند برای حق ملت افغانستان در تعیین سرنوشت خود مبارزه می کنند. اینان امروز در بخشی از افغانستان نفوذ و فعالیت دارند. اگر آنها میلیون ها تن از مردم افغانستان را هم بسیج کنند، ما کمونیستها هرگز نباید به

باشد؛ ما کمونیست‌ها مقدم برهرچیز، سرکوب قهری مردم بلوچ را توسط رژیم ارتجاعی حاکم‌کمی‌خواهد با جبر وزوربه سیاست ستمگرانه الحاق اجباری ادامه دهد، محکوم می‌کنیم. هرکاری که از دستمان برآید برای متوقف کردن آن انجام می‌دهیم. ما کمونیست‌ها و کارگران آگاه بلوچ، درعین حال تلاش خواهیم کرد، ماهیت ارتجاعی رهبری جنبش جدائی خواهانه را نیز افشا کنیم و به توده‌های زحمتکش مردم بلوچ راه صحیح پایان دادن به ستم و اسارت ملی را منطبق بربرنامه سازمان توضیح دهیم. با این همه مردم بلوچ تصمیم می‌گیرند که جدا شوند. تناسب‌قوا هم طوری ست که می‌توانند جدا شوند. هیچ اتفاق خاصی رخ نخواهد داد. جدا می‌شوند و می‌روند. حالا یا خودشان دولت مستقلی تشکیل می‌دهند، یا به بلوچ‌های یک کشور دیگر ملحق می‌شوند.

اما درمورد ملت آذری، مساله به همین سادگی نیست که مثلاً چند میلیون آذری دریک منطقه جغرافیائی معین به نام آذربایجان ساکن هستند و تصمیم می‌گیرند از حق جدائی خود استفاده کنند و جدا می‌شوند، حالا چرا؟ این واقعیت برهنگان روشن است که بورژوازی آذری به همراه بورژوازی فارس بخش اعظم اقتصاد ایران را در دست خود متمرکز ساخته‌اند. و این دو مشترکا شریان‌های اصلی اقتصاد جامعه را در دست خود دارند. واقعا مثل دو خواهر و برادر و متحد پروپا قرص مشترکا کارگران تمام ملت‌های ساکن ایران را استثمار می‌کنند. متحدا حاکمیت سیاسی را در دست دارند و متحدا تمام توده‌های زحمتکش مردم ایران را سرکوب و به بند کشیده‌اند. به عنوان یک جمله معترضه، عرض کنم که در اینجا قصدی نیست که بورژوازی ملت‌های دیگر را استثنا کنم، بلکه صرفاً می‌خواهم به نقش این دو اشاره‌ای داشته باشم و به این که چگونه آنها در برابر توده‌های کار و زحمت متحدند. کارگران آذری هم که مثل هر کارگر دیگری توسط سرمایه‌داران تمام ملیتها استثمار می‌شوند، در تمام کارخانه‌ها و موسسات در سراسر ایران، با رفاقت تمام باهمه هم زنجیران فارس، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن، زندگی و کار می‌کنند و متحدا علیه سرمایه‌داران و دولت آنها مبارزه می‌کنند. تمام تلاش شوونیستها و ناسیونالیستها برای ایجاد اختلاف در صفوف کارگران ملیتها مختلف نیز نتوانسته است، در این رفاقت و همبستگی کارگران خللی ایجاد کند. میلیونها آذری هم اکنون در سراسر ایران تا اقصی نقاط کشور، زندگی می‌کنند. من در اینجا کار به دقت و صحت و سقم آمار ندارم. گفته می‌شود که از ۱۸ تا ۲۵ میلیون آذری در ایران زندگی می‌کنند. مگر از این جمعیت چند میلیون آن در محدوده جغرافیائی آذربایجان زندگی می‌کنند؟ رقم آن حتی به یک سوم آذری‌های ساکن ایران نمی‌رسد.

برای من حقیقتاً روشن نیست که در تهران بیشترین تعداد جمعیت ملیتها ساکن ایران را آذری‌ها تشکیل می‌دهند یا فارس‌ها. آنچه که مسلم است یکی از این دو.

خوب، با تمام این اوصاف که در بالا به آن اشاره شد، این هم مسلم است که آذری‌ها نیز از برخی جهات، با ستم ملی روبرو هستند. حالا فرض کنیم که همین فردا بخش وسیعی از مردم تبریز در آذربایجان به پا خاستند و خواهان جدائی شدند و این مردم بخش قلبی از کل آذری‌های ساکن ایران‌اند. این مساله نیز بر ما پوشیده نیست که اکنون جنبش‌های ملی‌استقلال‌طلبانه به راحتی می‌توانند تابعی از سیاست‌های بورژوازی بین‌المللی

و دولت‌های منطقه‌ای باشند. لذا از حمایت و پشتیبانی قدرتهای معینی نیز برخوردار است. رهبری یک چنین جنبش‌هایی نیز به دلالتی که پیش از این در مورد تحولات اوضاع جهانی به آن اشاره کردیم و هم‌مراحلی که این جنبش‌ها از نظر وظائف و تکالیف دمکراتیک طی کرده‌اند، از هم اکنون بر ما مسلم است. یک چنین جنبش‌های ملی‌گرائی، دیگر رهبرانی چون ستارخان، شیخ محمد خیابانی و جعفرپیشه‌وری که به ترتیب رشد تمایلات رادیکال و دمکراتیک و حتی سوسیالیستی را در این جنبش بازتاب می‌دادند، نخواهد داشت. یک صف آرائی جنگی صورت می‌گیرد که در یک سوی آن شوونیست‌های ملت ستمگر و در سوی دیگر آن ناسیونالیست‌های ارتجاعی ملت تحت ستم قرار دارد. ما کارگران و کمونیست‌های آذری و ملل دیگر نیز هرکاری که از دستمان برآید، انجام خواهیم داد، تا جلو فاجعه‌ای را که در حال وقوع است بگیریم. اما ممکن است زورمان نرسد که آنها را مهار کنیم. این فاجعه یک جنگ و کشتار وحشیانه خواهد بود که شوونیست‌های ملت ستمگر و ناسیونالیست‌های مرتجع‌آذری به بار خواهند آورد. آنها تلاش خواهند کرد که توده‌های زحمتکش و ستمدیده ناآگاه رابه جان یکدیگر بیاورند و از یکدیگر محدود به یک منطقه جغرافیائی معین به نام آذربایجان نخواهد بود. معمولاً در جایی که کار به این مرحله می‌کشد، فاشیستی‌ترین جناح‌های طرفین درگیر، قدرت بیشتری می‌گیرند، چون بهتر می‌توانند غرائز حیوانی را بیدار کنند. بیرحمانه‌تر می‌توانند کشتار کنند. آنگاه بشریت متمدن شاهد یک فاجعه انسانی در ابعادی به وسعت تمام ایران خواهد بود که یکطرف آن شوونیست‌ها و توده‌های تحریک شده و ناآگاهی هستند که در پی کشتار آذری هستند و در طرف دیگر قضیه نیز مرتجعین ناسیونالیستی که از هم اکنون چاقوهایشان را برای بریدن سر هر ارمنی، کرد و فارس تیز کرده‌اند. تازه هنوز به جنگ و خونریزی بر سر ایجاد دهها قره باغ نرسیده‌ایم.

فراموش نکنیم که ۲۵ سال پیش که اوضاع هنوز بسیار متفاوت از امروز بود، چیزی نمانده بود که مرتجعین، توده‌های زحمتکش کرد و آذری را سرهیچ و پوچ به جان هم بیاورند.

من امیدوارم آنچه را که در اینجا بیان کردم هرگز رخ ندهد و صرفاً پیش فرض‌هایی برای یک بحث نظری باشد و بیش از آن امیدوارم که طبقه کارگر ایران که حامل‌عالی‌ترین خصائل انسانی است پیش از آنکه فرصت از دست رفته باشد، بورژوازی را از اریکه قدرت به زیر بکشد، عرصه را بر تمام مرتجعین تنگ کند و مسائل ظاهراً لاینحلی را که هیچ نقشی در آفرینش آنها نداشته، بلکه تنها آفریده بورژوازی ست، به سادگی و به شیوه‌ای انسانی که مختص این طبقه است، حل کند. اما بهرحال اگر این فرضیات، اندکی هم بازتابی از واقعیات‌های عینی جهان و ایران باشد، کمونیستها نباید کمترین مسئولیتی از فاجعه‌ای را برعهده‌گیرند که مطلقاً هیچ نقشی در آن نداشته‌اند و ندارند. سیاست‌کنونی ما که حق تعیین سرنوشت رابه عنوان یک مطالبه اصولی در برنامه جای داده است، پیشاپیش مسئولیتی را برعهده سازمان قرار می‌دهد که نباید قرار دهد. می‌گوید، من ممکن است در این مورد خاص با تو ملت تحت ستم هم عقیده نباشم، اصلاً مخالف باشم، اما این حقیقت است که تو می‌توانی، مستثنی از هر شرایطی از آن استفاده کنی، ولو به بهای کشتار هزاران و دهها و صددها هزار انسان و حتی نابودی خودت. ولو این که بخواهی با دشمن طبقاتی کمونیستها و کارگران متحد شوی. چرا که پیشاپیش چک سفید را

به نام "حق" از کمونیست‌ها گرفته‌ای. من می‌گویم که قرار بود که این حق به نوعی از برابری ورهائی منجر شود. به پیشرفت منجر شود. در خدمت امر طبقه کارگر، انقلاب اجتماعی ورهائی واقعی انسان قرار گیرد. در گذشته، این حق، چیز دیگری جز این معنا نمی‌داد و کسی هم برداشت دیگری از آن نداشت. اما به مرور زمان معنای آن تغییر کرده است. برداشت دیگری از آن می‌شود. نتایج دیگری به بار می‌آورد. اگر قرار است به نام حق، نابرابری، دشمنی کور، تقویت ارتجاع و قتل عام و نابودی، صورت بگیرد، این دیگر حق نیست و کمونیست‌ها ملزم نیستند که چنین "حقی" را به رسمیت بشناسند. اما برای این که ببینیم این واقعا همان حقی است که مورد نظر کمونیست‌هاست یا نه، باید از نزدیک مطالعه و ارزیابی اش بکنیم. مساله را نه به طور کلی بلکه به طور مشخص مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهیم و آنگاه نظر دهیم. اگر مطالبه حق تعیین سرنوشت نه فقط در ایران بلکه در هر کجای جهان، به نفع یک ملت تحت ستم، به نفع دموکراسی، به نفع الغا نابرابری و ستم ملی، به نفع طبقه کارگر، انقلاب و سرنوشتی و تضعیف ارتجاع است، کمونیست‌ها می‌توانند و باید آنرا مطرح کنند و از آن دفاع کنند. اما اگر منازعه بر سر تقویت این یا آن جبهه ارتجاع است، نه تنها هیچگونه حمایتی نباید از این یا آن طرف منازعه کرد، بلکه کارگران و کمونیست‌ها باید علیه هر دو جبهه مبارزه کنند.

از مباحث پیش گفته، نتیجه می‌شود که باید مطالبه حق تعیین سرنوشت به عنوان یک پرنسیب، از برنامه سازمان ما نیز کنار گذاشته شود. مساله ملی در هر مورد جداگانه به طور مشخص بررسی شود و پاسخ مشخص به آن داده شود. آنچه که باید در برنامه سازمان باقی بماند، سیاست عملی و مشخص مابرای الغا هرگونه نابرابری و تبعیض میان ملت‌های ساکن ایران و الغا ستم ملی است. اما پیش از آنکه رؤس اصلی این سیاست را بار دیگر تکرار کنم، می‌خواهم چند کلمه ای هم در مورد فدرالیسم صحبت کنم که اخیراً به ویژه از سوی سازمان‌های خرده بورژوازی برخی ملت‌های تحت ستم و نیز سازمان‌های بورژوازی به اصطلاح لیبرال مطرح شده است و این که موضع کمونیستی در قبال آن چه باید باشد.

فدرالیسم شعار و برنامه عمل خرده بورژوازی

همان‌گونه که رفا آگاهند، مسئله فدرالیسم هیچ‌گاه سیاست سازمان ما نبوده و اصولاً در جنبش کمونیستی ایران جایی ندارد. علت آن نیز مخالفت اصولی کمونیست‌ها از دوران مارکس با نظام فدراتیو به عنوان برنامه و ایده آل واپسگرایانه خرده بورژوازی است. این مسئله هم بازمی‌گردد به مسئله درک و برداشت از روند تکامل تاریخی، بر می‌گردد به روند تکاملی نظام سرمایه داری از پایه و اساس یعنی اقتصاد و این که آیا روند طبیعی و تاریخی تکامل اقتصادی-اجتماعی و سیاسی نظام سرمایه داری به سوی تمرکز و واحدهای بزرگ‌تراست یا کوچک‌تر و خرد شدن و این که آیا این تمرکز و تجمع بزرگ تر شدن در جهت سوسیالیسم است، یا عکس آن و مشاجرات و مجادلات مفصل مارکس با پردونیست‌ها و باکونیست‌ها بر سر پراتیک آنارشینیستی طرف داران فدرالیسم در جنبش کارگری و انترناسیونال اول و دفاع پیگیر مارکس از سانترالیسم دموکراتیک.

بحث‌ها مفصل است و نه تنها نتیجه تحقیقات علمی مارکس از "فقر فلسفه" گرفته تا کاپیتال خط بطلانی است، بر تمام نظرات خرده بورژوازی، بلکه روند تکامل تاریخی نظام سرمایه داری نیز بطلان آنها را در عمل نشان داده است. روشن است که بحث مارکس بر سر دفاع از یک گرایش تاریخی مترقی، از پراکندگی و عدم وحدت قرون وسطایی به تمرکز است که که لازم به بسط و تکامل مناسبات سرمایه داری، توسعه و تکامل نیروهای مولده، تمرکز پرولتاریا و توسعه مبارزه طبقاتی و فراهم شدن هر چه جامع تر و بسط یافته تر شرایط عینی گذار به یک جامعه سوسیالیستی است. از این رو نافی روندهای منحصر به فردی که در برخی کشورهای جهان، همچون ایالات متحده آمریکا و یا آلمان طی گردید و از آنها به عنوان سیستم‌های فدراتیو یاد می‌شود نیست. چرا که در این کشورها نیز روندهای تاریخی منحصر به فردی از پراکندگی و عدم تمرکز، به تمرکز و از واحدهای اقتصادی و سیاسی مستقل و نیمه مستقل و حتا از کشورهای جداگانه و مجزا به ایالات متحده، یک کشور واحد، یک دولت واحد و یک بازار واحد صورت گرفت و اکنون نیز در این هر دو کشور تمرکز در حد اعلای آن نه تنها در عرصه اقتصادی بلکه سیاسی وجود دارد. اختیارات سیاسی و اداری ایالات نیز به هیچ وجه نافی تمرکز سیاسی نیست، چنانچه در برخی از کشورهای اروپای غربی غیر فدراتیو نیز اختیارات ایالاتشان چیزی در حدود واحدهای تشکیل دهنده آلمان فدرال است.

بحث مارکس بر سر مسئله ای است که گرایش تاریخی را سد می‌کند و از آن بدتر خواهان بازگشت از تمرکز به پراکندگی است. همان چیزی که خرده بورژوازی و اسپرگرا خواهان آن بود و حتا آن را به نام سوسیالیسم تجویز می‌کرد. مارکس به شدت با این فدرالیسم که ایده آل خرده بورژوازی است مخالف بود. دیدیم که حتا هنگامی که مارکس به این نتیجه رسید که جدایی ایرلند به نفع طبقه کارگر انگلیس است، بدترین حالت آن را نیز فدرالیسم دانست و گفت این جدایی باید صورت بگیرد ولو به بهای فدراتیو، یعنی بدتر از این نمی‌شود که فدرالیسم را بپذیرفت.

نظرنین نیز همان نظرات مارکس بود. او هم می‌گفت: "مارکسیست‌ها البته مخالف فدرالیسم و عدم تمرکزند به این دلیل ساده که سرمایه داری برای تکامل اش به بزرگ ترین دولت‌های ممکن نیاز دارد. با فرض برابری شرایط دیگر، پرولتاریای آگاه به منافع طبقاتی خود، همیشه خواهان یک دولت بزرگ تر است. همیشه علیه پارتیکو-لاریسم قرون وسطایی مبارزه می‌کند و همیشه از نزدیک ترین ادغام سرزمین‌های بزرگ استقبال می‌نماید که در آن مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی بتواند بر پایه وسیع تکامل یابد." "مارکسیست‌ها هرگز و تحت هیچ شرایطی از اصل فدرال یا تمرکز زدایی دفاع نمی‌کنند. دولت متمرکز بزرگ یک گام تاریخی به پیش از عدم وحدت قرون وسطایی به وحدت سوسیالیستی آینده تمام جهان است و فقط از طریق چنین دولتی که به نحوی جدایی ناپذیر با سرمایه داری مرتبط است، می‌توان راهی به سوی سوسیالیسم وجود داشته باشد" (ملاحظات انتقادی بر مسئله ملی) و نتیجه می‌گرفت: "ما در صورت برابری سایر شرایط، بدون چون و چرا طرفدار مرکزیت و مخالف با ایده آل خرده بورژوازی در مناسبات فدراتیو هستیم." (درباره غرور ملی و لیگاروس‌ها)

بنابراین روشن است که چرا مارکسیست‌ها، فدرالیسم را به عنوان یک اصل وارد برنامه خود نمی‌کنند و لنین هم همچون

مارکس بر این مسئله تاکید داشت که: "مارکسیست ها هرگز نمی‌توانند" دفاع از فدرالیسم را به طور کلی در برنامه خود قید کنند و در این مورد جای سخنی هم نیست." (در باره حق ملل در تعیین سرنوشته خویش)

این مخالفت با فدرالیسم و دفاع از تمرکز و حنا دولت متمرکز بزرگ، که از یک دیدگاه تکامل تاریخی مطرح می‌شود، نه نافی این مسئله است که کمونیست ها مصمم ترین مخالفین ستمگری ملی هستند و الحاقی اجباری را نفی می‌کنند و از پیگیرترین دمکراسی دفاع می نمایند و نه این مسئله که حنا تحت شرایط ویژه ای، نظام فدراتیو را به عنوان تنها راه باقی مانده می پذیرند. این ها دو مسئله جداگانه اند. یکی از زاویه تکامل تاریخی مطرح می شود و دیگری از زاویه یک مسئله مشخص.

حالا به مسئله مشخص ایران بپردازیم و ببینیم که آیا نظام فدراتیو می تواند نفع مشخصی برای طبقه کارگر ایران و ملت های تحت ستم داشته باشد و قادر است مسئله ملی را در ایران حل کند؟

ابتدا مسئله راز زاویه حل مسئله ملی و خواست ملل تحت ستم مورد بررسی قرار دهیم. هر راه حل جدی برای این مسئله مقدم بر هر چیزی، مستلزم پذیرش برابری بی‌قید و شرط ملل ساکن ایران است. این پیش شرط، تنها از جانب یک طبقه در ایران می تواند پذیرفته شود که نه تنها نفعی در نابرابری و ستم ملی ندارد، بلکه اساسا مخالف آن است و آن طبقه کارگر ایران است. لازمه این امر هم، استقرار یک حکومت کارگری در ایران می‌باشد. اما کسانی که امروز شعار استقرار یک نظام فدراتیو را در ایران سر می دهند و اساسا سازمان های بورژوازی و خرده بورژوازی برخی ملت های تحت ستم هستند، منظورشان برقراری یک نظام فدراتیو در چارچوب یک نظام سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی است. نیازی به کشف و شهود نیست. تجربه یک قرن گذشته حی و حاضر در برابر ماست که بورژوازی حاکم بر ایران، این برابری را به رسمیت نشناخته و نخواهد شناخت. وقتی که این برابری به رسمیت شناخته نشود و طرفین متساوی الحقوق نباشند، اساسا بحثی از نظام فدراتیو نمی‌تواند در میان باشد. چون نظام فدراتیو مبتنی بر قرارداد است و قرارداد مبتنی بر مذاکره و توافق طرفین متساوی الحقوق. پس مسئله ملی همچنان لاینحل مانده است. آن سازمان‌هایی که نظام ایده‌آلشان ایالات متحده آمریکا و آلمان فدرال است، به یک واقعیت خیلی ساده و بدیهی توجه نمی‌کنند که روند طی شده در این کشورها، از پراکندگی و استقلال اجزاء به اتحاد بود و نه عکس آن. از این رو واحدهای اقتصادی و سیاسی مستقل و متساوی الحقوق زیر فشار مقتضیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و تاریخی با یکدیگر وارد مناسبات فدرالی شدند.

حالا فرض کنیم که در شرایط خاص و استثنایی، ملت‌های ساکن ایران تحت حاکمیت بورژوازی نیز از این تساوی حقوق بر - خوردار باشند و می‌خواهند وارد مناسبات فدرالی شوند. تازه می‌رسیم به این نقطه که یک طرف ممکن است چیزی را بخواهد که دیگری مخالف آن است. چون طرفینی که می‌خواهند وارد مذاکره و عقد قرارداد برای ایجاد یک سیستم فدرال شوند، متساوی الحقوق اند، نمی‌توانند چیزی را به دیگری که خواست او نیست تحمیل کنند. این‌جا کشمکش است بین بورژوازی ملت های مختلف که زور و قدرتشان برخلاف حق برابر

نابرابر است. سرانجام هم چون منافع طبقات سرمایه دار بر هر چیز دیگری تقدم دارد، به سازهی می‌رسند که حنا نافی حقوق ملی‌ست. بازهم برای یک لحظه فرض کنیم که در این مرحله مشکلی پیش نیاید و نظام ایده آل خرده بورژوازی و بورژوازی، بی‌کم و کاست چیزی نظیر آلمان فدرال و ایالات متحده آمریکا در ایران ظهور کند. در نهایت می‌رسیم به این مسئله که گویا تمام منازعه بر سر مسئله ملی این بود که ملیت‌های تحت ستم، اختیارات اداری بیشتری داشته باشند و چیزی هم به نام پارلمان محلی داشته باشند که ظاهراً مورد مسائل منطقه‌ای اش تصمیم می‌گیرد. در این جا دیگر ما وارد بحث‌های عریض و طویل در مورد این مسئله نمی‌شویم که در آمریکا و آلمان نه تنها توده های کارگر و زحمتکش نقشی در این میان ندارند، بلکه حنا پارلمان های مرکزی شان هم تصمیم گیرنده واقعی در مورد مسائل اساسی کشور نیستند تا چه رسد به پارلمان‌های محلی شان. بلکه بورکراسی حاکم بر این کشورهاست که مستقیماً سیاست‌های بورژوازی را پیش می‌برد. پارلمان بورژوازی صرفاً مرکز پرگویی و نمایش دمکراسی است.

بنابراین حنا در ایده‌آل‌ترین شرایط فرضی نیز مسئله ملی به شیوه ای دمکراتیک و به نفع توده های وسیع مردم تحت ستم حل نشد. از جنبه پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و جبران عقب ماندگی‌ها نیز، سیستم فدرال در چارچوب نظام سرمایه داری، راه حل نیست. قیاس مع الفارق است که کسی بخواهد در عرصه پیشرفت های اقتصادی، ایالات متحده آمریکا و جمهوری فدرال آلمان را با جمهوری فدرال فرضی ایران مقایسه کند. بد نیست اگر شیفتگان فدرالیسم یک لحظه هم نظری به کشور همسایه دیوار به دیوار خود بیاندازند و به پاکستان نگاه کنند که با وجود کودتاها و نظامی که در این کشور رخ داده است، نظام فدرال این کشور آن قدر استحکام داشته‌است که هنوز هم مثلاً در بلوچستان پارلمان ایالتی، وزرای خاص خود، سیستم اداری مختص خود، نشریات بلوچی و غیره و ذالک را حفظ کرده است، و تا همین چند سال پیش که حزب کمونیست طرفدار شوروی در برخی مناطق آن از نفوذ و قدرت برخوردار بود، آن قدرت آزادی و دمکراسی داشت که طرفداران آن می‌توانستند، پرچم های سرخ را بر سر در خانه های خود آویزان کنند. اما هیچیک از این‌ها مانع از آن نشد که در عین حال به لحاظ اقتصادی یکی از عقب مانده ترین مناطق باشد.

تاریخ و تحول و تکامل بشریت به این شکل پیش نمی‌رود که مثلاً همه کشورها از نظر پیشرفت اقتصادی و سطح رشد نیروهای مولده در یک سطح پیشرفت کنند و یا تاریخ متوقف شود تا دیگری که به هر علتی عقب افتاده‌اند، به سطح پیشرفته‌ها برسند. روند پیشرفت تاریخ در بطن همین ناموزونی‌ها انجام گرفته و می‌گیرد. خیال باطلی‌ست که کسی تصور کند روزی روز - گاری کشورهای نظیر ایران در چارچوب نظام سرمایه داری بتوانند به سطح کشورهای پیشرفته کنونی جهان سرمایه داری برسند. بالعکس اگر قرار باشد این کشورها پیشرفتی داشته باشند و حتی روزی پیشرفته ترین کشورهای کنونی را پشت سر بگذارند، گسست از نظام سرمایه داری‌ست و این مسئله در مورد همه ملت‌های ساکن ایران نیز صادق است. فدرالیسم بورژوازی راه حل توسعه اقتصادی - اجتماعی ملت‌های تحت ستم و جبران

عقب ماندگی‌ها در این عرصه نیست. همان گونه که در مورد کل ایران این مسئله صادق است.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که از زاویه راه حل بورژوازی، فدرالیسم راه حل مسئله ملی در ایران نیست. پیش از این اشاره کردم که چرا راه حل پرولتری هم برای حل مسئله نیست. این مسئله را قبلا هم توضیح دادم که فدرالیسم اساسا راه حل و شعار خرده بورژوازیست و نه پرولتاریای آگاه به منافع طبقاتی خویش. به مخالفت مارکس و لنین از یک دیدگاه وسیع تاریخی - طبقاتی به این مسئله اشاره کردم. حال به مسئله ایران به طور مشخص بپردازم.

شعارما کمونیست‌ها همواره "کارگران جهان متحد شوید" است. یکی از مخالفت‌های اصولی ما نیز با فدرالیسم در این است که به جای متحد ساختن پرولتاریا، می‌خواهد آنها را جدا و متفرق سازد. اگر امروز در همین لحظه، سازمان‌هایی هستند که شعار فدرالیسم را می‌دهند، هیچ معنای دیگری جز این ندارد که کارگران متحد ایران متفرق شوید. از نظر من در این لحظه موجود تفاوتی هم نمی‌کند که فدرالیسم، به عنوان جمهوری فدرال ایران مطرح شود یا جمهوری فدراتیو شوروی. ممکن است مسئله قدری عجیب به نظر آید، جمهور فدراتیو شوروی کجا و جمهوری فدرال کجا. با کمی توضیح مسئله روشن خواهد شد. من بر لحظه کنونی تاکید کردم. امروز طبقه کارگر ایران یک کل واحد و متحد است. شعار فدرالیسم به کارگران ایران چه می‌گوید؟ می‌گوید، کارگرانی که به ملیت‌های مختلف تعلق دارند، متفرق و جدا شوید، بروید خود را بر مبنای ملیت تان سازمان دهید و برگردید و به نام ملیت تان بر مبنای یک قرارداد با یکدیگر متحد شوید. شعار فدرالیسم خواه با شورا تزئین شود و یابدون آن مطرح گردد، در لحظه کنونی معنای دیگری جز این ندارد. اگر فرضا شرایط دیگری وجود می‌داشت، ما با مسئله

جدایی ملت‌های ساکن ایران روبرو بودیم، با قطعه قطعه شدن گردانهای طبقه کارگر ایران روبرو بودیم، هیچ راه دیگری هم جز فدرالیسم باقی نمانده بود و این آخرین راه حل بود، در آن صورت مسئله تفاوت می‌کرد و ما کمونیست‌ها در نهایت می‌بایستی بین بد و بدتر را انتخاب می‌کردیم. در چنین حالتی نیز شعار فدرالیسم تغییر ماهیت نمی‌داد. بلکه ما آن را به عنوان اقدامی انقلابی به سیاست و برنامه پرولتاریا، به سانترالیسم دمکراتیک می‌پذیرفتیم. اما از همین حالا چرا باید برنامه و شعار خرده بورژوازی را بپذیریم و حتابه نام طبقه کارگر، مبلغ جدایی در صفوف طبقه کارگر شویم؟ چرا طبقه کارگر هم اکنون متحدی که برای سرنگونی بورژوازی در کلیت آن به پا - خاسته است و در زمره نخستین اقداماتش در پی سرنگونی رژیم، الغاء هرگونه امتیاز، تبعیض، نابرابری و ستمگری ملیست، باید شعار و برنامه عمل خرده بورژوازی ناسیونالیست را بپذیرد و عملی سازد؟ چرادر حالی که طبقه کارگر به صورت یک پیکر واحد، قدرت را در دست می‌گیرد، دولت شورایی از پائین به دست تمام توده - های کارگر و زحمتکش مردم برپا شده است و در سراسر ایران، توده‌ها از طریق شوراها بر سرنوشته خویش حاکم شده‌اند، کارگران باید جدا شوند و از نو بر مبنای ملیت و از طریق قرارداد با هم متحد شوند؟ هیچ دلیلی نیست. مگر این که کسی در این جا پیدا شود و بگوید خیر. اصلا فدرالیسم شعار و برنامه طبقه کارگر است و نه خرده بورژوازی و حتما مدعی شود که بر این مبنا کمونیست‌ها اساسا باید نظام فدراتیو را وارد برنامه موجود خود کنند و از

همین رو آن را تبلیغ و ترویج نمایند. در آن صورت اگر چنین کسی اسم خود را سوسیالیست هم می‌گذارد، باید این را ثابت کند و تکلیفش را بمارکس و تاریخ روشن نماید. اگر هم یک خرده بورژوازی ناسیونالیست است که می‌گوید من به نام ملت فدرالیسم رامطرح می‌کنم، باید گفت ببخشید، پس شما برای طبقه کارگر و ملت‌های دیگر تصمیم نگیرید. شما می‌توانید از حق تعیین سرنوشت سخن بگوئید، اما از حق فدراسیون نه. یعنی همان پاسخی را بدهیم که لنین در پاسخ نامه ای به شائومیان در سال ۱۹۱۳ داد و گفت: ما قطعاً موافق سانترالیسم دمکراتیک و مخالف فدراسیون هستیم. ترسیدن از خودمختاری در تمام مناطق روسیه، واقعا که مسخره است. شما می‌نویسید که حق تعیین سرنوشت فقط به معنای جدا شدن نیست بلکه شامل اتحاد فدرال، حق خودمختاری هم می‌شود. من به کلی مخالفم. اتحادی که توافق مشترک رامی‌طلبد، چگونه یک طرف می‌تواند حق داشته باشد، چیزی را طلب کند که طرف دیگر با آن موافق نیست؟ مهم است. ما اصولا مخالف فدراتیو هستیم. . . شما می‌خواهید جدا شوید؟ در آن صورت ببخشید، اما برای من تصمیم نگیرید. فکر نمی‌کنم که شما حقی به فدراسیون داشته باشید. " حق خود مختاری" غلط است. ما خواهان خود مختاری برای همه‌جاء هستیم. ما موافق حق جدایی (و نه موافق جدایی هرکسی) هستیم. خودمختاری، برنامه ما برای سازماندهی یک دولت دمکراتیک است. جدایی ابدی برنامه ما نیست. در این جا قاعدتا این سؤال مطرح خواهد شد که اگر فدرالیسم شعار و برنامه عمل خرده بورژوازیست و اگر همانگونه که لنین مطرح می‌کند، کمونیست‌ها اصولا مخالف فدرالیسم و نظام فدراتیو هستند و مکرر تاکید می‌کند که کمونیست‌ها مجاز نیستند فدرالیسم را به عنوان یک اصل وارد برنامه خود کنند، چه شد که در پی انقلاب اکتبر و برقراری حکومت کارگری بلشویک‌ها آن را پذیرفتند و طرح نمودند.

پاسخ را باید در همان مباحثی یافت که در آغاز این گفتگو داشتیم. باید به شرایط مشخص رجوع کرد که پذیرش یا رد یک سیاست و یا یک شعار را الزام آور ساخته است. ممکن است ما با یک سیاست مخالفت اصولی داشته باشیم، اما در یک شرایط مشخص تنها راه باقی مانده باشد. انتخابی میان بد و بدتر باشد. چیزی نظیر وضعیتی که مارکس بر سر مسئله ایرلند با آن روبرو گردید و وقتی دید راه دیگری برای رهایی ایرلند باقی نمانده است، گفت ایرلند باید رها شود و لو به بهای ایجاد فدراسیون ایرلند وانگلیس. یا سیاستی که در شرایط مشخصی به زیان طبقه کارگر است، در شرایط دیگر به نفع طبقه کارگر تمام شود. انقلاب اکتبر از همان لحظه وقوع، با تلاش‌های ارتجاعی پی در پی سیاسی و نظامی بورژوازی در سراسر روسیه برای درهم شکستن آن روبرو بود. به رغم این که بلشویک‌ها حق تعیین سرنوشت را برای تمام ملت تحت ستم تزاریسیم پذیرفته و از همان لحظات استقرار حکومت کارگری آن را اعلام نمودند، اما تحریکات بورژوازی در میان ملت از بند رسته علیه حکومت کارگری، یکی از مهم ترین مسائلی بود که بلشویک‌ها با آن روبرو شدند. بلشویک‌ها برای مقابله با تلاش‌های ارتجاعی بورژوازی و جلب حمایت توده‌ها و تسهیل شرایط اتحاد داوطلبانه ملت ساکن روسیه، راه دیگری جز پذیرش نظام فدراتیو نداشتند. لذا سریعاً جمهوری فدراتیو روسیه را مطرح نمودند و شورای کمیسرهای خلق پیشنهاد مذاکره برای اتحاد روسیه و اوکراین را که حالا به صورت یک جمهوری مستقل در آمده بود، بر مبنای یک قرارداد و مناسبات فدراتیو به میان کشید. وقتی که در دسامبر ۱۹۱۷ کنگره سراسری شوراهای اوکراین، جمهوری اوکراین را جزء فدراتیو جمهوری روسیه اعلام

نمود، فدراسیون شوروی شکلی مشخص به خود گرفت و سومین کنگره شوراها در ژانویه ۱۹۱۸ رسماً جمهوری شوروی روسیه را، فدراسیونی از جمهوری‌های ملی شوروی اعلام نمود. این‌الگویی شد برای جمهوری‌های ملی و خود مختار دیگر برای پیوستن به جمهوری فدراتیو. کمونیست‌های کشورهای دیگر نیز به ویژه کشورهای همجوار با روسیه که به حسب تفکر انترناسیونالیستی شان خواستار پیوستن به جمهوری جهانی کارگران بودند، جمهوری فدراتیو شوروی را به شعار و برنامه عمل خود تبدیل نمودند.

بنابراین پذیرش نظام فدراتیو توسط حکومت کارگری و حزب بلشویک، برخاسته از مقتضیات و شرایط مشخص بود که در مقطعی معین در خدمت تحکیم حکومت کارگری قرار گرفت و نکته مهم این که نه در خدمت پراکنده ساختن بلکه نزدیک نمودن و اتحاد پرولتاریا قرار گرفت که در پی سرنگونی تزاریسیم و تلاش بورژوازی ملت‌های ساکن روسیه برای متفرق کردن کارگران به نام دهها کشور مستقل بود. با این همه، بلشویک‌ها و لنین هیچ‌گاه این حقیقت را کتمان نکردند که ما در شرایط خاصی ناگزیر به پذیرش فدرالیسم شدیم.

لنین مکرر بر این مسئله تاکید داشت که ما نظام فدراتیو را به عنوان یک مرحله انتقالی به سیاست پرولتری سائترالیسم دمکراتیک پذیرفته -ایم. یعنی این که ما ناگزیر شدیم تحت شرایط معینی برای رسیدن به هدف و سیاست خودمان، چیزی را به عنوان واسطه آن بپذیریم. او که در اثر خود "انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" گفته بود: به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت معادل به رسمیت شناختن فدراسیون به عنوان یک اصل نیست. انسان می تواند مخالف مصمم این اصل و مدافع سائترالیسم دمکراتیک باشد. اما باز هم فدراسیون را به عنوان تنها راه بر سائترالیسم دمکراتیک ترجیح دهد (و) از این نقطه نظر بود که مارکس به عنوان یک سائترالیست، حتا فدراسیون ایرلند و انگلیس را بر تابع بودن اجباری ایرلند به انگلیس ترجیح می‌داد. در ۲۸ مارس ۱۹۱۸ نیز به زبانی دیگر همین نقطه نظر را تکرار نمود و با تاکید بر سائترالیسم دمکراتیک گفت: "فدراسیون اغلب یک گام انتقالی به سوی سائترالیسم واقعا دمکراتیک و یک شکل انتقال به وحدت کامل زحمتکشان ملل مختلف است."

این شیوه برخورد لنین را به مسئله ببینید و حالا فرض کنید که کسی در میان ما، پیدا شود و نزدیک به یک قرن پس از انقلاب اکتبر، در شرایطی دیگر، بگوید چون زمانی بلشویک‌ها جمهوری فدراتیو را پذیرفتند، ما هم باید آن را بپذیریم و نه تنها بپذیریم بلکه آن را وارد برنامه خود کنیم. من اگر نخواهم بگویم که این رفیق ما به مبلغ پراکندگی و انشقاق در صفوف طبقه کارگر تبدیل شده است، می‌گویم، آدمی ست بی اطلاع از مارکسیسم - لنینیسم و تاریخ. اگر هم بحث‌هایی که تاکنون بر سر مسئله ملی داشتیم او را قانع نکرده است، می‌گویم کمی به اطراف خود نگاه کن و ببین که چرا خرده بورژوازی ناسیونالیست، این همه برای نظام فدراتیو سینه چاک می دهد.

این که نظام فدراتیو به رغم این که حتا در کوتاه مدت به نفع حکومت کارگری شوروی تمام شد، بعدها چه نقشی به همراه انحرافات دیگر، در رشد تمایلات ناسونالیستی تمام ملل ساکن اتحاد شوروی ایفا نمود تا این که ستایش روزمره از ملت‌های خود و فرهنگ‌های ملی خود، جایگزین انترناسیونالیسم و فرهنگ بین المللی پرولتاریا گردید، خود بحث دیگری ست که از آن می گذریم.

به هر رو، این که مارکسیست‌ها گاه ناگزیر می شوند موقتاً هم که شده حتا یک شعار و برنامه خرده بورژوازی را بپذیرند، این که ناگزیرند

چیزی را واسطه رسیدن به سیاست خود و هدف خود قرار دهند، ناگزیر می شوند بین بد و بدتر یکی را بپذیرند، یک چیز است و این که پیشاپیش سیاست اصولی پرولتری را کنار گذاشت و بین بد و بدتری که هنوز اصلاً وجود خارجی ندارند، یکی را بر مبنای فرض برگزید و آن را هم به نام طبقه کارگر مطرح نمود، مسئله‌ای ست به کلی متفاوت. مارکسیست - لنینیست‌ها باید برنامه، سیاست‌ها و شعارهای طبقاتی مختص خود را طرح کنند و پیش ببرند. اگر بر سر حل مسئله ملی، پای مسئله از بین بردن بی اعتمادی‌ها و سوء تفاهمات به منظور حصول وحدت کامل زحمتکشان تمام ملت‌های ساکن ایران نیز در میان است، سیاست سازمان ما در مورد خود مختاری وسیع منطقه ای بدین منظور کافی ست. به همین دلیل است که خود مختاری وسیع منطقه‌ای در برنامه سازمان ما آمده است، که توده‌های زحمتکش ملل ساکن ایران در عمل ببینند که دیگر دوران ستمگری گذشته است. طبقه کارگر نمی‌خواهد و حقوق توده‌های مردم ملل مختلف را از آنها سلب کند. نمی‌خواهد امتیاز ویژه ای به یک ملت خاص بدهد. در عمل ببینند که نفع آنها در درهم شکستن هرگونه حصار است که مانع درهم‌آمیزی و اتحاد و ادغام تمام ملل گردد. در عمل واقف شوند که یگانه راه پیشرفت و ترقی همه توده‌های زحمتکش در این اتحاد و درهم آمیزی ست.

در پایان این بحث، اگر بخواهم سیاست و برنامه مان را برای حل مسئله ملی در ایران خلاصه بیان کنم، باید بگویم که همان سیاست مشخصی ست که از سوی سازمان ما اعلام شده است.

ما که خواهان اقدام متحد کارگران تمام ملل ساکن ایران و توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده برای سرنگونی فوری رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت کارگری و دولت شورایی هستیم، خواهان: - پایان دادن فوری و بی‌قید و شرط به هرگونه ستمگری، امتیاز و تبعیض ملی هستیم.

- ما خواهان برابری بی قید و شرط تمام ملل ساکن ایران هستیم. - هیچ امتیازی به هیچ ملتی و به هیچ زبانی نباید داده شود. زبان رسمی اجباری باید الغاء گردد و هرملتی باید از این حق برخوردار باشد، آزادانه به زبان خود سخن بگوید، تحصیل کند، در محل کار، مجامع عمومی، نهادهای دولتی و غیره از آن استفاده نماید.

- ما سیاست الحاق جبری را مردود می‌دانیم و خواهان اتحاد آزادانه و داوطلبانه ملل ساکن ایرانیم.

- ملل ساکن ایران باید از خود مختاری وسیع منطقه‌ای برخوردار باشند.

- تقسیمات جغرافیایی و اداری که توسط رژیم‌های ستمگر حاکم بر ایران مصنوعاً ایجاد شده است، باید ملغاً گردند و مناطقی که دارای ترکیب ملی و بافت جمعیتی معینی هستند، محدوده‌های جغرافیایی و مدیرتی خود را مبتنی بر نیازهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی یک زندگی مدرن از طریق شوراها تعیین نمایند.

- اداره امور مناطق خودمختار برعهده شوراهای منطقه ای منتخب خود توده‌های مردم منطقه است که بر مبنای اصل سائترالیسم دمکراتیک سازمان یافته اند.

- مردم مناطق خودمختار از طریق نمایندگان منتخب خود در کنگره سراسری شورا‌های نمایندگان کارگران و زحمت کشان در تعیین سیاست‌های عمومی و اداره امور سراسر کشور، مداخله خواهند داشت. - حیطه عمل مربوط به وظایف و سیاست‌های عمومی کشور را کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان تعیین خواهد نمود.

افق روشن

روزی ما دوباره کبوترهای مان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت.

روزی که کمترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری است.

روزی که دیگر درهای خانه شان را نمی بندند

قفل

افسانه ایست

و قلب برای زندگی بس است.

روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است

تا تو به خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی.

روزی که آهنگ هر حرف، زندگی ست

تامن به خاطر آخرین شعر رنج جستجوی قافیه نبرم

روزی که هر لب، ترانه ایست

تا کمترین سرود بوسه باشد.

روزی که تو بیایی، برای همیشه بیایی

ومهربانی با زیبایی یکسان شود.

روزی که ما دوباره برای کبوترهایمان دانه بریزیم . . .

و من آن روز را انتظار می کشم

حتا روزی

که دیگر نباشم.

(شاملو)

درستایش کمونیسیم

معقول است،

فهمیدنی و آسان

تو که استشارگر نیستی

درکش توانی کرد

به صلاح توست

جویای آن شو!

ابلهان، ابلهانه اش می نامند

و پلیدان، پلید

علیه پلیدی ها و بلاهت هاست.

استشارگران جنایتش می نامند

اما، ما میدانیم

که پایان جنایت هاست.

نه حماقت، که پایان حماقت هاست.

نه معما، که گشایش است و آسودگی

آسودگی که

دشوار متحقق می شود.

تو که استشارگر نیستی

درکش توانی کرد.

(برتولت برشت)

این صف بندی در جریان تحولات پیش روی شفاف تر خواهد شد. نکته مهمی که در اینجا واز هم اکنون باید مدنظر قرار گیرد، تفاوت‌های مهمی است که در مبارزه طبقاتی و در تعمیق مرزبندی‌های طبقاتی در مقایسه با یک ربع قرن پیش، در جریان سرنگونی رژیم شاه، رخ داده است.

در آن ایام، جنبش به تمام معنا یک جنبش عموم خلقی بود و طبقه کارگر نیز چون یک توده بی شکل، بدون هویت طبقاتی در این جنبش حضور داشت. اکنون وضع متفاوت است. طبقه کارگر که در طول این یک ربع قرن مدام تجربه آموخته و سطح آگاهی طبقاتی خود را بالا برده است، به عنوان یک طبقه با مطالبات و دعاوی مختص خود در صحنه ظاهر شده است. کافی است که به هزاران مورد از مبارزه طبقاتی کارگران در طول تنها چندسال اخیر اشاره کنیم و ببینیم تا چه حد اتحاد و همبستگی در میان کارگران رشد کرده است و سطح آگاهی طبقاتی آنها بالا رفته است. این گستردگی مبارزات کارگران، بازتاب درک و آگاهی آنها از تضاد کار و سرمایه است.

این رشد و تعمیق مبارزه طبقاتی و نیز تفکیک و مرزبندی طبقاتی به وضوح در افشار میانی یا خرده بورژوازی جامعه و همچنین جنبش‌های اجتماعی عمومی نیز خود را نشان داده است.

قشر فوقانی خرده بورژوازی یا خرده بورژوازی مرفه، اکنون کاملاً در کنار طبقه سرمایه دار، مخالف هرگونه تحول رادیکال و انقلابی در ایران است. این قشر که عمدتاً در مناطق مرفه نشین شهرهای بزرگ ایران نظیر تهران زندگی می‌کند، در جریان به قدرت رسیدن خاتمی، فعال ترین نیروی حامی و مبلغ او بود. با شکست خاتمی و اصلاح طلبی، این قشر اکنون طرفدار پروپا قرص سلطنت در ایران است و از نظر سیاسی و تبلیغاتی فعال ترین نیروی طرفدار سلطنت طلبان در داخل ایران محسوب می‌گردد. بالعکس افشار فقیر و زحمتکش خرده بورژوازی که عمدتاً همان نیروی شورشی شهرهای ایران است، سرنوشت خود را با طبقه کارگر و مبارزات آن برای دگرگونی نظم موجود، به هم گره زده است. در جنبش‌های نظیر جنبش دانشجویی، جنبش زنان و جنبش‌های ملی نیز، همین واقعیت‌ها را می‌بینیم. جنبش دانشجویی در ایران امروز، کلاً متمایز از جنبش دانشجویی دوران سرنگونی رژیم شاه است. در آن دوران، نیروی فعال جنبش دانشجویی عمدتاً چپ و طرفدار طبقه کارگر ایران بود. اکنون نیروی فعال و رهبری آن یک جریان راست طرفدار بورژوازی است.

فعلاً سه گرایش در این جنبش حضور دارند. گرایشی را که دفتر تحکیم وحدت نمایندگی می‌کند، وابسته به رژیم و عمدتاً طرف دار جناح خاتمی است. این گرایش، خواهان برجای ماندن رژیم مذهبی حاکم بر ایران با اصلاحاتی در چارچوب وعده‌های خاتمی است. با شکست خاتمی و گروه‌های موسوم به اصلاح طلب و رشد و گسترش اعتراضات توده‌ای، از وزن و نفوذ این گرایش در درون جنبش دانشجویی کاسته شده و فعالین آن جذب گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی بورژوازی خارج از حاکمیت می‌شوند. گرایش دوم را آن گروه از دانشجویان تشکیل می‌دهند که هر چند مخالف جمهوری اسلامی هستند، اما به سازمان‌های سیاسی سلطنت طلب و یا جمهوریخواه گرایش دارند و مواضع و شعارهای آنها را تبلیغ می‌کنند و پیش می‌برند.

گرایش سوم که جریان چپ رادیکال جنبش دانشجویی است، به لحاظ تعلق طبقاتی وابسته به طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش است. هرچند که نیروی عمده جنبش دانشجویی متعلق به این گرایش است، اما در نتیجه سرکوب‌های جریان چپ در دانشگاه‌ها و نیز در نظر گرفتن این واقعیت که همواره در معرض سرکوب رژیم قرار دارد و نمی‌تواند همچون گرایش‌های بورژوازی جنبش دانشجویی فعالیت علنی داشته باشد، فعلاً از نظر سیاسی نمود محسوسی ندارد. تنه‌ای به هنگام اوج گیری جنبش دانشجویی است که این گرایش خود را نشان می‌دهد. همین گرایش است که در تظاهرات دانشجویان، شعار کارگر-دانشجو اتحاد را سر

می‌هد. در تظاهرات خرداد ماه شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را مطرح نمود و در تظاهرات ۱۶ آذر امسال با شعار حمایت از اعتصابات کارگری و آزادی و برابری به میدان آمد. هرچه جنبش اعتراضی توده‌ای وسعت و اعتدالی بیشتری پیدا کند، این گرایش چپ با قدرت بیشتری در صحنه ظاهر خواهد شد. در جنبش‌های ملی نیز این تغییرات به وضوح دیده می‌شوند. رشد گرایش‌های راست و ناسیونالیستی واقعی است که هم‌اکنون با آن روبرو هستیم. در گذشته، سازمان‌های سیاسی که در کردستان فعالیت می‌کردند، مجموعاً یک جریان چپ را تشکیل می‌دادند. حتی حزب دمکرات کردستان نیز با تمام نوساناتش، می‌کوشید رابطه خود را با سازمان‌های کمونیست و چپ حفظ کند، اکنون اما سازمان زحمتکش‌ها در کردستان که نیروی اصلی و رهبری کننده آن را کسانی تشکیل می‌دهند که زمانی خود را متعلق به یک طبقه جهانی و یک جنبش سراسری کارگری معرفی می‌کردند، به یک نیروی محلی با گرایش‌های روزافزون ناسیونالیستی تبدیل شده است. لذا دیگر تعجب آور نیست که اکنون نزدیکترین متحد این سازمان، تشکیلات بورژوازی کرد به رهبری جلال طالبانی باشد، تعجب آور نیست، جریانی که سابقاً ادعای مبارزه علیه سرمایه‌داری، امپریالیسم و جنگ‌های ارتجاعی را داشت، اکنون نه فقط یک جنگ توسعه طلبانه و اشغال گرایانه امپریالیستی را محکوم نمی‌کند، بلکه غیر مستقیم هم که شده آن را تأیید می‌نماید.

دیدیم که حزب دمکرات کردستان نیز پا را از این حد فراتر نهاد و رسماً علناً دست‌آوردی سوی امپریالیسم آمریکا دراز کرد و آن را به یاری خلق کرد در ایران فراخواند. این رشد گرایش‌های راست و ناسیونالیستی در میان برخی ملیت‌های دیگر از جمله در آذربایجان نیز دیده می‌شود. در اینجا از یک سو، جریان بورژوازی که متحد جمهوری اسلامی در سرکوب توده‌های مردم سراسر ایران و از جمله کارگران و زحمتکش‌ها آذری بود، اکنون در تلاش است که خود را به صورت یک جریان ناسیونالیست ظاهراً اپوزیسیون جمهوری اسلامی متشکل سازد و از سوی دیگر ناسیونالیست‌های افراطی پان ترک‌یسم، برای تقویت نفوذ خود تلاش می‌کنند. در جبهه مقابل نیز بورژوازی ملت ست‌مگر با دامن زدن به شوینیسیم بر کوره نفرت و دشمنی ملی می‌دمد. در جنبش زنان نیز هم اکنون، دو گرایش عمده به وضوح خود را از یکدیگر تفکیک می‌سازند. گرایشی که بیش از پیش بر اصلاحات تدریجی و بوروکراتیک از بالا اصرار می‌ورزد و گرایش رادیکال که بر حرکت از پایین و مبارزه برای دگرگونی رادیکال و انقلابی تأکید دارد. تمام واقعیت‌هایی که فوقاً به آن اشاره شد، نشان می‌دهند که: توأم با تعمیق مرزبندی‌های طبقاتی در جامعه و شفاف تر شدن صف بندی‌های طبقاتی و سیاسی و ایضا تحولاتی که در منطقه خاورمیانه و جهان در جریان است، جنبش انقلابی توده‌های کارگر و زحمتکش سراسر ایران، با مسائلی نوین و متمایز از گذشته روبروست. تنها بادرک دقیق این واقعیات است که جریان کمونیست و چپ ایران می‌تواند، نقش خود را در تحولات ایران به نفع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و ستمدیده ایفا کند.

اگر این واقعیتی است که چشم انداز تحول اوضاع سیاسی در ایران، عمیق تر شدن بحران سیاسی موجود، تشدید مبارزه طبقاتی و اعتدال مداوم جنبش اعتراضی توده‌ها علیه رژیم حاکم بر ایران است، این تحول اوضاع به نفع چپ و قدرت روزافزون آن خواهد بود. این واقعیت صرفاً ناشی از آن نیست که هر اعتلا جنبش، همراه با رادیکال تر شدن آن، و بالنتیجه تقویت روزافزون چپ خواهد بود، بلکه مقاومتی که ارتجاع حاکم در برابر تحولات از خود نشان می‌دهد، نیروی را به جلو صحنه خواهد راند که قادر است این مقاومت را درهم بشکند و این نیرو جز طبقه کارگر نیست.

پیام همدردی حزب کار بلژیک

دسامبر ۲۰۰۳

بروکسل، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۳
رفقای گرامی

من مایلم به نام کمیته مرکزی حزب کار بلژیک از طریق شما همدردیمان را با مردم ایران که در بم و اطراف آن از پیامدهای دهشتناک زلزله ی ۶/۳ ریشتری رنج می کشد، اعلام نمایم. ما به خانواده های دهها هزار قربانی و زخمی، تسلیت می گوئیم، کسانی که دیگر سرپناه و حداقلی برای ادامه زندگی ندارند. ما کمونیست های بلژیک در این لحظات سخت پیش از آغاز سال ۲۰۰۴ با شما رفقای ایرانی و توده های زحمتکش کثورتان همدردی می کنیم، مردمی که خواهان رفاه، تامین اجتماعی و اقتصادی، دموکراسی و صلح، بدون تهدیدات امپریالیستی هستند.

با درودهای کمونیستی و بردارانه
بود آن دکرس

عضو دفتر سیاسی و مسئول دیپارتمان
روابط بین المللی حزب کار بلژیک

پیام حزب رنجبران ایران

به رهبری سازمان فدائیان (اقلیت)

رفقا سلام گرم مارا بپذیرید. با خبر شدیم که به زودی کنفرانس نهم خود را برگزار خواهید کرد.

ضمن آرزوی موفقیت برای شما در پیشبرد کار کنفرانس، امیدواریم با توجه به شرایط حساس کنونی جهان و ایران و با در نظر گرفتن این که علیرغم وجود شرایط مناسب انقلابی در جهان علیه امپریالیسم و مرتجعین دیگر، مبارزات طبقه کارگر و زحمتکشان جهان هنوز در حالتی دفاعی قرار دارد و جنبش کمونیستی جهان و ایران از تفرقه و سکتاریسم رنج می برد و لذا قادر نشده است این مبارزات را متحد و یک پارچه نموده و به سوی پیروزی های بیشتری در راستای اهداف کمونیستی و از جمله تحقق انقلاب سوسیالیستی هدایت نماید، کنفرانس شما در جهت از بین بردن تفرقه و به خاطر وحدت جنبش کمونیستی ایران گام های موثری بردارد.

۵ دیماه ۱۳۸۲

از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم

پیام کمیته هماهنگی هسته اقلیت

به سازمان فدائیان (اقلیت)

رفقا!

پیام گرم ما رایه خاطر برگزاری کنفرانس بپذیرید. گردهم آیی شما در شرایطی برگزار می شود، که سرمایه جهانی تهاجم گسترده ای را بر علیه جنبش کارگری و مردمان فرودست سازمان داده و به اشکال مختلف از جمله جنگ افروزی، نظامی گیری و . . . و نیز پیشبرد سیاست های نئولیبرالی کوشش دارد، استثمار و بهره کشی را گسترش دهد. سرمایه جهانی همچنان با محدود نمودن حقوق مدنی و آزادی های سیاسی و تعرض به حقوق اجتماعی (که تحت عنوان " مبارزه با تروریسم " توجیه می شود) دامنه این تعرض را فزونی بخشیده است.

به موازات این شرایط امامقاومت اجتماعی بر علیه سرمایه نیز فزونی یافته است، اعتصابات متعدد کارگری، جنبش ضد جنگ، گسترش جنبش ضد نئولیبرالی و . . . نمونه هایی از مقاومت بین المللی بر علیه اوضاع موجوداند. اشکال متفاوت مقاومت اجتماعی بر علیه سرمایه، نشان می دهد که مردم ستمدیده و مترقی جهان در برابر این تعرض خاموش نیستند. تحت این شرایط است که نیروهای متعلق به جنبش سوسیالیستی نیازمند آنند که با کار بست تجارب گذشته و نقد جوانب بازدارنده آن، زمینه های همکاری خود را تداوم ببخشند و برای تغییر جهانی که سرمایه به انسان امروز تحمیل کرده است تلاش نمایند. جهان کنونی بیش از هر دوره ای دیگر نیازمند آن است که سوسیالیسم به عنوان یک جنبش عظیم اجتماعی در صحنه تحولات سیاسی ظاهر شود.

در ایران نیز جمهوری اسلامی علاوه بر تحمیل ستم طبقاتی که پیامد آن به صورت فجایع عظیم طبقاتی آشکار شده است، با ادغام دین و دولت و تحمیل قوانین، فرهنگ و نرم های مذهبی به جامعه، شرایطی ایجاد نموده، که بیزاری و انزجار مردم از این رژیم آشکارا بیان شده،

مبارزه بر علیه آن گسترش یافته، شکاف در بافت ساختار سیاسی عمیق تر شده و بحران سیاسی دم به دم فزونی یابد. بر بستر چنین شرایطی که امکان بروز طوفان های عظیم اجتماعی تقویت گردیده است، بورژوازی اپوزیسیون که همه هویت خود را از عملکرد های مادون ارتجاعی رژیم می گیرد، تلاش بی وقفه ای را سامان داده و می دهد که با تکیه بر برخی از نیازهای جامعه و تعدیل خواسته های توده های مردم، هرژمونی خود را بر فضای سیاسی جامعه تحمیل نموده، مبارزه ضد سرمایه داری و یارادیکال را مهار نموده و مناسبات سرمایه داری را از آماج جنبش توده های کارگر و مردم ستمدیده مصون بدارد. نمونه های چنین تکاپویی را می توان در بیانیه های متفاوت بورژوازی مشاهده نمود.

تحت این شرایط است که نیروها و گرایشات سوسیالیست باید تلاش های خود را دو چندان کنند و در اوضاع موجود دخالتگر باشند. اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ (که ظرف مشترک همکاری نیروهای است که هدف خود را بدیل اجتماعی سوسیالیستی و کارگری قرار داده اند)، باید بتواند، دامنه حرکت خود را گسترش دهد، تلاش های بدیل های بورژوازی را خنثا کند و از زاویه منافع طبقه کارگر در جنبش های اجتماعی همانند جنبش زنان، جنبش آزادیخواهی و دیگر جنبش هایی که برای رهایی از ستم قوام یافته اند، دخالت کند. تداوم این بستر در گرو اتکا به خودگردانی و خودسامانی جنبش طبقاتی کارگران، بدون ادعای سروری بر این جنبش است. در واقع چپ سوسیالیست باید چکامه خود را از استقلال طبقاتی کارگران برگرفته و از درون این جنبش سر بر افرازد و در مصاف های اجتماعی امروز دخالت کند.

با آرزوی موفقیت برای کنفرانس شما!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

برقرار باد سوسیالیسم

کمیته هماهنگی هسته اقلیت

دسامبر ۲۰۰۳

با کمک های مالی خود سازمان را یاری رسانید

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

قطعنامه

کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) در باره

اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران

نظر به این که تراکم مصائب ناشی از نظام سرمایه داری و حکومت مذهبی، جامعه ایران را در آستانه انفجار فرار داده است، بخش اعظم کارگران، جمعیت چند میلیونی بیکاران و توده های تهیدست مردم ایران در فقر مطلق به سر می برند. زنان تحقیر می شوند و جوانان که اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می دهند، هیچ چشم اندازی برای یک زندگی انسانی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ندارند. فقر، اعتیاد، تن فروشی و خودکشی عوارض اجتماعی حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری در ایران هستند،

نظریه این که همگان واقفند که این اوضاع قابل دوام نیست، گرایشاتی در درون و بیرون حکومت اسلامی با حمایت بورژوازی جهانی در تلاشند حکومت ارتجاعی و ضد بشری موجود را از بحران و مخمصه ای که در آن گرفتار است نجات دهند، و ابزار مختلفی را به کار می گیرند تا رژیم را از ورشکستگی و سقوط محتوم نجات دهند. جریانات بورژوا - لیبرال اپوزیسیون در تکاپوی تحمیل آلترناتیو بورژوازی دیگری به طبقه کارگر و زحمتکشان ایران هستند. آنها تلاش می کنند یک حکومت بورژوازی با ظاهر غیر دینی را تنها راه نجات جامعه نشان دهند، نظر به این که علیرغم تفاوت و روش ها، کل بورژوازی ایران و حامیان جهانی آن تلاش دارند با هدف قرار دادن جناحی از حکومت، یا روحانیون، نظام سرمایه داری را از زیر ضرب خارج سازند و تداوم استثمار و غارت و چپاول گری سرمایه داری را تضمین نمایند. در این میان طبقه کارگر ایران که تحت شدید ترین فشارهای اقتصادی قرار دارد و از حق تشکل محروم است، توده های محروم، زنان و جوانان اشکال مختلفی را برای بیان اعتراض به وضعیت کنونی به کار می گیرند،

نظریه این که جریانات سیاسی و نیروهای چپ و کمونیست در راستای پاسخ گویی به این شرایط، جهت تقویت مبارزه طبقه کارگر و کمک به سازمانیابی و تشکل این طبقه و در مقابل کلیه آلترناتیوهای بورژوازی موجود، بر این مسئله تاکید می کنند که تنها راه نجات طبقه کارگر و عموم تهیدستان ایران، تنها راه رسیدن به آزادی، دمکراسی و برابری اجتماعی، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن بوروکراسی و ابزارهای سرکوب مستقیم و غیر مستقیم بورژوازی و برقراری حکومت کارگری است،

"اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" که ثمره تلاش تعدادی از سازمان های مارکسیست و انقلابی و جمع وسیعی از فعالان مستقل چپ است، شکل دهی به یک قطب چپ رادیکال مدافع تحولات انقلابی در مقابل تمام جریانات بورژوازی را در دستور کار خود قرار داده است. "اتحاد انقلابی" اکنون چهره مشخصی به خود گرفته و اجلاس سوم "نشست مشترک" با تصویب پلن انفرم، قطعنامه ها و اساسنامه، ابزار لازم جهت روی آوری این اتحاد به عمل انقلابی را مهیا کرده است. لذا: اکنون مسئله این است که مجموعه سازمان ها و افراد متشکل و ذینفع در این اتحاد، از تمام امکانات موجود بهره گیرند تا تبلیغ و ترویج رو به سوی طبقه کارگر و توده محروم را به منظور دخالت فعال در سازمانگری آنان به شکلی گسترده سازمان دهند.

از این رو کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) با تاکید مجدد بر ضرورت سمت گیری در راستای آگاهی و سازمانیابی طبقه کارگر و عمل انقلابی امیدوار است که "اتحاد انقلابی" که شکل گیری آن موجی از شور و شوق در درون فعالان اتحاد و در میان نیروهایی که هنوز به آن نپیوسته اند را دامن زده است، با تلاش مجدانه سازمان ها و فعالان کمونیست و چپ متشکل در آن، با پای بندی به مصوبات و قرارها، نقش شایسته ای در آگاهی و سازماندهی طبقه کارگر و توده های زحمتکش ایفا نماید و شعار سرنگونی جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری شوراهای کارگران و زحمتکشان و حکومت شورایی را که بر سر در "اتحاد انقلابی" نوشته شده است، با استفاده از ابزار تبلیغی مختلف و با بهره گیری از شعارها و زبانی توده فهم، هر چه سریع تر به میان کارگران و توده های زحمتکش ببرد.

شرکت کنندگان در کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) دی ماه سال ۱۳۸۲

پیام شرکت کنندگان کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) به

خانواده های جان باختگان فدایی، زندانیان سیاسی و

تمام خانواده های جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم

تلاش و مبارزه برای ایجاد یک دنیای انسانی، جهانی که در آن انسان های آزاد و رها شده از قید هر گونه ستم، اسارت، بندگی و استثمار، مناسباتی در شان و شایسته انسان را در میان خود حاکم ساخته باشند، خط سرخی ست که در سراسر تاریخ بشریت کشیده شده است.

در این تلاش و مبارزه، ستم دیده ترین، آگاه ترین و پیشروترین انسان های هر عصر، متهورانه برای تحقق این آرزوی انسانی خود، به نبردی حماسی برخاسته اند و با قهرمانی و از خود گذشتگی حتا از فدا کردن جان خویش نیز دریغ نکرده اند. در دوران کنونی، در عصری که ما در آن به سر می بریم و آرزوی دیرینه پیشروترین و مترقی ترین انسان های تاریخ بشریت، زمینه مادی و تاریخی تحقق خود را در استقرار یک نظام سوسیالیستی یافته است و طبقه ای که رسالت این دگرگونی تاریخی را برعهده دارد یعنی طبقه کارگر در عرصه جهانی ظاهر شده است، طبقه میرنده و زوال یابنده تاریخ، به مقاومتی سر سخت تر از تمام مرتجعین تاریخ بشریت، برخاسته تا سیربالنده تاریخ را متوقف سازد و تا جایی که ممکن است، ایجاد نظامی انسانی را به تاخیر اندازد. لذا از بی رحمانه ترین سرکوب ها، کشتارها و ددمنشی ها نیز دریغ نکرده است.

اگر نظری به تاریخ ایران در طول یک قرن گذشته، از انقلاب مشروطیت تا به امروز بیا فکنیم، این روند مقاومت فزاینده ارتجاع چنان به وضوح دیده می شود که گویی تمام ستمگری و جنایات ضد انسانی حتا رژیم شاه، در برابر ستمگری ها و جنایات ضد انسانی جمهوری اسلامی کوچک جلوه می کنند.

جمهوری اسلامی، خشن ترین و بی رحمانه ترین اختناق و سرکوب را بر ایران حاکم کرد. دهها هزار انسان را به خاطر عقایدشان، به خاطر دفاعشان از آزادی و سوسیالیسم به قتل رساند و زیر شکنجه های قرون وسطایی به بند کشید.

این سرکوب و کشتار ددمنشانه نیز نتوانست و هرگز نمی تواند، توده های کارگر و زحمتکش و روشنفکران مترقی و انقلابی ایران را از مبارزه برای تحقق اهداف انسانی شان، برای تحقق آزادی و سوسیالیسم باز دارد. رفقای ما، فرزندان قهرمان شما، فدائیان که در طول ۳۳ سال گذشته در نبرد به خاطر آزادی و سوسیالیسم به دست پاسداران نظم ستمگرانه سرمایه داری، از پای درآمدند، آنان که سالها از عمر خود را در زندان ها سپری کردند و تمام انسانهای آگاه و شریفی که در راه سوسیالیسم و آزادی جان باختند به اسارت ستمگران در آمدند یا هنوز در بندند، همواره در قلوب توده های زحمتکش مردم ایران جای دارند و همواره به عنوان قهرمانان واقعی توده های مردم از آن ها یاد خواهد شد.

ما شرکت کنندگان در نهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت)، به خانواده های جان باختگان فدائی، به فدائیان که سالها عمر خود را در زندان های ستمگران سپری کردند، به همه کسانی که عزیزان خود را در نبرد به خاطر آزادی و سوسیالیسم از دست دادند، و به آنان که هم اکنون در اسارت به سر می برند، درود می فرستیم و یک بار دیگر تاکید می کنیم که تا برقراری کامل آزادی و سوسیالیسم و رهایی تمامی بشریت ستم دیده، لحظه ای از پای نخواهیم نشست و پیگیرانه به مبارزه ادامه خواهیم داد.

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم
شرکت کنندگان در کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت)
دی ماه سال ۱۳۸۲

پیام حزب سوسیالیست هلند

پیام همبستگی به کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) - ایران روتردام - ۲۸ دسامبر ۲۰۰۳

درودهای رفیقانه ما به شرکت کنندگان در کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت) - ایران

برای اجلاس سه روزه شما آرزوی موفقیت داریم چرا که اوضاع جهانی و تجاوزات نظامی و مداخله آشکار در امور سیاسی کشورهای منطقه خاور میانه وظایف نیرو - های چپ و سوسیالیست را دشوار تر و خطیر تر می سازد.

حزب ما همان طور که علیه تجاوز نظامی در افغانستان و عراق بود، با این تجاوز - گریها شدیداً مرزبندی دارد و در مقابل از جنبشهای آلترا - گلوبالیست اعم از جنبش - های دانشجویی، زنان، اتحادیه های کارگری، محیط زیست، حقوق بشر و . . . حمایت می کند.

برما احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست ایران و جهان است که با رادیکالیزه کردن جنبشهای فوق، صفوف اپوزیسیون مترقی را تقویت نمائیم تا بنای دنیای دیگری ممکن گردد.

از این که در این مسیر با هم همگامیم، خوشحالیم. با رفاقت و همبستگی

ریت دو ویت - عضو هیئت سیاسی حزب سوسیالیست

پیام حزب

مارکسیست - لنینیست

(انقلابی) سوئد

گوتنبرگ - سوئد

۲۷ دسامبر ۲۰۰۳

به: سازمان فدائیان (اقلیت)

به نمایندگی از طرف کمیته مرکزی حزب مارکسیست - لنینیست (انقلابی) سوئد، صمیمانهترین درودها را به کنفرانس نهم شما ابراز می دارم.

در شرایطی که ارتجاع محلی و امپریالیسم جهانی علیه خلق های خاور میانه توطئه می کنند، بر نیروهای انقلابی است که مبارزه خود علیه امپریالیسم، ارتجاع داخلی و اپورتونیسم را شدت بخشند.

برای کنفرانس شما آرزوی موفقیت داریم.

با بهترین آرزوها

اریک اندرسون - عضو دفتر سیاسی و دفتر بین الملل

پیام FNARC

فدراسیون ملی انجمن های بازسازی کمونیستی

پاریس ۲۰ دسامبر ۲۰۰۳

به نهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت)

رفقای گرامی،

فدراسیون ملی انجمن های بازسازی کمونیستی گرم ترین درودهای کمونیستی خود را به کنفرانس نهم شما تقدیم می کند. اهمیت وضعیت بین المللی، به ویژه پس از تجاوز به کشورهای خاور میانه و نزدیک، وحدت مبارزاتی تمام نیروهای ضد امپریالیستی را می طلبد.

فنارک (FNARC) به سهم خود در پی چنین وحدتیست. فنارک خواهان مقاومت متشکل تمام خلق ها علیه تجاوزات قدرت های بزرگ امپریالیست است که مدعی هدایت جهان هستند تادیکتاتوری نامحدود سرمایه مالی را تأمین کنند.

وحدت مبارزاتی بسیار ضروری به نظر می رسد، زیرا تجاوز اخیر علیه عراق، پس از یوگسلاوی و افغانستان تنها مرحله ای از برنامه ریزی "نظم نوین جهانی" امپریالیسم است و خلق های متعددی از جمله مردم ایران را شدیداً و مستقیماً تهدید می کند. مبارزه ما در فرانسه علیه یورش اجتماعی و فوق ارتجاعی کارفرمایان و دولت، علیه اروپای فراملی سرمایه بزرگ علیه یوغ نهادهای بین المللی و علیه پیمان آتلانتیک و "ناتو" جریان دارد ما در عین حال با مبارزات زحمتکشان و خلق های تمام بخش - های جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع همبسته هستیم.

با این حال آگاهییم که مبارزه ضد امپریا - لیستی به تنهایی کافی نیست، برای این که این مبارزه موفقیت خود را تضمین کند به یک پیشرو بین المللی واقعی نیازمندیم که سرمایه داران را سرنگون سازد و ساختمان سوسیالیسم را آغاز نماید. به همین جهت

فنارک، که برای تولد دوباره ی یک حزب کمونیست واقعی بر پایه های مارکسیست - لنینیستی در فرانسه مبارزه می کند به هر ابتکار و بحثی برای بازسازی یک جنبش کمونیستی بین المللی دامن می زند. شکل - های مناسب بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی باید با شرایط مشخص عصر ما همخوانی داشته باشد.

با چنین روحیه ای است که ما همبستگی خود را با مبارزه انقلابی شما اعلام می کنیم که در آن واحد علیه اقدامات امپریا - لیستی ایالات متحده و همدمستان آن در خاورمیانه و علیه دیکتاتوری خونبار دینی حاکم بر کشور شماست. مامشکلات مبارزه ی شما رادست کم نمی گیریم.

ما شما را رفیقانه به شرکت در کنوانسیون ملی ۱۷ و ۱۸ ژانویه آینده در پاریس دعوت می کنیم که فنارک برپا می کند. در این کنوانسیون تمام کمونیست های کشور ما شرکت خواهند کرد که مایل به بازسازی حزب کمونیست هستند، حزبی که با سیاست اپورتونیستی و مخرابانه ی موسوم به "جهش" رهبران فعلی از بین رفته است. همه با هم، زحمتکشان و مردم جهان، نیرویمان را برای پیروزی برسرمایه داری و امپریالیسم یکی کنیم.

زنده باد همبستگی بین المللی پرولتری ما برای کنفرانس شما بهترین موفقیت های ممکن را آرزوم می کنیم.

برای کمیسیون بین المللی فنارک
رنه لوفور

نشریه

ارگان سازمان

فدائیان (اقلیت)

را بخوانید

کمک های مالی رسیده

آمریکا	لس آنجلس	۱۶۰	دلار
شیکاگو		۱۰۰	دلار

ایتالیا	پادوا - سلطانیور	۵۰	یورو
---------	------------------	----	------

سوئد	کنفرانس	۶۵۰	کرون
------	---------	-----	------

رفقای انقلابی!

با گرم ترین دروها و ضمن آرزوی موفقیت و پیروزی برای شما، برگزاری کنفرانس شما را شادباش می گوئیم.

امروز منطقه خاورمیانه به یکی از صحنه‌های پر آشوب جهان تبدیل گشته است. منطقه ای که در آن گره خوردگی تضادهای جهانی بین بلوک بندی‌های امپریالیستی، برای به دست آوردن نقش هژمونیک سیاسی، اقتصادی و نظامی در منطقه از یک سو، و مبارزات بی‌وقفه کارگران و مردم محروم و ستمدیده، برای رهایی از بندهای استثمار و بردگی امپریالیستی از سوی دیگر، این منطقه را در کانون رقابت - های امپریالیستی و مبارزه میان انقلاب و ضد انقلاب قرار داده است.

ایران، یکی از جمله کشور های این منطقه است که بیش از دو دهه، عرصه حادثترین و پیچیده‌ترین کشمکش‌های این چنینی بوده است. فشارهای گسترده و همه‌جانبه امپریالیسم آمریکا بر رژیم جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر و حمایت علنی و آشکار برخی از کشورهای جامعه اروپا از این رژیم، بیش از پیش پرده از شعار های ضد آمریکایی این رژیم برداشته است. تا آن جا که دیگر کمتر جریان سیاسی مخالف جدی است که از نقش بلوک بندی‌های امپریالیستی در شکل گیری رژیم جمهوری اسلامی و تحکیم موقعیت سیاسی آن در داخل و در عرصه بین المللی سخن نگوید و ننویسد.

اکنون بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است که ایران طی ۲۵ سال گذشته، عرصه حادثترین درگیریها میان بلوک بندی‌های مختلف امپریالیستی بوده است و دولت ایران به قیمت فشارهای همه جانبه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر کارگران و زحمتکشان ایران، همواره به نفع یک بلوک بندی و بر علیه بلوک بندی‌های امپریالیستی دیگر، وارد عمل شده است. نتیجه این سیاست ضد انسانی و ضد بشری، تباهی جسمی و روحی وسیع روزی غیرقابل توصیف میلیون ها مردم زحمتکش ایران بوده است که جامعه را به لبه پرتگاه نابودی غیر قابل جبرانی کشانیده است. رفقا! در چنین شرایط پرتلاطم سیاسی، که اعتراضات و مبارزات گسترده و همه جانبه مردمی در ایران، حکایت از بی اعتمادی کامل مردم به حاکمیت و روی آوری آن ها به مبارزه انقلابی دارد، برگزاری کنفرانس شما از اهمیت بازم بیشتر از گذشته برخوردار است.

بدیهی است موفقیت کنفرانس شما در یک ارزیابی صحیح و واقعی از شرایط خود ویژه کنونی، چه در عرصه ملی و منطقه ای و چه در عرصه بین المللی، می تواند در رشد مبارزه انقلابی و تحکیم و توسعه جنبش انقلابی در ایران، نقش به سزایی داشته باشد. در شرایطی که تشدید مبارزات اجتماعی و طبقاتی در ایران و ناتوانی رژیم جمهوری اسلامی، به خصوص جریان اصلاح طلب آن، در پاسخگویی به معضلات و مشکلات روز افزون اجتماعی، منجر به فعال تر شدن هر چه بیشتر اپوزیسیون‌های بورژوازی و رفرمیستی گردیده است و در عین حال همراه با حادث شدن منازعات امپریالیستی، آلترناتیوهای مختلف امپریالیستی بزرگ شده، فعال تر به جلوی صحنه رانده می شوند، روشن است که بر دوش نیروهای انقلابی کمونیست و چپ، وظیفه پایان دادن به جدایی و پراکندگی های گذشته، که موقعیت آنها را در جنبش انقلابی تضعیف می کند و مانع می گردد که این چپ انقلابی بتواند در شرایط سرنوشت ساز کنونی و در همان حد امکان خود،

بهبود اساسی در وضعیت طبقه کارگر حاصل نخواهد شد. این رژیم را باید با قیام و انقلاب سرنگون ساخت. سرنوشت انقلاب و مضمون تمام تحولات آینده به طبقه کارگر وابسته است. در غیاب طبقه کارگر، جنبش های اعتراضی توده ای و انقلاب با پیروزی قرین نخواهد شد. طبقه کارگر که بار اصلی پیکار علیه جمهوری اسلامی را بردوش می کشد می تواند و باید پیشاپیش سایر اقشار زحمتکش جامعه، رهبری جنبش اعتراضی همگانی توده مردم را به دست بگیرد و با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان انقلاب را به فرجام پیروزمندش برساند. سلاح اصلی شما کارگران در مبارزه علیه رژیم و برای براندازی آن، اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه است. با ایجاد کمیته‌های مخفی کارخانه و کمیته‌های اعتصاب و با ایجاد ارتباط و هماهنگی میان این کمیته ها، باید به تدارک اعتصابات سراسری و اعتصاب عمومی سیاسی رفت. اگر شما نیروی پیشتاز قیام و سرنگونی نباشید، اگر طبقه کارگر که رسالت دگرگونی - های بنیادین و ریشه کن سازی نابرابری های موجود بر دوش آن نهاده شده است، قدرت سیاسی را به دست نگیرد، هیچ تضمینی برای پیروزی انقلاب و تحقق مطالبات کارگری وجود نخواهد داشت. تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شوراهاست که طبقه کارگر قادر خواهد بود مطالبات فوری خویش را بی درنگ متحقق سازد، راه را برای تحقق آرمان‌های طبقاتی خویش هموار سازد و پیرویه تغییر و تحولات ژرف و بازسازی سوسیالیستی جامعه را آغاز کند.

سازمان فدائیان (اقلیت) که استوار و پیگیر از منافع و اهداف طبقه کارگر دفاع نموده است، وظیفه خود می داند که در تمامی تحولات آینده نیز پیگیرانه این مشی طبقاتی انقلابی و کارگری را دنبال کند و با تاکید بر استقلال طبقاتی کارگران، برای تحقق اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر تلاش و مبارزه کند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

نابود باد نظام سرمایه داری

زنده باد سوسیالیسم

شرکت کنندگان در کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت)

دی ماه ۱۳۸۲

نقش مداخله گر و اثر گذار در جریان مبارزات اجتماعی کنونی ایفا کند، سنگینی می کند.

اکنون بعد از پشت سر گذاشتن یک دوره کار دشوار و پیچیده، بخشی از جنبش انقلابی چپ و کمونیست توانسته است در "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ"، تا حدود زیادی در جهت همگرایی و همسویی پیش رفته و قدم های موثری را در ایجاد یک قطب کمونیستی بردارد، جا دارد که در اینجا بر کوشش‌های شما رفقا، چه در آغاز شکل گیری این جریان و چه در مراحل بعدی حرکت آن، که قدر مسلم مستلزم برخورداری از آگاهی، بردباری و شکیبایی کمونیستی بوده است، تاکید کنیم. باین امید که کنفرانس شما نیز با تاکید بر ضرورت توسعه و تحکیم این "اتحاد...". مشوق هر چه بیشتر شما در کار دشوار مراحل آتی این اتحاد نیز باشد.

موفق و پیروز باشید

آذرماه ۱۳۸۲ / دسامبر ۲۰۰۳

مسئول این فاجعه مشخص است

در چند قدمی بم، گلیاف قرار دارد و کمی آن طرف تر، لار که این هر دو تاکنون چندین زلزله مهیب داشته اند. از هم اکنون روشن است که بازهم زلزله‌هایی دیگر، این شهرها را خواهد لرزاند. از قزوین تا بخش وسیعی از استان های شمالی ایران وضع بر همین منوال است. از دوران رژیم شاه تا به امروز متخصصین و صاحب نظران در مورد وقوع زلزله در تهران هشدار می‌دهند. در این جا دیگر صحبت از فاجعه‌ای در ابعاد بم نیست. پای زندگی صدها هزار و میلیون ها انسان در میان است. تا کتون چه کرده اند؟ هیچ. باید فاجعه ای در ابعاد تهران رخ دهد، تا تهران از نو ساخته شود.

به بم بازگردیم. گیریم که پس از فاجعه مرگ ۵۰ هزار انسان در بم، فرضا تعدادی ساختمان و خانه با استحکام و مقاومت لازم ساخته شوند. آیا معضل حل شده است. قطعا نه.

از هم اکنون روشن است که مقاطعه کارانی که در پی پر کردن جیب های خود هستند، صف کشیده اند. آنهایی هم برنده مناقصه خواهند شد که رابطه نزدیک تری با رژیم دارند و رشوه های کلان تری به سران حکومت و کارگزاران آن می دهند. مردم که نقشی در این میان ندارند. نظام ارتجاعی-بوروکراتیک تصمیم می گیرد و شرکت های ساختمانی، کارخانه سازی را آغاز می کنند. آنان هیچ اطلاع و آگاهی از شرایط منطقه و زندگی مردم ندارند. ولو این که خانه هایی ساخته شود که در برابر زلزله های قدرتمند، مقاوم باشند، بدون ابتکار مردم و دخالت آنها، بدون در نظر گرفتن شرایط اقلیمی بم، وضعیت اقتصاد-اجتماعی زحمتکشان این خانه ها به درد مردم نمی خورد، چرا که اولاً مقاطعه کار می‌خواهد با کمترین هزینه حتایک ساختمان مقاوم رابسازد. ثانیاً- نمی داند یا نمی‌فهمد که چرا مردم بم دیوارهای خانه هایشان را با ۲ تا ۳ ردیف خشت و گل بالا آورده اند. چرا سقف خانه‌ها کمانی و ضربدری‌ست و خروارها گاه و گل بر روی آنها کشیده اند. مردم فقیر و زحمتکش نیاز به خانه ای دارند که از آنها در برابر گرمای کشنده تابستان و سرمای کشنده زمستان مناطق کویری محافظت کند. پولی هم برای گرم نگهداشتن خانه خود در زمستان و خنک نگهداشتن آن در تابستان ندارند.

فردا به فرض خانه ای هم ساخته شود و چون زلزله فاجعه بار بوده است و نیمی از مردم از بین رفته‌اند، آنرا مجاناً در اختیار مردم قرار دهند و معمولاً این طور است که هزینه مرحله نهایی آماده سازی و استفاده از خانه بر عهده خود مردم قرار خواهد گرفت. از همان آغاز توده مردم زحمتکش با فرض یافتن کار، در آمد چندانی ندارند، زیر بار قرض و بدهکاری قرار می‌گیرند. توان مالی نگهداری خانه را ندارند. حتا از عهده هزینه های گرم نگهداشتن خانه مدرن و مقاوم در زمستان و دستگاههای خنک‌کننده در تابستان

پیام حزب کمونیست ایران

به رفقای شرکت کننده در
کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت)
همراه با دروذهای فراوان

بدین وسیله برگزاری کنفرانس سازمانتان را صمیمانه تبریک می گویم و امیدواریم اجلاسی از هر لحاظ پربار و موفق داشته باشید.

رفقا، کنفرانس سازمانی شما در شرایطی برگزار می شود که جامعه ایران دوران پر تحولی را از سر می گذراند و بورژوازی ایران در متن بحرانی که سرتاپای سرمایه داری ایران را فرا گرفته است در تلاش است تا رژیم جمهوری اسلامی را در جهت پاسخگویی به نیازهای بورژوازی ایران و سرمایه داری جهانی اصلاح کند، و با اعمال هژمونی بر جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی در جامعه هر انقلابی رادرنطفه خفه کند، این تلاش‌های بورژوازی ایران بدون شک از حمایت قطب‌های مختلف امپریالیستی بهره مند است.

در چنین شرایطی تقابل انکار ناپذیر گرایش سوسیالیستی در درون جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی با آلترناتیو بورژوائی که در جهت به کنترل درآوردن و به انحراف کشاندن این جنبش -ها تلاش می‌نماید، است که سرنوشت انقلاب آینده ایران را تعیین می کند.

ما صمیمانه امیدواریم که کنفرانس شما با خم شدن بر شرایط جدید مبارزه طبقاتی در ایران و وظایفی که در این رابطه بر دوش کمونیست ها قرار می گیرد بتواند به سهم خود در جهت تقویت جریان سوسیالیستی گام های موثری بردارد.

باردیگر برایتان آرزوی موفقیت داریم

حزب کمونیست ایران

۲۶ دسامبر ۲۰۰۳

پیام اتحاد انقلابی نیروهای

کمونیست و چپ ایران

به کنفرانس
سازمان فدائیان (اقلیت)

رفقا، صمیمانه‌ترین دروذهای ما را بپذیرید. آرزوی ما این است که نتایج کنفرانس سازمان شما، هرچه بیشتر در تقویت جنبش کارگری کمونیستی ایران و تشدید مبارزه در جهت سرنگونی رژیم بورژوازی جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت کارگران و کمونیست ها باشد.

رفقا، کنفرانس شما در شرایطی برگزار می شود که رژیم جمهوری اسلامی هم چنان با بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روبرو است؛ مبارزه کارگران و مردم آزادیخواه و تحت ستم و مبارزات توده ای در حال رشد و گسترش است. کلیه این واقعیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی، به دره پرتگاه سقوط در گورستان تاریخ نزدیک می‌شود؛ از این رو چنین وضعیتی ایجاب می کند که کارگران پیشرو و رادیکال و کمونیست نقش فعال‌تری را در جنبش طبقاتی کارگران ایفا کنند.

امیدواریم، سازمان فدائیان (اقلیت) با سابقه خود در جنبش آزادیخواهی ایران، دفاع از مبارزات کارگران و مردم محروم و تحت‌ستم ایران در تعیین سرنوشت خویش بتواند به تقویت جنبش کارگری کمونیستی ایران یاری رساند. ما مجدداً به شرکت کنندگان در کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت) درود می فرستیم و موفقیت کنفرانس شما را خواهانیم.

بهرام رحمانی

از سوی شورای هماهنگی اتحاد

انقلابی نیروهای کمونیست و

چپ ایران

۲۵ دسامبر ۲۰۰۳

سیستم سیاسی پاسدار آن است. بنابراین روشن است که چرا مسئول و مسبب کشتار ۵۰ هزار انسان نظام اقتصادی-اجتماعی و سیاسی حاکم بر ایران است و در آینده نیز مادام که این نظام وجود دارد، خواهد بود. متهم بدون هرگونه ابهام مشخص است و باید این متهم بر صندلی اتهام نشانداده شود و نه طبیعت فاقد شعور، نه نیروی کور طبیعت. این نظام فقط متهم نیست. وجدان انسان های مترقی و بیدار، از هم اکنون حکم محکومیت آن را که تنها یک نمونه از جنایاتش، قتل ۵۰ هزار انسان، هزاران معلول، هزاران کودک بی سرپرست و آواره، و ویرانی یک شهر است، صادر کرده است.

نمی‌توانند برآیند. پس از مدتی زیر فشار فقر و بدهی راهی جز این ندارند که خانه خود را به دلالات و واسطه ها و ثروتمندان، بفروشند. از نو خانه های خش و گلی را این بار در اطراف بم بنا کنند. بعد هم نوبت بولدورز های شهرداری‌ست که خانه‌ها را بر سرشان خراب کند. سرانجام هم تمام کاسه کوزه ها را سر این مردم کارگر و زحمتکش و فقیر می شکنند و می‌گویند چه آدم های بی فرهنگی، خانه های شیک و مدرن را فروختند و حالا آمده‌اند در آلونک و خانه خشت و گلی زندگی کنند. اما نمی‌گویند که این فقر و نیاز است که آنها را وامی دارد در خانه های خشت و گلی زندگی کنند. نمی‌گویند که مقصر در این جا نیز نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم و

جوانان و دانشجویان آگاه و مبارز!

دنیای سرمایه‌داری در مقیاس جهانی با بحرانی همه‌جانبه و عمیق دست و پنجه نرم می‌کند. این بحران ساختاری است. استثمار و ستمگری در اشکال بس گوناگون عوارض و نتایج سیستمی است که منطق و ماهیت اش برکسب سود هر چه بیشتر و غارت دسترنج کارگران و زحمتکشان قرار دارد. دولت‌ها و رژیم‌های حاکم بر کشورها به نمایندگی از جانب سرمایه‌داران وظیفه‌ای جز حفظ وضع موجود و تداوم حیات این سیستم باتمامی مصائب و ناهنجاری‌ها - هایش برای خود قائل نیستند. در حالی که تولید و تکنولوژی جوامع انسانی به حدی پیشرفت نموده است که می‌توان برای هر فرد زندگی نسبتاً مرفه‌ای تصور نمود، اما با جهانی روبرویم که نابرابری، فقر و فلاکت سایه نکبت‌بار خود را بر سر بخش عظیمی از توده‌ها گسترانیده است. بیکار سازی هرچه وسیع‌تر و ارتش ذخیره بیکاران هرچند گسترده‌تر، مشخصه بارز جهان سرمایه‌داری امروز است. نسل جوان که می‌بایستی قاعدتاً در آینده‌ای نزدیک سازندگان جامعه خویش باشند، در ناامیدی و بی‌آیندگی هولناک دست و پا می‌زنند. اینها همه نتایج سیستمی است که به آخرین مرحله طفیلی‌گری و گندیدگی خود رسیده است.

فرمانروایان جهان امروز، اما بادر اختیار داشتن مطلق رسانه‌های گروهی قدرتمند، کماکان در جهت افکار سازی توده‌ها آنچنان تبلیغات گسترده و بی‌پایانی را مبنی بر این که این وضعیت پابرجا و ابدی است هرروزه سازماندهی می‌کنند، که گویا هیچ راه حلی برای برون رفت از این وضعیت وجود نداشته و ندارد. بر حجم تبلیغات آنان بنگرید. هسته مرکزی اهداف آن را به دقت بررسی کنید. دشمنی‌آشتی ناپذیر تمامی طراحان، نظریه پردازان و مبلغان رنگارنگ جهان سرمایه‌داری علی‌رغم تضادها و اختلافات داخلی خود، با یک مسئله اصلی مشخص است. با مدافعین انقلاب اجتماعی، پیروان سوسیالیسم، با هر نظریه‌چپ و رادیکالی که بر تغییر ریشه‌ای این جهان وارونه پافشاری می‌کند. اینجاست که اهمیت نسل جوان آشکار می‌شود. مدافعین وضع اسفناک موجود هر گونه افکار خرافی، ارتجاعی و عقب افتاده‌ای را تحمل می‌کنند. به جز یک تفکر و نظری که بخواهد تئوری علمی انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را در جامعه رواج دهد. این جاست که اهمیت نسل جوان یعنی شما آشکار می‌شود.

جوانان و دانشجویان آگاه و مبارز!

شما خود شاهدین حاضر و زنده همین اوضاعی هستید که ابعاد جهانی دارد. در ایران رژیمی برسر قدرت است که با تکیه بر سرنیزه و سرکوب عربیان مدافع همین وضعیت موجود است. شما خود به عینه لمس می‌کنید که رژیمی تا به دندان مسلح که هر روز ارگان و نهاد سرکوب دیگری به ارگان هایش اضافه می‌شود. طراحان اصلی سیستم پلیسی - امنیتی اش به تئوریسین‌های اصلاح نظام و حفظ نظام ارتقاء پیدا می‌کنند، انواع و اقسام تئوری‌های گمراه کننده از مراکز اصلی قدرت پشت پرده به جلوی صحنه آورده می‌شود فقط برای آن که توده‌های مردم را از دست یازیدن به انقلاب برحذر دارند و حیات ننگین رژیم را تداوم بخشند. شما که خود بامبارزات و فداکاریها عرصه را بر رژیم تنگ کرده‌اید، باید بر این حقیقت به خوبی واقف باشید که آینده شما همچنان که سرنوشت امروز میلیون‌ها تن از کارگران و زحمتکشان جامعه در گرو تغییر ژرف در ارگان اصلی جامعه است. به گوشه و کنار جامعه بنگرید، ابعاد سرکوب، فقر، فساد، و دیگر فجایع را دریابید. کدام نقطه از این سیستم ننگین و فلاکت بار قابل اصلاح است. اصلاح هر پدیده یعنی اصلاح جزیی

جمهوری اسلامی همانگونه که در چند سال اخیر نیز نشان داده است، به سادگی قدرت را رها نخواهد کرد. برای حفظ و بقا خود به سرکوبهائی هزار بار خونبارتر از گذشته متوسل خواهد شد و تا آنجا پیش خواهد رفت که جنگ داخلی را به مردم ایران تحمیل کند. اینجا دیگر جای سلطنت طلب و جمهوری خواه بورژوا، چپ لیبرال و شعار اصلاحات و رفراندوم نیست. جای میلیون‌ها کارگرو زحمتکشی ست که برای انجام دگرگونی تمام نظام موجود به انقلاب روی آورده اند و می‌کوشند با اعتصاب عمومی سیاسی، تظاهرات توده‌ای، و قیام مسلحانه، مقاومت ارتجاع را درهم بکوبند و آن را ازاریکه قدرت به‌زیر کشند. قدرت چپ در همین جانهفته است و در همین جاست که شعارها، تاکتیک و برنامه چپ کمونیست به شعار، تاکتیک و برنامه عمل میلیونها انسان زحمتکش تبدیل می‌شود. این یک چشم انداز واقعی از قدرت چپ در جریان تحولات انقلابی در ایران است. سازمان ما که تاکنون استوار و پیگیر از منافع و اهداف طبقه کارگر و مطالبات توده مردم دفاع نموده و با افشای تمام تاکتیک‌ها و تشبثات بورژوازی، از سوسیالیسم و انقلاب سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار فوری حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان ایران دفاع کرده است، وظیفه خود می‌داند، که در جریان تمام تحولات پیش روی، پیگیرانه این مشی طبقاتی انقلابی و کارگری خود را دنبال کند. با تمام توان و امکانات خود، برای ارتقا سطح تشکل و آگاهی کارگران تلاش کند، از استقلال طبقاتی کارگران دفاع نماید و برای تحقق اهداف سوسیالیستی کارگران بکوشد.

با توجه به چشم انداز تشدید بحران سیاسی و گسترش و اعتلا مبارزات کارگران و زحمتکشان، یکی از وظائف مهم سازمان ما در دوره آتی، تلاش هرچه وسیع‌تر برای توده گیر شدن شعار حکومت شورائی به عنوان بدیل کارگران و زحمتکشان در برابر بدیل‌های بورژوائی ست. تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان ایران است که انقلاب ایران می‌تواند به پیروزی برسد و مطالبات توده‌های وسیع مردم متحقق گردد.

که کارآیی ندارد. سیستم استثمارگرانه سرمایه داری حاکم بر ایران با تلفیقی از دین و دولت راز ریشه‌ای‌ترین ارکان آن تا کوچکترین اجزاء آن باید از بیخ و بن برافکند و این میسر نیست جز با یک انقلاب اجتماعی.

شما، نسل جوان باید به مقابله با دستگاه‌های تحمیل افکار عمومی برخیزید. شور انقلابی خود را با آگاهی انقلابی و کسب تئوری علمی انقلاب درهم آمیزید. تجربه مبارزات و انقلابات کشور خود و دیگر کشورها را به کار ببندید. انقلاب کار توده‌هاست و اصلی‌ترین نیروی انقلاب در صف توده‌های کار و زحمت، طبقه کارگر می‌باشد. با پیوند برقرار کردن و تکیه بر این طبقه است که می‌توان انقلاب اجتماعی را سازماندهی نمود. نهادها و ارگانهای مستقیم و بلا واسطه خود را تشکیل دهید و با پیوند فعالیت کار علنی و مخفی ازضربه پذیری خود جلوگیری نمائید. در جهت ایجاد حکومت مستقیم کارگران و زحمتکشان یعنی حکومت شورایی حرکت نمائید. داشتن آینده‌ای روشن و انسانی میسر نیست جز آن که رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد و حکومت کارگران و زحمتکشان را با تکیه بر سیستم شوراها برقرار نمود. آینده در دست شماست.

شرکت کنندگان در کنفرانس نهم سازمان فدائیان (اقلیت)

دی ماه ۱۳۸۲

نهمین کنفرانس سازمان فدائیان (اقلیت) برگزار شد

کنفرانس، مجموعه این اسناد به اضافه نظرات و پیشنهادات رفقای تشکیلات مورد بررسی قرار گرفته بود. کنفرانس کار خود را با یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان فدایی و همه مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز کرد. سپس رئیس موقت کنفرانس انتخاب شد. یکی از اعضای کمیته اجرایی به معرفی شرکت کنندگان پرداخت و از جمله توضیح داد که کمیته اجرایی علاوه بر رفقای که طبق ضوابط اساسنامه‌ای و مصوبات کنفرانس دوم، در کنفرانس‌های سازمان شرکت می‌کنند، تعدادی از رفقای کاندید عضو و فعال سازمان را به عنوان ناظر به کنفرانس دعوت کرده است.

سپس کنفرانس یک هیئت رئیسه ۵ نفره را به منظور اداره کنفرانس انتخاب نمود. قرائت آئین نامه توسط هیئت رئیسه و تصویب آن توسط شرکت کنندگان مرحله بعدی بود.

به پیشنهاد یکی از رفقای شرکت کننده در کنفرانس، جلسه توافق کرد که برسر این مسئله بحث و تصمیم گیری کند که رفقای ناظر در بخش سیاسی کنفرانس در تمام اجلاس های کنفرانس شرکت داشته باشند. کمیته اجرایی منتخب کنفرانس هشتم ضمن دعوت از این رفقا، تصمیم گرفته بود رفقا در بخش سیاسی کنفرانس شرکت داشته باشند و بخش مربوط به بررسی گزارش تشکیلاتی با حضور شرکت کنندگان عادی کنفرانس ادامه یابد. نظردیگری در اجلاس بر این بود که رفقا در تمام طول کنفرانس در مباحث شرکت داشته باشند. پس از بحث ها، رای گیری صورت گرفت و کنفرانس با اکثریت مطلق آراء تصویب کرد که رفقای که توسط کمیته اجرایی به عنوان ناظر دعوت شده‌اند در تمام طول کنفرانس با رای مشورتی در مباحث شرکت داشته باشند.

آخرین مبحث روز اول کنفرانس، بحث بر سر مسئله ملی بود. در این قسمت مبحثی تحت عنوان "مسئله ملی در پرتو تحولات جهانی" توسط رفیق توکل ارائه گردید.

رفیق بحث جامعی را پیرامون زمینه‌های تاریخی پیدایش مسئله ملی ارائه داد. سپس پرسش و پاسخ صورت گرفت. بحث مسئله ملی

قرار نبود به تصمیم گیری در کنفرانس بیانجامد. بنابراین پس از آن که سایر رفقا نظرات خود را نسبت به این مسئله ابراز داشتند، بحث بدون جمع بندی پایان یافت. بحث حول مسئله ملی و شعار "حق تعیین سرنوشت" برای ملیت های تحت ستم تا کنفرانس دهم، در سازمان جاری خواهد بود و پس از بحث و مبارزه ایدئولوژیک حول این مسئله کنفرانس دهم در صورت لزوم، در مورد آن تصمیم گیری خواهد نمود. لازم به توضیح است که متن سخنرانی رفیق توکل حول مسئله ملی، ضمیمه اسناد کنفرانس نهم منتشر خواهد شد.

سپس کنفرانس به بحث و بررسی گزارش سیاسی کمیته اجرایی پرداخت. ابتدا گزارش سیاسی قرائت شد. سپس پرسش در مورد گزارش سیاسی صورت گرفت. پرسش های رفقای شرکت کننده در کنفرانس حول بخش مربوط به اوضاع سیاسی ایران و جایگاه احزاب و سازمان های سیاسی بود که در گزارش سیاسی به آنها اشاره نشده است. در این قسمت تاکید شد در رابطه با احزاب و سازمان های سیاسی، مادام که کنفرانس قطعنامه جدیدی صادر نکرده است، ارزیابی کنفرانس های گذشته به اعتبار خود باقی است. در این بخش یک پیشنهاد ارائه شد مبنی بر این که قطعنامه ای راجع به ماهیت و جایگاه احزاب و سازمان های سیاسی صادر شود و طی آن موضع سازمان نسبت به تمامی احزاب و سازمان های اپوزیسیون تاکید شود. این پیشنهاد به تصویب نرسید. کنفرانس ارزیابی گزارش سیاسی نسبت به برخی از سازمان های سیاسی و نیز مصوبات کنفرانس های قبلی در مورد سایر جریان های سیاسی را کافی تشخیص داد.

پس از تصویب کلیت گزارش سیاسی، پیشنهادات اصلاحی جمع آوری شد. با توجه به این که بیش از سه ماه از تهیه گزارش سیاسی می گذشت، پیشنهاداتی جهت افزودن مواردی از جنبش های اعتراضی کارگری و توده ای ارائه شد. همچنین در بخش مربوط به جنبش زنان، پیشنهاد تاکید بر وجود دو گرایش در این جنبش وجود داشت. پیشنهادات اصلاحی مصوب جلسه توسط کمیته اجرائی منتخب کنفرانس نهم، در گزارش سیاسی منظور شده اند.

صفحه ۳

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)، نامه های خود را در دو نسخه جدا گانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرسهای زیر پست کنند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

اتریش
Kar
Postfach 260
1071 , Wien
Austria

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئد
M . A . M
Postbox 1144
75141 Uppsala
Sweden

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

فرانسه
A . A . A
MBE 265
23 , Rue L ecourbe
75015 Paris
France

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7
Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال نمایند

I.W.A
6932641 Postbank
Holland

شماره های فکس

سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲

پست الکترونیک E-Mail:

info@fedaians-minority.org

نشانی سازمان بر روی اینترنت:

http://www.fedaians-minority.org



Organization Of Fedaians (Minority)

No.420 jan 2004